

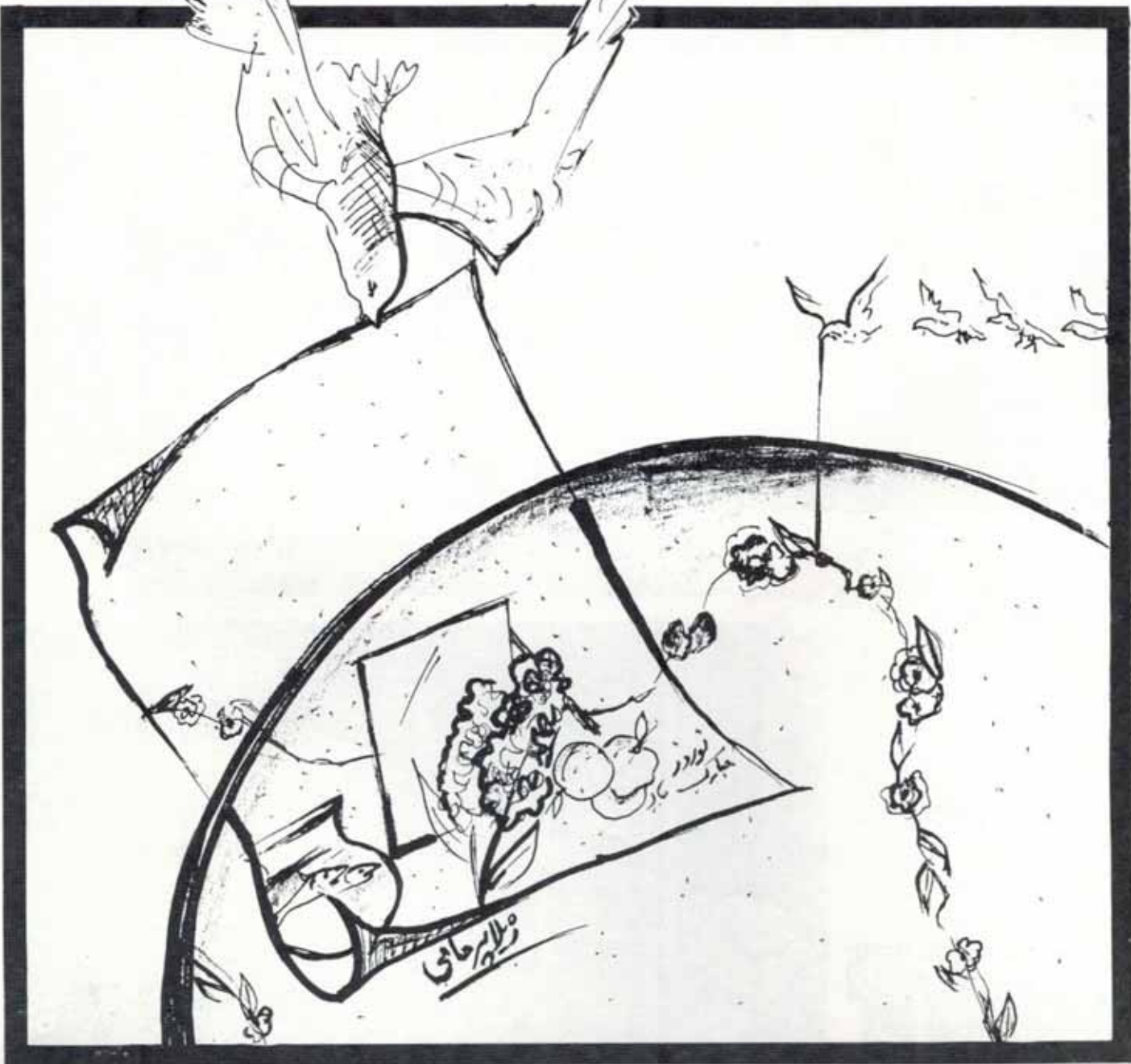
فدراسیون یهودیان ایرانی

شوفار
نشریه
SHOFAR

Iranian Jewish Federation

مارچ ۱۹۸۹ فروردین ۱۳۶۸

نشریه شوفار - سال هفتم - شماره ۵۴



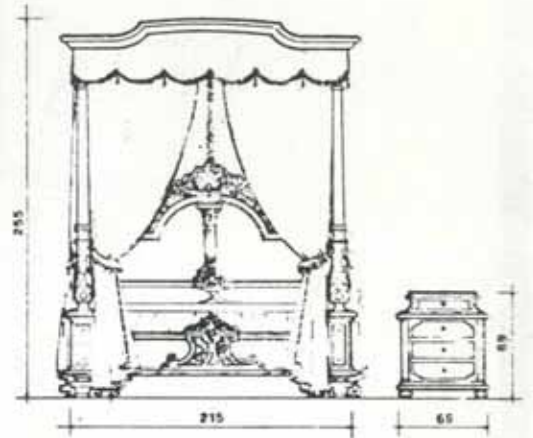
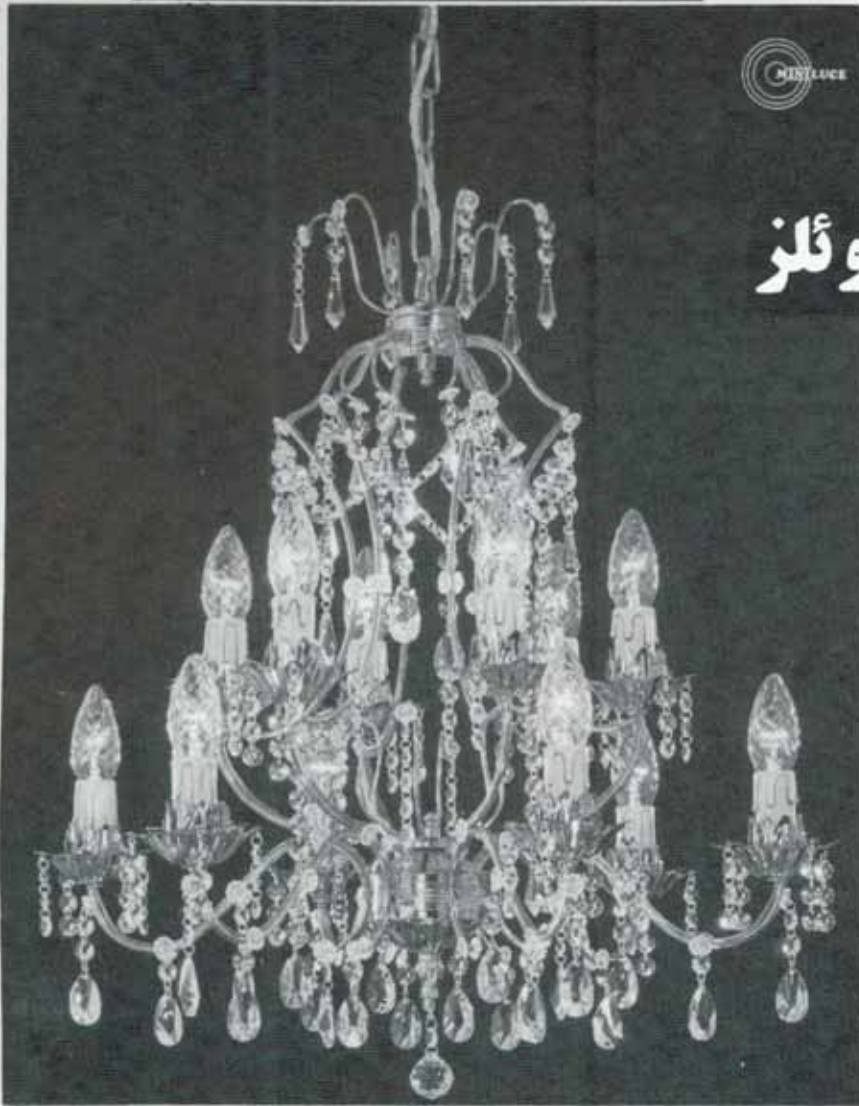
لوسترهای کریستال طلایی ۲۴ عیار

Samuels

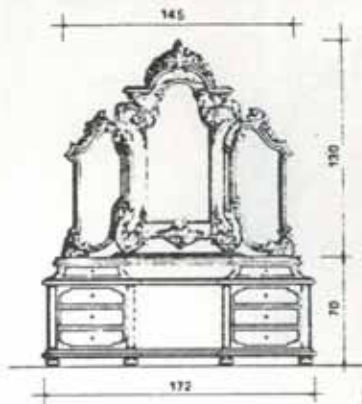
نمایشگاه مبلمان سمو نلز

با همکاری طراحان حرفه‌ای
مبلمان منزل و محل کار شمار ابعاده می‌گیرد

استیل - مدرن - کلاسیک



در انتخاب مبلمان، سمو نلز آخرین معیار گاه شما است



(213) 747-7726

5522 WILSHIRE BLVD.
L.A., CA 90036

DESIGNER: MORTEZA GHAMSARI

SHOFAR

IRANIAN JEWISH FEDERATION
6505 Wilshire Blvd., Suite 203
Los Angeles, CA 90048

Tel: (213) 655-7730

(213) 655-7731

سال هفتم - شماره ۵۴

مارچ ۱۹۸۹ فروردین ۱۳۶۸

• شوفار بوسیله فدراسیون یهودیان ایرانی که سازمانی است غیر انتفاعی منتشر می شود. هدف ماعتلای فرهنگ یهود، حفظ و بزرگداشت ارزشهای قومی و اخلاقی یهودیت و توسعه فرهنگ ایران زمین در میان یهودیان ایرانی خارج از کشور است.

زیر نظر شورای نویسندگان:

دکتر سلیمان آقائی - مدیر مسئول

صبون ابراهیمی - سردیر

الیاس اسحقیان - مدیر داخلی

دکتر هوشنگ ابرامی

دکتر باروخ بروخیم

گیتی بروخیم (سیمانطوب)

سام کرمانیان

دکتر فریدون نصرتی

کادرفنی:

مهندس کامران خاوریانی - مشاور هنری

مهندس ابراهیم تربتی - طراح هنری

منصور پور اتحاد - خبرنگار - عکاس

• نویسندگان و علاقه مندان که نوشته هایشان در این نشریه به چاپ میرسد همگی قلم خود را برایگان در اختیار شما گذاشته اند.

• مقالاتی که با ذکر نام نویسنده و یا منبع خبری چاپ می شود در محدوده مسئولیت خود نویسنده و آن منبع خبری است.

• نقل و اقتباس مطالب شوفار با ذکر مأخذ آزاد است.

بهای درج بک نوبت آگهی

نام صفحه (داخل) ۲۵۰ دلار

۱/۱ صفحه ۱۵۰ دلار

۱/۲ صفحه ۱۲۰ دلار

۱/۴ صفحه ۱۰۰ دلار

تلفن درج آگهی ۶۵۵-۷۷۳۰ (۲۱۳)

For information regarding advertising please call: (213) 655-7730

امور چاپ و طراحی هنری: چاپخانه

پرسایز پرنینینگ ۸۵۸-۸۸۸۳ (۲۱۳)

سخن ماه

... نوروزی دگر در راه

و زمان که در کمین نشسته و سالی را می برد و سالی دیگر رو در روی ما می نهد. فرزندان و نونهالان ما که در غربت بزرگ می شوند، ما می کوشیم که ایرانی بار بیایند و تلاشمان به هر زمی رود و فرهنگ غالب ینگه دنیا چون عنکبوتی عبوس گرداگرد آنان تار جدائی از نهاد های سنتی و فرهنگی پر بار ما می کشد.

و ما که با حسرت به میهن مان می اندیشیم و در آرزوی بال گستردن همای آزادی برفراز خاک خود روز را به شب میرسانیم و سالی را میدهم و سالی دگر می ستانیم.

در این نوروز سپاس میگوئیم پروردگارا که هموطنانمان زیر بارش بمب و موشک نیستند و افسوس می خوریم برای همه خونپائی که ببوده به زمین ریخت. چه خوب که عید امسال در ایران بجای روئیدن تخم بمب و موشک، آنها از آسمان بزمین، سبزه ای چند - اینجا و آنجا، در کنار جویباری، شاید بخت آنها داشته باشد که بروید و زیر پای مردمی که هشت سال آزرگار خون عزیزان خود را بر زمین دیده اند و در افتادن درخت پر بار هستی آنها را، بجای سرخ خون، سبزه علفزاری باشد.

نوروز را گرامی بداریم و با همه آرزوهای خوب برای یکایک افراد بشر قدم به سال نو بگذاریم و از خداوند بخواهیم که همانسان که سایه شوم جنگ را از سرزمین ما ایران کوتاه کرد، بهمان سان نیز در سرزمین مقدس اسرائیل که مهد ایمان هر یهودی است صلح و دوستی و برادری را مستقر نماید تا کعبه بزرگترین ادیان دنیا آرامش یابد.

خدمتگزاران شما در نشریه شوفار، سال نور را با تکیه بر پشتیبانی بیدریغ یکایک شما عزیزان و محبت های به پایانتان آغاز می کنند. باین اطمینان که از راه مردم و خدمت به مردم لحظه ای دوری نکنند.

نوروزتان خجسته باد و دلہاتان شاد!

درد آدام در لوس آنجلس

خوش پوشی احترام برمی انگیزد

شرکت پوشاک

* وارد کننده شیک ترین پوشاک

مردانه از ایتالیا

* دارای مجهزترین کادر توزیع پوشاک

در سرتاسر آمریکا.

شرکت پوشاک بمنظور رفاه بیشتر

مشتریان ارجمند به نمایشگاهی بزرگتر

رو بروی نمایشگاه قبلی به نشانی زیر

انتقال یافت.

یکشنبه ها نمایشگاه از ۱۱ صبح الی ۴

بعد از ظهر با تعیین وقت قبلی آماده

پذیرائی می باشد.

1143 S. Santee St.

Los Angeles, CA 90015

(213) 747-0225

(213) 748-7936



فدراسیون یهودیان ایرانی

شاووعوت - عید گله‌ها را جشن میگیرد

جشن شاووعوت با شرکت بیش از هفت تن از

بزرگ ستارگان هنر ایران،

همراه با برنامه های متنوع برگزار خواهد

گردید.

عواید حاصل از این جشن صرف امور خیریه

مربوط به جامعه یهودیان ایرانی خواهد گردید

روزیکشنبه ۱۱ جون ۱۹۸۹ برابر ۸ سیوان ۵۷۴۹

ساعت: ۸ بعد از ظهر

پذیرائی: کوکتل

محل برگزاری جشن: سالن بزرگ بوناونچر هتل ۴۰۴ خیابان فیگاروای جنوبی

برای تهیه بلیط با دفتر فدراسیون یهودیان ایرانی - شماره تلفن ۷۷۳۰-۶۵۵ (۲۱۳)

تماس حاصل فرمائید. (۲۱۳)

دید و بازدید موعده پسخ

بنا به سنت همه ساله، فدراسیون یهودیان ایرانی امسال نیز مجلس دید و بازدید موعده پسخ را برگزار مینماید. هدف فدراسیون از برگزاری این مجلس، ایجاد تسهیل در امر دید و بازدید همکیشان گرام و نیز تجدید دیدار آن گروه از اعضای جامعه میباشد که مدتی فرصت دیدار یکدیگر را نداشته اند.

مراسم دید و بازدید پسخ مانند سال پیش از ساعت ۲ تا ۶ بعد از ظهر روز یکشنبه ۲۳ آپریل ۱۹۸۹ در محل اسکاتیش رایت در شماره ۴۳۵۷ ویلشربولوار برگزار خواهد گردید.

ورود برای کلیه همکیشان عزیز آزاد بوده و فدراسیون یهودیان ایرانی مقدم کلیه خواهران و برادران یهودی خود را در این مراسم گرامی میدارد.

AMERICAN
EXPRESS

American Express Bank International

امریکن اکسپرس بانک اینترنشنال

وابسته به گروه امریکن اکسپرس کمپانی با دارائی متجاوز از صد
میلیارد دلار باشبکه گسترده بین المللی در ۳۹ کشور جهان
وسابقه ۶۶ ساله بانکی

انجام کلیه امور بانکی بین المللی، دریافت سپرده به ارزهای معتبر،
افتتاح اعتبار اسنادی، خرید و فروش سهام، طلا و نقره و سایر خدمات
بانکی

- ✦ پروژه های سرمایه گذاری در پروژه های خرید سهام و اوراق بهادار زیر نظر متخصصان با تجربه امریکن اکسپرس بانک اینترنشنال.
- ✦ تضمین صد درصد اصل مبلغ سرمایه گذاری با سابقه سودآوری متجاوز از ۳۵ درصد در سال ۱۹۸۶.
- ✦ وام منازل مسکونی با شرایط بی نظیر و بهترین نرخ بهره.
- ✦ وام های ساختمانی پروژه های ۵ میلیون دلار به بالا.

American Express Bank Int'l.
600 Wilshire Boulevard, Suite 350
Los Angeles, California 90071

(213) 489-3400

American Express Bank Int'l.

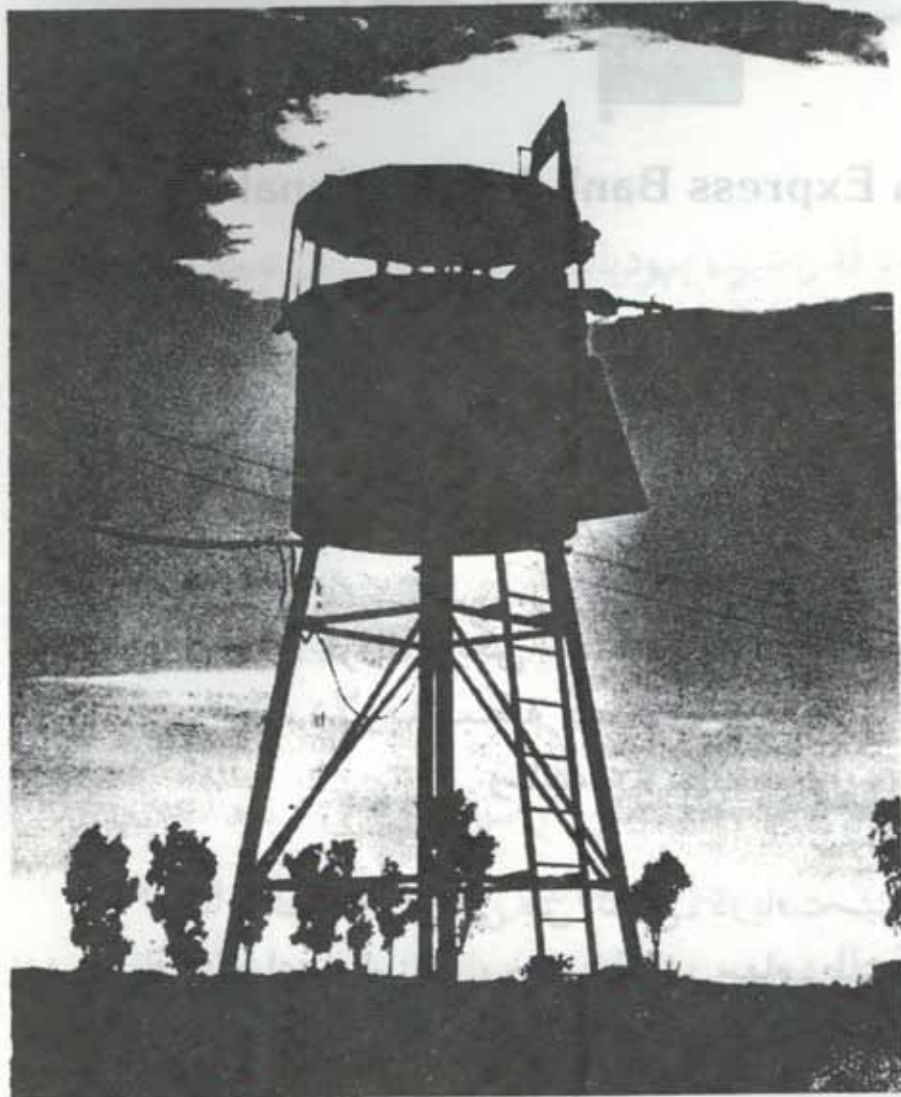
421 No. Rodeo Dr., Penthouse 1
Beverly Hills, CA 90210

(213) 858-2924

خاور میانه در دهه آینده

از: ریچارد مورفی

معاون وزارت امور خارجه آمریکا



منطقه خاور میانه که من مدت متجاوز ۵ سال است مسئولیت آنرا در وزارت امور خارجه بعهدہ دارم شاید پر آشوب ترین و بی ثبات ترین منطقه جهان باشد از سال ۱۹۸۳ که من عهده دار امور خاور میانه در وزارت خارجه شده ام تا کنون تغییرات عمده در این نقطه از جهان رخ داده است. من بارها به این منطقه مسافرت کرده و فرصت آنرا داشته ام با رهبران کشورهای منطقه مذاکرات بدون پرده داشته باشم و حتی با بسیاری از افراد عادی این منطقه نیز به صحبت نشسته ام در این منطقه ما شاهد اختلاف اعراب و اسرائیل - ایران و عراق کشورهای تند رو و میانه رو عرب و بالاخره مسئله افغانستان هستیم. از طرفی بیش از شصت درصد ذخائر نفت جهان آزاد در این منطقه قرار دارد و بهمین دلیل توسعه اقتصادی جهان غرب با جریاناتی که در خاور میانه می گذرد ارتباط مستقیم دارد. اختلافات کشورهای منطقه بارها موجب بروز جنگهای خونینی شده است و ارائه موشک های دور پرواز و بمب های شیمیایی در چند سال اخیر خطر کشتارهای همگانی را چند برابر کرده است و حتی گفته می شود یکی از کشورهای منطقه به کلوب دارندگان بمب های اتمی وارد شده است بسیاری از ما می پرسند شما چگونه می خواهید این گره نا گشودنی را بگشائید؟ زیرا چه اختلاف اعراب و اسرائیل و چه اختلاف ایران و عراق سابقه طولانی تاریخی و نژادی دارد. من در این نوشتار سعی خواهم کرد به اختصار به این سؤال پاسخ دهم. قبل از هر چیز باید به یک نکته توجه کنیم و آن

اعراب و اسرائیل نموده است اختلافاتی که موجب ایجاد پنج جنگ خونین در طی چهل سال گذشته شده است جنگی که حتی به خانه ها - فرودگاهها و شهرهای بسیاری از ملل جهان نیز سرایت کرده است.

همانگونه که متذکر شده ام من بارها به کشورهای این منطقه مسافرت کرده ام در بعضی از آنها همراه شولتز وزیر امور خارجه سابق بوده ام - دلیل همه مسافرتها شولتز و من این بوده است که بنظر ما روز بروز به حل اختلافات اعراب و اسرائیل نزدیک تر می شویم. در سپتامبر

اینکه وضع نظامی و استراتژیکی و سیاسی منطقه در طول سالیان اخیر بکلی دگرگون شده است. من معتقدم با بررسی دقیق اختلافات منطقه به این نتیجه میرسیم که پی گیری در حل این اختلافات بتدریج ما را قادر خواهد ساخت از آن نتایج مثبتی بدست آوریم. اینک پس از نه سال از شروع جنگهای افغانستان و ایران و عراق هفت سال پس از حمله اسرائیل به لبنان می بینیم که اوضاع منطقه تحول فاحشی یافته است.

در پنج سال گذشته آمریکا تمام کوشش خود را مصروف حل اختلاف



۱۹۸۳ هنگامی که من به معاونت وزارت خارجه آمریکا برگزیده شدم فرصتی دست یافتم که برای یک هفته در اسرائیل با قشرهای مختلف مردم و سیاستمداران اسرائیل صحبت کنم - در این ملاقات متوجه شدم که اکثر مردم راجع به وضع کشورهای عربی و چگونگی طرز فکر آنها از من سؤال می کردند - همین نکته را نیز در ملاقات هایم با رهبران و مسئولان کشور های عربی دریافتم - من اکنون بخوبی احساس میکنم که نقطه نظرهای رهبران منطقه بسیار به هم نزدیک تر شده و با آنچه که در ظاهر می گویند تفاوت محسوس دارد.

اکنون بسیاری از مردم اسرائیل با مردم کشورهای عربی و فلسطینی ها ملاقات و مذاکره میکنند. کاری که در سالهای قبل امکان نداشت ده سال قبل وقتی که مصر با اسرائیل قرارداد صلح امضاء کرد دنیای عرب را خشم بی سابقه فرا گرفت و همه کشورهای عربی روابط سیاسی خود را با مصر قطع کردند - در همان موقع انور سادات پیش بینی کرده بود که اعراب در آینده نه

چندان دور موجودیت اسرائیل را به رسمیت خواهند شناخت - در سال ۱۹۸۵ من در سفارت آمریکا در قاهره نشسته بودم که رادیوها اطلاع دادند ملک حسین تصمیم به برقراری روابط سیاسی با مصر نموده است و همه میدانیم که تصمیم ملک حسین در سایر کشورهای عربی تأثیر فراوانی بجای گذاشت و در نوامبر ۱۹۸۷ در کنفرانس اتحادیه عرب در امان به کشورهای عضو اجازه داده شد که بتوانند با مصر روابط سیاسی برقرار کنند و از آن زمان تاکنون به غیر از سه کشور بقیه کشورهای عرب روابط سیاسی خود را با مصر برقرار کرده اند.

در ژوئیه ۱۹۸۶ شمعون پرس نخست وزیر وقت اسرائیل در مراکش با ملک حسن پادشاه آن کشور ملاقات کرد - این امر حتی در ۵ سال پیش غیر قابل تصور بود - عکس العمل اعراب فقط اعتراض دو سه کشور تند روی عرب بود بقیه کشورها در ملاقاتهای خصوصی آنرا تأیید کردند حتی بسیاری از رهبران کشورهای عربی به من گفتند این ملاقاتی است که می

بایست خیلی پیش از این صورت می گرفت. از چند ماه قبل پس از مذاکرات فراوان مصر و اسرائیل موافقت کردند آخرین اختلاف خود را درباره باریکه طبا در خلیج عقبه به حکمیت واگذار کنند و در سال آخر ریاست جمهوری ریگان ما شاهد شورش فلسطینیها در قسمت غربی اردن و غزه بودیم این شورش حتی مقامات سازمان آزادی بخش فلسطین را به حیرت واداشت و این عمل با همه خشونتش متضمن این پیام است که باید هرچه زود تریک راه حل سیاسی برای آن پیدا نمود. اگرچه مردم اعراب و اسرائیل به این نتیجه رسیده اند که مسائل را باید پشت میز مذاکره حل نمود اما هنوز تفاهم متقابل بین طرفین بوجود نیامده است.

باید طرفین متخاصم اطمینان یابند که طرف دیگر آماده گئی صلح را پیدا کرده است - بالاخره آنها هستند که باید یکدیگر را متقاعد سازند که ایجاد روابط سیاسی و اجتماعی امکان پذیر است. سازمان آزادی بخش فلسطین پس از آنکه شرایط ما را برای شروع مذاکره پذیرفت با نمایندگان ما

ملاقات‌هایی در تونس داشته است. اسرائیل حاضر به ملاقات با آنها نیست زیرا تاریخ سراسر تراژدی ملت یهود به او آموخته است که نمی‌توان به وعده‌های تو خالی و مبهم اعتماد نمود. اختلاف اعراب و اسرائیل فقط وقتی قابل حل خواهد بود که طرفین آماده گذشت باشند - ممکن است ما باز هم شاهد زدو خورد های دیگری باشیم. اما ما همه کوشش خود را بکار خواهیم برد که طرفین بر سر میز مذاکره بنشینند - اما صلح تنها امضای یک سند نیست صلح دائمی و حقیقی وقتی بوجود خواهد آمد که در افکار مردم منطقه تحول و تغییر بوجود آمده باشد.

شاید خیلی‌ها این مطلب را یک خواب و خیال به‌پندارند اما با اطلاعاتی که من دارم کاملاً معتقد شده‌ام که در آینده نزدیک طرفین به سریک میز گرد خواهند آمد و خود این امر مقدمه تغییر و تحول در افکار و روحیات آنها خواهد بود.

جنگ ایران و عراق نیز یکی دیگر از مسائلی بود که من در طی ۵ سال گذشته با آن دست به‌گریبان بودم در اینجا نیز بین طرفین عدم اعتماد کامل وجود دارد - خوشبختانه با میانجی‌گری سازمان ملل طرفین شروع به مذاکره نموده‌اند اگرچه تا کنون نتیجه‌ای بیار نیآورده است. در مورد سیاست ما نیز لازم به توضیح است که ما برای اولین بار در سال ۱۹۴۹ پس از پایان جنگ بین‌المللی دوم به این منطقه وارد شدیم در آن موقع ما روابط کاملاً دوستانه با ایران و سایر کشورهای منطقه داشته‌ایم - شاید خیلی‌ها فراموش کرده‌اند که

بسیاری از کشورهای عربی حضور نیروی دریائی ما را در آن موقع استقبال کردند - ولی انقلاب ایران و سپس جنگ ایران و عراق چهره منطقه را بکلی دگرگون ساخت و این نگرانی بوجود آمد که جریان نفت به کشورهای اروپای غربی و ژاپن قطع گردد از سال ۱۹۸۴ جنگ تانک‌های نفت کش به شدت رسید اگرچه این حملات از طرف دولت عراق آغاز گردید ولی این ایران بود که حمله به کشتی‌های نفتکش سایر کشورهای بیطرف را شروع نمود.

هنگامی ما به این نتیجه رسیدیم که ایران به همه کوشش‌های کشورهای جهان برای اجرای آتش بس بی‌اعتنائی نموده است ترتیبی دادیم که از ارسال اسلحه و لوازم یدکی به ایران جلوگیری شود بالنتیجه ایران می‌بایست بهای بس گرانی برای ادامه جنگ پردازد.

و این امر امکانات ایران را برای ادامه جنگ فوق‌العاده محدود نمود بخصوص نیروی هوائی ایران در نتیجه این تصمیم بکلی فلج گردید. در طول این مدت جز موقعی که در اثر اقدامات کلنل نورث مقدار مختصری اسلحه به ایران تحویل داده شد این سیاست پی‌گیری گردید و بتدریج ما متوجه شدیم که امکانات جنگی ایران رو به ضعف میرود - خود سردمداران رژیم ایران از سال ۱۹۸۶ به بعد به این نتیجه رسیدند که در این جنگ پیروزی برای آن وجود ندارد ولی سرسختانه به جنگ ادامه دادند پس از آنکه در نوامبر ۱۹۸۷ پرزیدنت

ریگان دستور داد کشتی‌های کویته می‌توانند با پرچم آمریکا در خلیج فارس حرکت نمایند سازمان ملل قطعنامه شماره ۵۹۸ خود را به اتفاق آراء به تصویب رسانید اینک همه رهبران منطقه و کشورهای اروپای غربی اذعان دارند که سیاست پیگیر ما موجب پایان خونریزی شده است. اینک بر عهده سازمان ملل است که راهی برای برقراری صلح پیدا کند.

در عین حال ما باید سعی نمائیم که بهر قیمت شده است از توسعه دسترسی به سلاح میکروبی و شیمیائی که موجب هلاکت بسیاری از مردم بی‌دفاع شده است جلوگیری نمائیم.

اما افغانستان نیز یکی از مناطقی است که در طی سالهای گذشته با خونریزی و جنگ روبرو بوده است - در هفته پیش من با رهبران مقاومت افغانستان ملاقات و مذاکره نمودم باید بصراحت اعلام نمایم که تصمیم به مبارزه با نیروهای اشغالگر بیگانه را خود مردم افغانستان اتخاذ و انجام دادند - ما به این شجاعت و تهور آنها پاسخ مثبت دادیم و این کمک تا زمانی که یک دولت بیطرف منتخب مردم تشکیل شود ادامه خواهد یافت.

متأسفانه مردم منطقه هنوز با خطرات زیادی روبرو هستند ولی تصویر این قسمت از جهان کاملاً روشنتر از دو سال قبل میباشد و من خوشحالم که بگویم سیاست متهورانه و پی‌گیر ما در بوجود آمدن محیط بهتر سهم بسزائی داشته است.

ژیلا برهامی - همکار جدید شوفار

طرح‌های این شماره از نشریه کارژیلا برهامی است که بنازگی به جمع «فلمزنان» شوفاریوسته‌اند.

ژیلا برهامی که تحصیلات خود را در هنرهای زیبا و دکوراسیون داخلی در سطح لیسانس در ایران پایان رسانده، در آمریکا - پس از اخذ فوق لیسانس از دانشگاه ایالتی کالیفرنیا به کار نقاشی و دکوراسیون پرداخته است. کارهای این هنرمند یهودی ایرانی که

ریشه در محرومیت‌های مردمی و نیز تضاد های دوفرنگ بیگانه از یکدیگر شرق و غرب دارد، در نهایت سادگی، القاء گریبامی بسیار قوی و گویا از شخصیت‌های مورد نظر اوست. کاربرد رنگ در نقاشی‌های رنگ و روغن او در نهایت اسنادی است و نشانه آگاهی و تسلط این هنرمند در تلفیق و ترکیب رنگها می‌باشد.

ما پیوستن ژیلای برهامی را به جمع خود، خوش آمد می‌گوئیم و بار دیگر از هم قلم بدستان هم کیش، اعم از نویسنده و نقاش و طراح، می‌خواهیم که برای باز هم بارورتر شدن شوفار، ما را باری دهند.

قشری گری و آئین یهود

از دشمنان بریم شکایت به دوستان
چون دوست دشمن است، شکایت کجا بریم



دراوج بود و دلها تنگ و آزرده. منتهم از این قاعده مستثنی نبودم و بگذارید اقرار کنم که با همسرم سرهیج و پوچ دعوا کرده و قهر کرده بودیم.

حالا برگردیم سرنشریه یاد شده. یادم هست داشتم این کتابچه را ورق میزدم که رسیدم به مطلبی زیر عنوان «اگر با همسران دعویاتان شده» یا چیزی شبیه این. خوب، در آن حال و هوا، آدم فوری مطلب را می خواند- چرا که بخود میگوئی اینها زودتر آمده اند، دنبال مسئله رفته اند، ریشه را پیدا کرده اند و از آنجا که مردمی اهل دین هستند و خود را در مقابل مردم خود متعهد میدانند، دارند ارشادات میکنند که چگونه - در این شرایط روحی - از جدال پرهیزی. درد دل دست مرزادی گفتم و شروع به خواندن کردم و آنچه را که خواندم اگر برایتان تعریف کنم باور نمیکنید، سهل است اگر بشما صد روز هم فرصت بدهم نخواهید توانست حدس بزنید که

کنید این ریشه های فاسد را.» (البته منظور ایشان کودتایان بود).

از همان روز من تصمیم به فرار از ایران گرفتم، چرا که بیشتر از این یارای بردباری در مقابل تعصب و قشری گری رانداشتم، بویژه که یهودیت را مبرا از همه پیرایه های مکتبی میدانستم و بعنوان یک یهودی ایرانی، تربیتی فارغ از جهل و تعصب داشتم و صد البته خیلی هم متنفر بودم از اینکه یکی می خواهد یک نفر دیگر را سرنگون کند و وقتی بدام می افتد، بجای اینکه خود او فحش بخورد، بدو بیراه آن (آنها) بر اساس یک حدیث که معلوم نیست سرورته آن چه بوده) نصیب من یهودی میشود.

خدا حافظ تعصب و سلام آزادی! به امریکا آمدم. هنوز عرق راهمان خشک نشده، جزوه ای بدستان رسید بنام «نشریه بنی توراه.» آنروزها اوقاتمان خیلی تلخ بود. زن ها بهانه می گرفتند، مرد ها به زنهاشان می پریدند، مجادلات خانوادگی

نامه زیر از طرف یکی از خوانندگان شوفا برای ما ارسال شده که عیناً از نظر خوانندگان گرامی میگذرد:

یکسال و نیم از انقلاب گذشته بود. روزی به اخبار پیامدای گوش میدادم. چند روز بعد از لورفتن کودتای نوژه بود. آیت اله خمینی با خروش و عصبانیتی بی سابقه سخنانی ایراد کرد که پشتم را لرزاند. او کودتایان را ریشه هائی فاسد خواند که باید از بیخ و بن کنده و نابود شوند. تا اینجا مسئله مانعی نداشت چون کسی که نقشه کودتای کشد، حساب عواقبش را هم میکند و قطعاً آن کودتایان در حساب احتمالات خودشان، فکر چنین روزی را هم کرده بودند. آنچه مرا به فکر و هراس انداخت یک جمله بود که آیت اله خمینی ادا کرد و آن اینکه: «مگر حضرت محمد نبود که دستور داد ظرف یکروز هفت هزار نفر از یهود بنی قریظه را از دم تیغ بگذرانند؟ بکشید و نابود

فرمول ابداعی این مدعیان چه بود- بنابراین وقتتان را تلف نمی کنیم و میگویم. نویسنده اینطور اظهار نظر قطعی و غیر قابل انکار فرموده بودند که حتماً «مزوزا» ی خانه شما کشف شده و باید بوسیله متخصصان امر (که حتماً باید کاشرو کار کشته باشند) تمیز شود تا صلح و صفا بر روابط شما و همسران سایه افکند و همه نفاقها از میانتان رخت بر بندد. باناباوری و تردید در اینکه مبادا دارم مکاشفات شاه نعمت اله ولی را میخوانم، کتابچه رابستم و به روی جلد نگاه انداختم- نه خیر، نشریه ارگان جنبش ایرانیان بنی توره بود. چه جنبشی! آنرا به کناری انداختم و فراموشش کردم، چرا که ننگ داشتم (و دارم) که یهودیت را آلوده به این خزعبلات ببینم.

در گریو دار این دل سردی بود که آگاهی یافتم در لوس آنجلس تعداد قابل توجهی ارگانهای دینی و اجتماعی نسج گرفته و به فعالیتهای مذهبی و اجتماعی همت گماشته اند و همگی نیز زیر یک چتر همه گیر بنام فدراسیون یهودیان ایرانی جمع شده اند و از خود نشریه ای دارند بنام «شوفار». بگذارید اقرار کنم که، باتوجه به خاطره بسیار نامطوبعی که من از نشریه «بنی توره» در سرداشتم، برای اولین بار

«شوفار» رابا تردید ورق زدم، امادیری نپایید که به شیوه کارشمای بسیار دل بسته شدم تا آنجا که بدون هیچگونه تردیدی، «شوفار» را ارزنده ترین کار مطبوعاتی تاریخ یهودیان ایران میدانم.

با اتکاء به این باور بود که بلافاصله نامه مبسوطی به شما نوشتم و تأکید کردم که وظیفه اجتماعی و مردمی فدراسیون یهودیان ایرانی و شورای نویسندگان شوفار است که با زوائد قشری و تعصبی که تنها کارشان آلودن سیمای یهودیت به پریایه های چندش آورا است، بمبارزه برخیزند. شما در آن زمان به نامه من حتی در شوفار پاسخ ندادید و یکی از اعضای شورای نویسندگان به مطب من تلفن کردند و توضیح دادند که اینان جوانانی هستند که بدام متعصبین مذهبی افتاده اند و کوشش ما بر این است که با گفتگو و ارشاد اینان بوسیله مسئولان اموردینی جامعه یهودیان ایرانی، از هر زرفتن آنان جلوگیری بعمل آوریم.

دوستان من، اکنون چند سال از آن تاریخ میگذرد. من بدلیل آشنائیم با تعداد زیادی از فعالان فدراسیون یهودیان ایرانی و سازمانهای وابسته به آن، میبینم که شما برای رهائی هم کیشان خانه بدوشمان چه زحماتی متحمل می شوید و قبول دارم که

گرفتاریهایی بمراتب بالا تر از این روبروی شماست. اما من وظیفه خود میدانم که شمارا متوجه این امر بکنم که اینان که چون قارچ میروند، مثل سرطان و خوره بجان جوانان جامعه ما افتاده اند. من چند نسخه از جزوه های نشریه این سازمان قشری را همراه بانامه های چند نفر از والدین نوجوانانی که فریب آنها را خورده اند به پیوست تقدیم کرده از شما درخواست میکنم بیش از این در مقابل این آفت خانمان بر باد ده سکوت نکنید.

باسپاس مجدد از شما خدمتگزاران صمیمی جامعه

دکتر بهروز- الف (امضاء محفوظ)
همانطور که آقای دکتر بهروز- الف اشاره کرده اند، سیاست کلی فدراسیون یهودیان ایرانی بر مبنای ایجاد همبستگی میان کلیه قشرهای جامعه یهودیان ایرانی در غربت بوده و هست. معبداً نامه ایشان و ضمائم آن تنها شکایتی نیست که در این خصوص بدست ما رسیده- در حقیقت روزی نیست که ما چندین نامه یا مراجع نداشته باشیم که از نقش این دار و دسته در متلاشی کردن همبستگی خانواده ها و جامعه به امان نیامده باشند. ما بارها، از طرق گوناگون با این ره گم کردگان فریب خورده تماس گرفته و از آنان خواسته



ایم که دست از نفاق افکنی ها و از راه بدر کردن های فرزندان ما بردارند- ولی با کمال تأسف با همان نعصبی رو برو شده ایم که از هر قشری شستشوی مغزی شده انتظار میرود. بنابراین وظیفه خود دانستیم که با انتشار نامه آقای دکتر بهروز- الف فتح بابی کرده باشیم در مبارزه علنی علیه این گروه.

ضمائم نامه آقای دکتر بهروز- الف، همراه با صد هانامه و پیام های یادداشت شده توسط دفتر شوفار، رو بروی ماست و برای آشنائی خوانندگان عزیز، گوشه هائی از آنها را نقل میکنیم با ذکر نقطه نظرهای خودمان. نویسندگان نشریه «بسی تورا» شخص یا اشخاصی هستند که خود، بقول عوام، بدجوری سوراخ دعا را گم کرده اند و تناقض گویی آنان نه فقط در هر شماره از نشریه شان در مقایسه با شماره های قبل بچشم میخورد، بلکه در متن هر شماره و حتی در متن هر مطلب تناقض گویی از حد میگذرد. حال کیفیت کار نویسندگی و سیاق قلم اینان چقدر مغشوش و ابتدائی است، این خود بحثی جداگانه است.

آنچه محرزو مسلم است اینست که پیرویدیان ایرانی دارای متجاوز از دو هزار و پانصد سال تاریخ شناخته شده در سرزمین ایران میباشند. ما به جرأت میتوانیم ادعا کنیم که بدلیل قدمت مان، برحق ترین میراث داران آئین یهود میباشیم- حال آنکه پیرویدیان سایر نقاط دنیا، بدلیل تأثیر پذیری از ادیان دیگر، شیوه های نیایش ما را دچار گرگونی هائی کرده اند که برای مانا مانوس است. در چند شماره گذشته شوفار و نیز در این شماره، ما مکاتیب گوناگونی را که پیرویدیان غیر شرقی (اشکنازی) متداول کرده اند (ارتدکس، کنسرواتو و رفورم) تحلیل نموده و به تفصیل به آنها پرداخته ایم و در شماره بعد نیز به مقایسه و نتیجه گیری خواهیم

پرداخت. بنابراین، در اینجا قصد ما بررسی این مکاتب نیست- چرا که به نظر میهودی، یهودی است- همانطور که در ایران همه ما یهودی بودیم. همانطور که وقتی گفتند هیتلر شش میلیون یهودی را به کشتن داد، در دل گریستیم ولی هرگز نپرسیدیم یهودی کنسرواتو بود که فرزندش را جلو او تکه تکه کردند یا یهودی رفورم بود که به اطاق گاز فرستاده شد و یا یهودی ارتدکس بود که در مقابل چشمانش به همسرا و آنقدر تجاوز کردند تا جان داد. ما، همه ما، برای یهودیت گریستیم. اما این آقایان «جنبشی» ها فقط برای آخری میگیرند، چون کاسه گرم تر از آتشند و از هراشکنازی دیگر- در تقسیم و تکفیر همکیشان خود آتششان تند تر است. برغم اینان، اگر یهودی ارتدکس نباشد، خدانشناس است و حرامزاده - پس یهودی نیست و به چنگ هیتلر هم گرفتار آمد که آمد و نباید جزو شش میلیون قربانی بحساب آید و درست همان است که مثل یهود بنی قریضه یکروزه هفت هزار نفرشان را سر برید! اگر تصور میفرمائید که مادر این اعلام نظر زیاده روی کرده ایم، لطفاً به عین قسمتی از یکی از سرمقاله های این نشریه توجه بفرمائید:-

«میلا هائی که توسط این باصطلاح «ربای» های خدانشناس رفورم و کنسرواتو انجام بگیرند، طبق هلاخا نبوده و چون ازدواج و طلاق هایشان نیز با قوانین اساسی و الهی ما مغایرت دارند، فرزندانیکه از بعضی از عقد هائی که توسط این «ربای» ها جاری میشود بوجود میآیند ممکن است از نظر هلاخا حرامزاده محسوب شوند و از جامعه ما بکلی طرد شوند...»

... حتی از نزدیک شدن به «تمپل» و باصطلاح کنیسه های فرقه های کنسرواتو و رفورم و امثال آنها مطلقاً باید جلوگیری نمود.» این آقایان یا این آقای سرمقاله نویس

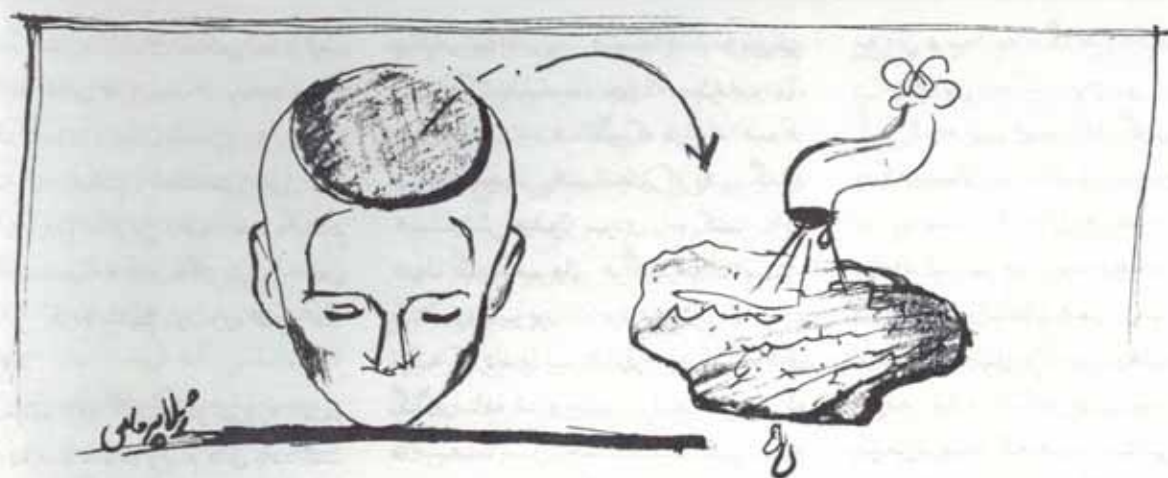
به من و شما چه میگوید؟ مکاشفه، وحی و الهام این بزرگ روحانی! سوراخ دعا گم کرده این است که اگر فرزندان شما در کنیسه های سینای (کنسرواتو) یا یونیورسیتی (رفورم) به عقد و ازدواج هم درآمده اند بهم حرام بوده و هستند و خواهند بود و فرزندان شان هم شرعی نیستند و از فهرست پیرویدیان جهان هم باید حذف شوند. تازه اینکه چیزی نیست! ایشان میفرمایند که همه آنهاست که مثلاً سوار بر اتوبوس از مقابل کنیسه سینای هم رده شده اند یهودیتشان باطل است!

اینها اینقدر کوچک و حقیرند که جانی برای عصبانیت هم برای یک یهودی متعهد باقی نمی گذارند. اینان آنقدر شعور مردم خود را دست کم گرفته اند که گفته های هذیان آلودی از این دست را بازبان و شیوه گویش فالگیرها و رمال ها میخواهند به خورد خواننده خود بدهند. البته دستمزد خود را هم بلافاصله مطرح می کنند- همانطور که رمال ها به مشتری های خود میگویند که اگر میخواهی جن و پری هادست از سرت بردارند باید بمن حق و حساب بدهی، آقای سرمقاله نویس هم بلافاصله نسخه رهائی از حرامزادگی و مطرود شدن را برای خواننده ایکه از جلو بقول ایشان «تمپل» کنسرواتو و رفورم رد شده می پيچند که (عین نوشته آن سرمقاله):-

«بنابر این در هر نقطه که باشیم، برای هرگونه امور مذهبی باید از راه های ارتدکس (همانند ایران) استفاده نمود.»

ملاحظه میفرمائید؟

و حالا برویم سر «قاطی» بودن شیوه تفکر آقایان. به این دو کلمه بالا که در پراکنش آمده (همانند ایران) توجه بفرمائید. این دو کلمه یک نظریه است که نویسنده سرمقاله قبلاً ارائه داده و گفته است که ما در ایران از بلاهای اینجا مصون بودیم، بهتر است به همان سنت های پایدار بمانیم و



باتشکیل کلاسهای آموزش اصول دین یهود درجهت آشنائی فرزندان یهودیان ایرانی با یهودیت و میراث های گرانقدر فرهنگی یهودیان ایران، یکی از ارزنده ترین هسته های آموزش یهودی را درلوس آنجلس تشکیل داده اند.

مجتمع فرهنگی یهودیان ایرانی ولی یکی دیگر از سازمانهای عضو فدراسیون یهودیان ایرانی، بابرپائی یکی از زیباترین مجتمع های موجود در منطقه خود، باعث گرد همائی و ایجاد تسهیل در انجام فرائض دینی هم کیشان ما در ناحیه ولی گردیده است. علاوه براین، براساس برنامه های طویل المدتی که این مجموعه در برنامه کار خود دارد، پوشش آموزشی آن روز بروز ابعاد گسترده تری خواهد گرفت.

سازمان یهودیان ایرانی مقیم کالیفرنیا که یکی از اولین سازمانهای یهودی ایرانی در آمریکا است و وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی میباشد تمام تمرکز و فعالیت خود را بر پایه تعلیم و تربیت جوانان یهودی ایرانی در مدارس آمریکائی یهودی گذاشته است (البته بعضی از این اطفال از نظر شما یهودی نیستند چون بمدارس کنسرواتو میروند!)

برای جلوگیری از اطاله کلام، در اینجا از ذکر نام و فعالیتهای دیگر سازمانهای هموند با فدراسیون یهودیان ایرانی خودداری میگردد، اما دفتر فدراسیون یهودیان ایرانی عمده فعالیت خود را صرف

خانمان سوز دامن زده است تاجائی که رئیس یک سازمان ایرانی یکی از شهرهای بزرگ که خود را نماینده یهودیان ایرانی می نامد، گوئی تمام دیگر مسائل جامعه ما را از جمله تعلیم و تربیت نسل فردا، کمک به یهودیان در بند و تازه کوچ کرده و غیره را حل کرده، شخصاً به یک کنیسیای ایرانی می رود و فتوا میدهد که باید از بلند گودر شبات هاو اعیاد استفاده کنند!

خوب، پس تمام دعوا سرلحاف ملانصرالدین است. این آقایان که برای مسائل جامعه ما پستان به تنور می چسباند، یکروز قدم رنجه بفرمایند تشریف بیاورند تا ببینند در متن فدراسیون یهودیان ایرانی چه فعالیتهای گسترده ای در جهت حل مسائل اجتماعی انجام میگیرد. حال اگر ما اهل بوق و کرناره انداختن نیستیم و خدمت به خلق را محض نفس آن انجام میدهم نه خود نمائی، این را نباید به حساب نارسانی ما گذاشت. اما حالا که باید گفت، بگذارید بگوئیم که مجتمع فرهنگی نصح (کنیسیای نصح اسرائیل)، یکی از ارزنده ترین اعضای فدراسیون یهودیان ایرانی (به رهبری پیشگامان مذهبی صاحب نامی چون جناب حاخام یدیدیا شوفط و جناب راو داوید شوفط که ناظران مورد احترام بر امور مذهبی جامعه یهودیان ایرانی میباشند و بهیچوجه هم بر این اعتقاد نیستند که آنچه مادر ایران داشتیم آتش خانمان سوز بود، بلکه به یهودیت ایرانی افتخار میکنند)

فریب این بازار «بذگ فروشها» ی امریکائی را نخوریم. این یعنی چه؟ یعنی اینکه مشی فکری جنبش بنی تورا بر این است که ما به شیوه های سنتی ایرانی خود در امر پرستش و نیایش و سایر امور مذهبی وفادار بمانیم. اما از آنجا که مانیفست قشریون چون بادبادک های سرگردان دستخوش مسیر باد است، نظر آقایان نیز به ناگاه، تحت تأثیر جهت منافع شان، تغییر مسیر میدهد- آنها یکصد و هشتاد درجه سانتی گراد. در سرمقاله شماره اول امسال نشریه شان میخوانیم که یهودیان ایرانی، قبل از انقلاب از خود یک مذهب ابداعی در آورده بودند که یهودیت نبود، بلکه آتش خانمان سوز بود!

پس بفرمائید که بر اساس استدلال شما آقایان، راههای ارتدکس (همانند ایران) بمدت دوهزار و پانصد و اندی سال داشته اند بما آتش خانمان سوز یاد میداده اند، نه یهودیت! و خواننده بلا تکلیف میماند که موضع این آقایان چیست؟ یهودیت ایران درست است یا یهودیت «جنبش» اینها!

این گاف بچه دلیل صورت گرفته؟ برای اینکه نویسنده میخواست گریزی بزند به صحرای کربلا و بپسرد به فدراسیون یهودیان ایرانی- آنها با چه ناشیگری! عین نوشته اورا میخوانیم:

«کوچ کردن به آمریکا و آشناسدن با فرقه های رفورم و کنسرواتو، به این آتش

اسکان یهودیان تازه وارد به این آب و خاک مینماید که متأسفانه در این باره هم نمیتوان به توضیح سخن گفت.

در مورد استفاده یا عدم استفاده از بلند گو در روز شبات و سایر اعیاد - نقطه نظرها متفاوت است و جای بحث بسیار. آنچه مسلم است اینست که در بیشتر کنیسه‌های ما در ایران در چنین مراسمی از بلند گوا استفاده میشود و رهبران دینی ما هم آنرا مجاز میدانستند. این فشارها میراث خواران نفوذ جهل بر مبنای آزادی در دین ما است - شمانی که آبشخور عقایدتان لا طائلات قشریون اشکنازی است.

اکنون که کار به اینجا رسیده، ما چاره ای نداریم جز اینکه نسبت به چگونگی افکار و اعتقادات این گروه و آثار نامطلوب آن در جامعه یهودی - بویژه یهودیان ایرانی، دست به افشاگری بزنیم. گروه قشریون مکتبی اشکنازی موجودیت دولت اسرائیل را به رسمیت نمی شناسند و تحقق استقلال اسرائیل را موقوف به ظهور ماشیح میدانند. شیوه تفکر محجور اینان بر این پایه است که رادمردانی چون تئودور هرتزل و دیوید بن گوریون و پرفسور وایزمن و دیگر رژیمندگان رهائی خلق یهود مرتد و خدانشناسند و رسالت تاریخی آنان را به خیانت به آرمان یهودیان جهان تعبیر می کنند. اینها پیرو آن گروه از قشریون مکتبی هستند که در مقابل سازمان ملل میتینگ میدهند که اسرائیل باید نابود شود، در اردوگاههای پناهندگان یهودی در اروپا از سوشی به سوشی دویده یهودیان را از مهاجرت به ارض موعود باز میدارند، بانقضت های تروریستی عرب دست یکی شده به آنان کمک مالی میدهند تا علیه هم کیشان ما در اسرائیل بجنگند و خون برادران ما را بزمین بریزند و در نتیجه خون هر کس که خود را تبعه اسرائیل بداند حلال میدانند.

بهترین طعمه این آخوندک های

صادره از بالتیمور، با کمال تأسف جوانان پاکدل و تشنه آموزش ما هستند که خیلی راحت به دام میافتند و وقتی هم گرفتار آمدند، اول شستشوی مغزی داده میشوند و سپس اینان عنکبوت وار به دورادور شعور طعمه های خود چنان قشر ضخیمی از تعصب من درآوردی می تند که در آغاز جوان بدام افتاده و با خانواده و اطرافیان خود به مبارزه و مناقشه پرداخته و سپس با اجتماع خود به جدال برمیخیزند و آثار شستشوی مغزی رفته رفته چنان حاد شده و تارهای تنیده شده چنان خفقان فکری در جوانان بدام افتاده ایجاد میکند که ناگهان عصیان کرده از دین بدر میروند. آنوقت شما آقایان با چه روشی از ما می پرسید که برای تعلیم و تربیت و آموزش فرزندان جامعه چه کرده ایم؟ بگذارید کارنامه آموزشهای زهرا آگین شمارا جلوی روی خوانندگان مجله بگشانیم تا معلوم شود که یهودیت ایرانی آتش خانمان سوز است. باید آموزشهای شما بنام دین یهود خانمان برباد ده است.

شما فرزندان مارا از پدران و مادران شان جدا می کنید. به آنان می آموزید تا سفره خود را از پدر و مادر جدا کنند. خانمی از خانواده ای بسیار مذهبی که کثروت را کاملاً رعایت مینماید برای ما چنین درد دل می کند:-

«دخترم را بردند و باو گفتند که پدر و مادرت کثروت را رعایت نمی کنی. هر چه کردیم بگوشش نرفت. ظرفهای غذا و پخت و پز خود را از ما جدا کرد. اما بعد از مدتی دخترم را چنان شستشوی مغزی دادند که غذاهائی که خودش می پخت را نیز نمی خورد. چرا؟ چون باین نتیجه رسیده بود که بخارغذای نجس ما بداخل دیگ غذای اورفته و غذای اوراناپاک میکند. دختر من، چند ماه قبل یکروز با پاکتی از مواد غذایی به خانه آمد، آنرا جلوی من و شوهرم باز کرد و گفت:

بفرمائید، گوشت خوک! ما داشتیم قبضه روح میشدیم. پس از آن دخترم هر چه از دهانش در میآید به دین ما اهانت کرد و بعد هم ببا اطلاع داد که دارد با یک پسر مسیحی ازدواج میکند. به این ملایان قشری بگوئید دست مریزاد!»

پدری میگفت: «پسر ما را که دانشجوی سال سوم پزشکی بود بردند. درس و زندگی را رها کرد افتاد دنبال اینها. پس از مدتی آنقدر به او فشار آوردند که تعادل روانی خود را از دست داد و اکنون جزو دسته هندوهای هارا کریشنا شده است.»

شما آقایان شرتان هزار است و خیرتان هیچ. شما که ادعای دلسوزی برای مردم جامعه خودتان دارید و می پرسید ما برای مردم خود چه کرده ایم - محض رضای خدا دست از سرفرزندان ما بردارید و بگذارید سازمانهای متعدد یهودی ایرانی به هزار و یک مشکل دیگر که دارند برسند - نه اینکه در بدر دنبال مدد کاران اجتماعی بگردند تا جوانان عزیز ما را که شما مصدوم خود نموده اید از منجلا ب جهل و تعصب و قشری گری نجات دهند.

باشد که خداوند بزرگ شمارا براه راست هدایت کند و بامید روزی که شما عزیزان ما - شما جوانان یهودی که فریب این آخوندک هارا خورده اید شما که توان مردم ما از شماست، بیائید و بدون اینکه مارا ناپاک، غیر یهودی، خارج از دین و... بنامید، شانه هایتان را به شانه های ما به چسبانید تا با هم این پارسنگین بزمین افتاده را برداشته به مقصد برسایم.

ما از کلیه صاحب نظران جامعه یهودیان ایرانی که نگران آینده فرزندان خود میباشد دعوت میکنیم در این بحث شرکت کرده و نظرات خود را با ما در میان بگذارند. این بحث را در شماره های آینده دنبال خواهیم کرد.



امور حسابداری و مالیاتی خود را

به اشخاص متخصص **CPA** و با تجربه بسپارید

مؤسسه حسابداری و مشاوره مالی

الیاس عزیز لاوی CPA

عضو انجمن های حسابداری رسمی **CPA** کالیفرنیا و امریکا

عضو انجمن حسابداران خبره انگلستان **FCA**

دارای ۱۸ سال تجربه در امور حسابداری و مالیاتی

- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی (افراد - شرکتهای سهامی و تضامنی - تراست ها)
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی هدیه (Gift Tax Return) و مالیات بر ارث (Estate Tax Return)
- مشاوره در امور مالیاتی جهت کاهش بدهی مالیاتی، برنامه ریزی مالیاتی و ارزیابی Tax Shelter
- تهیه صورت محاسبه افزایش اجاره و هزینه های مربوط به ساختمان های تجاری و شاپینگ سنتر (C.P.I. and Pass Through Expenses)
- تهیه صورتهای مالی (Financial Statements) جهت اخذ وام از بانک ها و مؤسسات اعتباری
- طرح، تنظیم و سرپرستی سیستم های حسابداری مالی و حسابداری قیمت تمام شده
- مشاوره در امور سرمایه گذاری جهت خرید و فروش مؤسسات تجاری از قبیل کارخانجات، مؤسسات خدماتی، مغازه های خرده فروشی و عمده فروشی، صادرات و واردات
- مشاوره در امور مربوط به حسابرسی مالیاتی I.R.S. Audit و ادعای خسارت از شرکت های بیمه

ELIAS AZIZ-LAVI

CERTIFIED PUBLIC ACCOUNTANT

8907 WILSHIRE BLVD., SUITE 301
BEVERLY HILLS, CA 90211

(213) 657-8378

(213) 657-8921

فلورا زمردی

مشاور و راهنمای روانی فرد و خانواده

باشرکت در جلسات مشاوره و راهنمایی روانی:

- آگاهی و اعتماد بیشتری درباره خود و دیگران کسب کنید
- ارتباط عاطفی و فکری عمیق تری با افراد خانواده خود با دیگران برقرار کنید
(علل اختلافها و تضادها را دریابید و راه مقابله با آنها را بگیرید)

- توانایی خود را در تصمیم گیری افزایش دهید
- باترس های شناخته و ناشناخته خود آشنا و بیاموزید که آرامش درونی خود را بدست آورید
- هدفها و آرزوهای خود را در مراحل مختلف زندگی دریابید و آنها را دنبال کنید

(213) 273-2563

(213) 939-3450

پذیرای باتعین وقت قبلی

FLORA K. ZOMORODI, MFCC
435 N. Bedford Dr., Suite 213
Beverly Hills, CA 90210

برگزیده

«... پاتریک گفت: وقتی دردوران طلائی کوتاه خودتان (در بدو یهودیت) باریتعالی سرتان نازید و شمارا قوم برگزیده خود خواند و این تاج افتخار را بر سرتان نهاد دنیا غبطه خورد و عصبان کرد ولی شما به خلسه افتادید و در رؤیاهای طلائی خودتان غوطه ور شدید. اما دبری نپائید که کابوس در بدری و گالوت شمارا در میان گرفت و این تاج افتخار تبدیل به تاج خار شد و قرن ها از آن خونابه چکید... معبدا دوام آوردید و تسلیم نشدید و شکوه نکردید و به خدایان غریبه نگر و بدید. نجابت بخرج دادید و وعده های بیوه را وعده سرخرمن نپنداشتید و وفادار ماندید... و روسفید درآمدید... و این بزرگترین تاج افتخار شماست و صد بار به تاج حقیقی (با خیالی) برگزیده بودن ترجیح دارد...»

توی خیابان سینه بسینه پاتریک دوست کاتولیک خودم برخوردارم. با گرمی سلام کرد و گفت خوب شد گیت آوردم. دلم توریخت و فهمیدم باز مطلبی پیدا کرده میخواهد پدر در بیاورد.

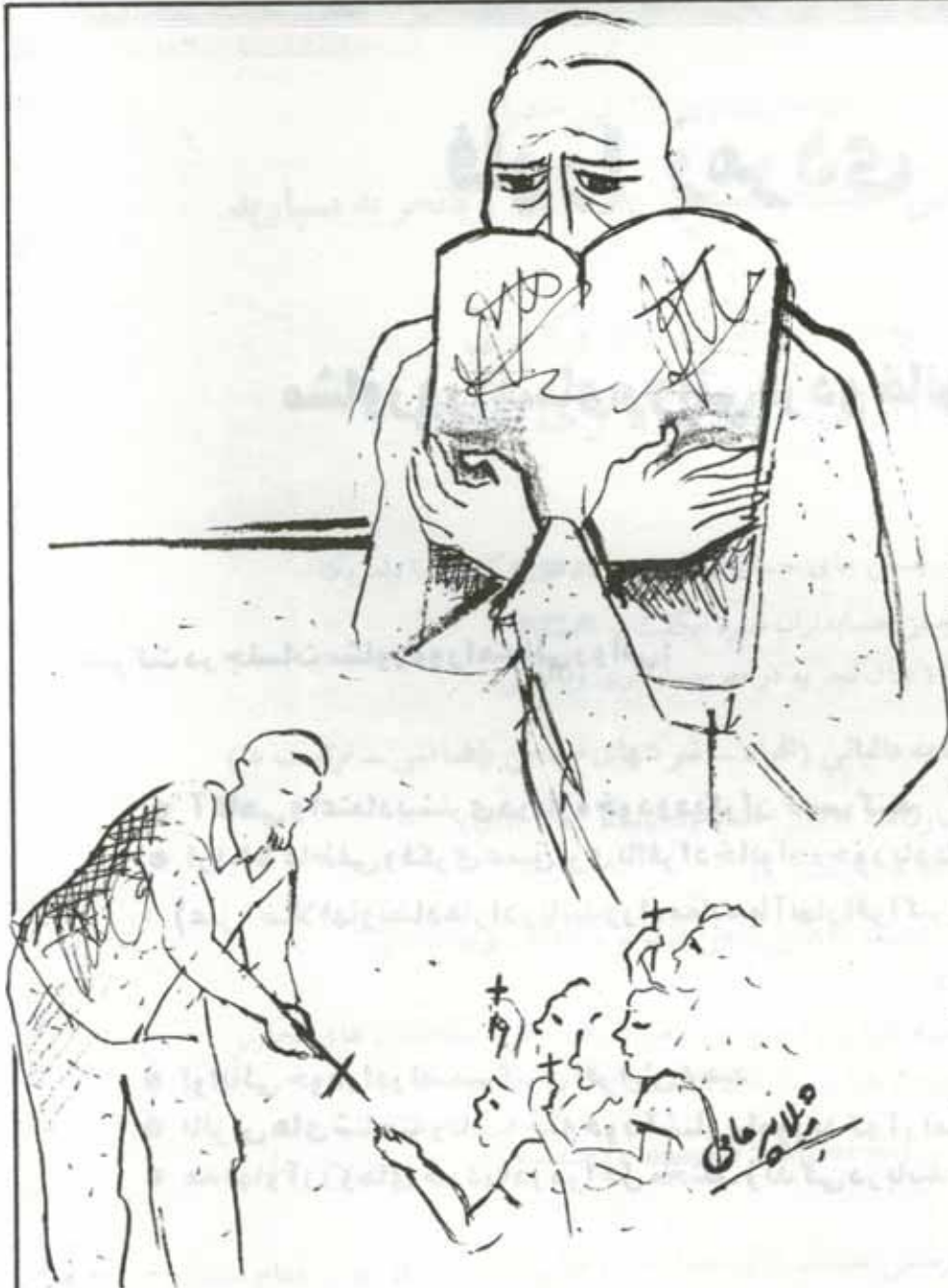
من و او سال ها است در مسائل مذهبی سروکول هم میپیریم و یکدیگر را آت و پارمیکنیم و عیشی داریم. گفتم دارم میروم نهار گفت نهار امروز پای من است و من بیشتر ترس برم داشت چون معمولاً هروقت او داوطلب پول نهار دادن میشود عزا سنگین است و من میدانم باز مدرک مهمی بر علیه من پیدا کرده است!

سرمیز که نشستم بالحن طنز آمیزی گفتم: «من و همسرم اخیراً تصمیم گرفته بودیم به آئین یهودیت در بیائیم ولی منصرف شدیم». گفتم چرا؟ گفت چون این روزها یهودیان «تازه وارد» آتیه شان خیلی روشن نیست.

من خودم را به نفهمی زدم و پرسیدم چطور؟ بابی حوصلگی گفت مگر این روزها روزنامه نمیخوانی؟ با شیرین کاریهای یک مشت از ربای ها و ملاحی اورتودکس و دو آتش شما در اسرائیل و قوانینی که میخواهند بگذرانند

صدها هزار نفر از آنهایی که داوطلبانه به مذهب شما گرویده اند در خطر از دست دادن «یهودیت» خود هستند و این فلک زده ها که سالهاست (توسط ربای های رفورم) به آئین فرزندان یعقوب مشرف شده اند و زن و فرزند و عائله دارند در صورت تصویب این قانون ممکن است فردا چوب توی آستینشان کنند و از یهودیت طرد شوند.

گفتم زیاد خود را ناراحت نکن ۹۵ درصد یهودیان دنیا با آنها مخالفند چون آنها بهیچوجه نماینده مرام ما نیستند و عده



ولی مثل اینکه آنطوریکه باید و شاید آنرا
بادنیا تقسیم نکردید چون دیگران را
بزریرخیمه حضرت ابراهیم و بزریرپرچم
بنی اسرائیل راه ندادید. چرا؟ شما ده
فرمان را گرفتید ولی از یک بابت فقط
رونوشت آنرا بما دادید و اصل سند و قباله
را برای خودتان نگاه داشتید. چرا؟

شما پیام یکتاپرستی را بما دادید ولی
ما را بدرون کلبه خود و بالای کوه صیون
دعوت نکردید. چرا؟

گفتم داری بی انصافی میکنی و همه
کاسه کوزه هارا سرما و اجداد ما میشکنی.
فراموش نکن دنیا همیشه پیام ما و خود
ما را با آغوش باز نپذیرفت و مللی هم که
«پیام» را پذیرفتند «پیام آور» را طرد
کردند و فرزندان یعقوب را (مثل گروه
جذامی ها) قرن ها در چهار دیواری محلات
یهودی نشین بسر بردند و در یک زندان
بدون سقف گرفتاراند.

همه مذاهب یکتاپرستی را از امت
موسی قرض کردند ولی هیچکدام این
قرضه را ادا نکردند و نه تنها دست مریزاد
نگفتند بلکه دست ماراهم از پشت بستند.

گفت حق داری ولی من میگویم
اگر شما ها در بدو یهودیت چند نفری مثل
حواریون مسیح داشتید و پیام یکتا پرستی را
در سراسر دنیا پخش کرده بودید شاید امروز
جمعیتان صدها میلیون بود و هیچکس هم
جرأت نداشت بگوید بالای چشمتان ابرو
است. شما اگر این ایمان و وفاداری باور
نکردنی خودتان به یهوه را با عشق به
«تسلیم» درهم آمیخته بودید امروز شاید
نصف دنیا یهودی بود.

گفتم «کمیت» همه چیز نیست و
«کیفیت» هم شرط است.

گفت تو مقصود مرا نفهمیدی؛
هیچکس نمیتواند یک ملت صد میلیون
نفری یا دو یست میلیون نفری را نابود کند
ولی گروه های قلیلی مثل شما همیشه
در خطر اضمحلال هستند چون طوق نامرئی



شما و زعمای شما با همه ذکاوت و
دوراندیشی و فراست خودتان یک موضوع
را کورخواندید و متوجه نشدید (یا نخواستید
قبول کنید) که قدرت و امنیت در جمعیت
است و این اکراه در پذیرفتن دیگران و این
خط مشی «درهای نیمه بسته» تقریباً به
قیمت هستی شما تمام شده.

شما امثال هیتلرو هامان و استالین
را از دشمنان سرسخت خود پنداشته اید و
حق هم دارید ولی خیلی ها عقیده دارند
نطفه بزرگترین دشمن نامرئی شما (قلیل
بودن جمعیتان) ۳۵۰۰ سال پیش بدست
خودتان بسته شد و در سراسر تاریخ چوب آنرا
خوردید.

شما گوهر شیچراغ یکتا پرستی و قوانین
اخلاقی را در کوه سینا از «یهوه» گرفتید

شان خیلی قلیل است و تقریباً یکنوع فسیل
مذهبی هستند.

زهر خندی زد و گفت همین فسیل ها
و بعضی از اجداد آنها بودند که با اشتباه
خودشان شما را تادم پرتگاه کشاندند و
روزگارتان را پریشان کردند. گفتم آیا غلو
نمیکنی؟ گفت نه. چون بیشتر مذاهب
بخصوص مسیحیت در سراسر دنیا دنبال
مشتری میگردند و سیاه و سفید و کافر و
هندو و زولو و چینی را با آغوش باز میپذیرند
ولی بیشتر سردمداران و پیشوایان مذهبی
شما در سراسر تاریخ تا آنجا که میسر بوده
است «مشاقان به یهودیت گرویدن»
را از خود رانده اند و سنگ جلو پایشان
انداخته اند و دل سردشان کرده اند و هنوز هم
دست بردار نیستند.

«دراقلیت بودن» مثل طوق لعنت بگردن یک یک آنها آویخته شده است و قصاب ها، دیکتاتورها و جباران سراسرتاریخ را بوسه انداخته است که به قلع و قمع آنان کمر بر بندند.

هیتلرو دستیاران قسی القلب او به این نکته و این نقطه ضعف شما بخوبی واقف بودند و تقریباً درانجام این نقشه ابلیسی خود (نابود کردن شما) موفق هم شدند.

ترایخدا بمن بگو در کجای تاریخ خوانده ای که نیسی از یک قوم را در کوره های گاز بسوزانند و بعد هم بخواهند بازماندگان آنها را توی دریا بریزند؟

اصطلاح «آب و آتش» درباره ملت ستمدیده شما (هم مجازاً و لفظاً و هم در حقیقت) خوب صدق میکند.

درفاجعه «هولوکاست» میلیون ها نفر از شما در کوره های گاز خاکستر شدند و حال هم که بازماندگان بازداشتگاه های مرگ در سرزمین پدران خودشان دور هم جمع شده اند و میکوشند کابوس مخوف دوره هیتلر را پشت سر بگذارند و فراموش کنند دنیا ول کن نیست و دشمنان شما تهدید میکنند (و بدشان نمی آید) بچه های آنها را هم توی دریا بریزند!

نمیخواهم نمک بروی زخم شما پیاشم (یا به مقام یهوه شما جسارتی کرده باشم)

ولی حقاً که او قوم برگزیده خودش را خوب تر و خشک کرده است! طعنه اورانادیده گرفتم و گفتم شاید اینهم از خصایص، معایب یا محاسن یک قوم برگزیده است!

نگاه تندی بمن انداخت و گفت میدانم مزاح میگوئی ولی خودت را گیر انداختی و بهانه ای بدست من دادی که این ادعا (و بعقیده خیلی ها این توهم) برگزیدگی را جلو بکشم چون شمشیر دو دم است که میگویند همین است:

وقتی دردوران طلائی کوتاه خودتان (دریدو یهودیت) باریتعالی سرتان نازید و شمارا قوم برگزیده خودش خواند و این تاج افتخار را بر سرتان نهاد دنیا غبطه خورد و عصیان کرد ولی شما بخلسه افتادید و در رؤیاهای طلائی خودتان غوطه ور شدید. اما دیری نپائید که کابوس در بدری و گالوت شمارا در میان گرفت و این تاج افتخار تبدیل به تاج خار شد و قرن ها از آن خونابه چکید...

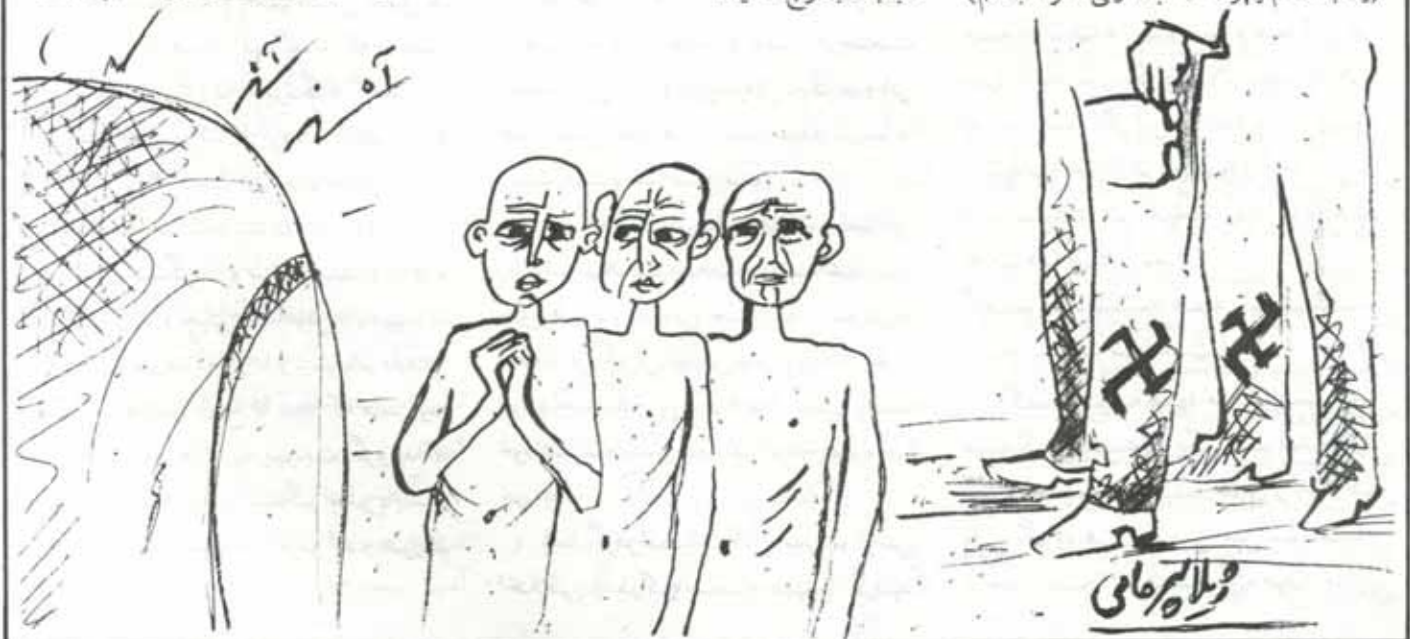
معهدا شما دوام آوردید و از رو نرفتید و تسلیم نشدید و شکوه نکردید و وفاداری و ایمان خودتان را از یهوه باز نگرفتید. شما بخدایان دیگر نگر و دیدید و وعده های خدای خودتان را وعده سرخرمن نپنداشتید و نجابت بخرج دادید.

باهمه ضربت هائی که طی تاریخ پُسرشرو شورخود خوردید در ته قلب خودتان را یک قوم برگزیده پنداشتید و بوعده و فتوای خدای خود وفادار ماندید و این بزرگترین تاج افتخار شماست و صدبار به تاج حقیقی (یاخیالی) برگزیده بودن ترجیح دارد.

گفتم باین حساب ادعای برگزیدگی (یا بقول تو توهم برگزیدگی) ما مثل پایه های سیمانی و آهن و فولاد بوده است که بروی آن آئین یهودیت را بنا کرده ایم و قرن ها دوام آورده ایم و این عیب نیست.

گفت کاملاً درست میگوئی چون سرسختی و سماجت و یکدندگی شما آنقدر ریشه دار و عمیق و قانع کننده و حتی مُسری بود که امر به دنیا هم مُشبه شد و پیش خودشان گفتند شاید این ادعا توهم نیست و خبرهائی هست ولی اشتباه شما در این بود که در این «برگزیدگی» زیاده روی کردید و سدی نامرئی بین خود و دنیا بوجود آوردید و از قبول گروندگان جدید به آئین یهود خود داری کردید.

از یک بابت این قومی که خداوند اینقدر سرش نازیده است و وعده های بلند بالا داده است فقط چهل پنجاه سال دوران داود و سلیمان عصر طلائی داشته است و ۲۷ قرن در بدری و آوارگی. در پیروی



از مواد عهدنامه بین یهوه و فرزندان یعقوب (اگر چنین عهدی وجود داشته باشد) شما بمراتب وفادارتر مانده اید و همه مراتب ها و در بدری ها و ناملازمات را تحمل کرده اید ولی این ادعای برگزیدگی رازنده نگاه داشته اید و مرتب بیاد خود و بیاد دنیا و بیاد خدا آورده اید ولی بگویا اینهمه وفاداری ها و آجیل دادن ها و تملق گفتن ها و روزی شصت هفتاد بار دعا کردن ها آخرش کجا را گرفتید؟

گفتم در پرستش حق وفادار ماندن به او امر و وعده های او پاداش مطرح نیست. گفت کسی از پاداش و دستمزد صحبت نمیکنند اینجا موضوع توقع و انتظار است.

هر چه زیاد تر سبلی طبیعت را خورده اید بیشتر در عقیده خودتان پافشاری کرده اید و ایمان خودتان را از یهوه و قول و قرارهای او باز نگرفته اید و برگزیده بودن خودتان را فراموش نکرده اید ولی خیلی ها عقیده دارند برگزیدگی شما در حقیقت برگزیدگی «بخاک و خون کشیده شدن» است برگزیدگی آواره بودن و قربانی دادن و از وحشت و ترس دائمی بودن است برگزیدگی اسارت و مورد سوء ظن بودن است برگزیدگی «دائماً مورد امتحان قرار گرفتن» است.

گاه اینطور بنظر می آید که خدا بیشتر وقتش را صرف امتحان کردن شما و پدران شما کرده است.

او ابراهیم را امتحان میکند اسحق و یعقوب را امتحان میکند موسی و هارون و سامسون (شیمشون) و ایوب را امتحان میکند. وقتی هم پای استقلال و سرو سامان داشتن بمیان میآید او حد اقل را به شما داده است ولی حد اکثر را انتظار داشته است و جالب اینجاست که شما هم اغلب او را ناامید نکرده اید و روی او را زمین نینداخته اید.

اگر آنطوری که میگویند رنجبری و کار و زحمت و خدمت بهمینوع یک اجاره

ای است که ما در مقابل بیتوته کردن و اقامت موقت در این کُسرۀ خاکی میپردازیم فرزندان یعقوب (که در اقلیم یکتاپرستی از مستأجرین قدیمی این دنیا هستند) بیش از هر قومی اجازه پرداخته اند ولی بیش از هر امتی برایشان اجراییه صادر شده و قرن ها از همه جا رانده شده اند و لقب یهودی سرگردان قرن ها سمبل بی خانمانی و در بدری بوده است.

شما و پدران شما هم جریمه را داده اید و هم چوب را خورده اید و هم پیاز را. از ساعتی که باری تعالی منت سر شما گذاشت و از بردگی در مصر بیرونتان آورد همیشه بیش از هر ملتی از شما توقع و انتظار داشته است و دنیا هم باو تاسی کرده است و این دو دست بدست هم داده اند و دمار از روزگار اولادان یعقوب در آورده اند. مثل اینکه دنیا همیشه کمین شما نشسته و منتظر بوده است دست از پا خطا کنید که چوب توی آستینتان بچپاند.

«اریک هافر» نویسنده معروف امریکائی بعد از جنگ ۶ روزه ۱۹۶۷ نوشت:

ملت یهود حقیقتاً ملت عجیبی است. سایر ملل در جنگ فتح میکنند و شرایط صلح را به دشمن خود دیکته میکنند ولی اسرائیل در عرض ۶ روز فتح معجزه آسایی کرده است ولی التماس میکند که دشمنان او با او از در صلح در بیایند!

سایر ملل شکست میخورند و غرامتی داده میروند بدنبال کار و زندگی خودشان (به ژاپن و آلمان و ایتالیا نگاه کن) ولی اسرائیل حق دارد فقط یکبار شکست بخورد (و بعد نابود است).

حیثم هرزوغ رئیس جمهور اسرائیل در نطق خودش فریاد میزند که بیش از یک میلیون نفر در جنگ ۸ ساله خلیج فارس کشته شدند ولی تلو یزیون های بین المللی و خبرنگاران دنیا کمتر در آنجا پیداشان شد اما در منطقه اشغالی از چهار گوشه دنیا دور بین می اندازند و هر قلوه سنگی که

پرتاب میشود و هر لاستیک اتوموبیلی که آتش میگیرد و هر باطومی که بلند میشود دو ساعت بعدش در سراسر رادیوها و تلو یزیون ها و مطبوعات دنیا منعکس است و از دهلی گرفته تا نیویورک و از توکیو گرفته تا لندن راپورت آن با آب و تاب داده میشود.

حافظ اسد دروازه های یک شهر را در سنوریه بست و سی هزار جمعیت آنرا در عرض یک هفته قتل عام کرد و کسی یادش نماند. عراق هزاران زن و بچه و پیرو جوان کُسر د بیگناه را با بمب های شیمیائی بوضع فجیعی کُشت و سوزاند و صدای کسی در نیامد ولی در منطقه اشغالی یک دماغ خون میفتد و بلافاصله در سراسر دنیا بصورت بولتن در می آید.

شمانیشتن ها و فروید ها و فلمینگ ها و دیزرائلی ها و دکتر سالک ها را به دنیا دادید و ملت سه میلیونی و نوزاد اسرائیل در عرض ۴۰ سال در پنج جنگ خونین پیروز شد و همه را به اعجاب افکند ولی هنوز دنیا دارد به یک مشت گروه تروریست التماس میکند که اجازه بدهند (خوب گوش کن: اجازه بدهند) دولت اسرائیل حق داشته باشد و وجود داشته باشد!

من که یهودی نیستم از شنیدن این حرف توهین آمیز و وقیح و غیر عادلانه بخشم در می آیم.

«مارک تواین» نویسنده معروف امریکائی صد سال پیش در باره ملتی که بیش از هر قومی در خطر استقرض و نابودی بوده است، می نویسد: همه چیز فانی است غیر از یهودی! بعد با حال اعجاب میپرسد آیا سر جاودانی بودن این قوم که فقط یک چهارم از یک درصد جمعیت دنیار تشکیل میدهد چیست؟

یهودیان در حالیکه دستهایشان از پشت بسته بوده است با دنیائی که به آنها چندان نظر لطفی نداشته روبرو شده اند و جوال رفته اند و اغلب هم برنده بیرون آمده اند! یک اسقف معروف امریکائی سال ها

درس روشنفکری و آزاد منشی و دورانیدیشی را دادند ولی کسی محل آنها نگذاشت و سیاست عقیم «راندن مُشتاقان» کماکان ادامه یافت.

گفتم توضیح بده. گفت نومی (بیوه زن یهودی) بعد از اینکه پسر جوانش را از دست داد به «روت» عروس غیریهودی خود گفت: به میان قوم خودت برگرد و خودت را اسیر مکن.

روت بدون معطلی جواب داد: من بدنیاال تو خواهم آمد و قوم تو قوم من خواهد بود و خدای تو خدای من. نومی هم او را با آغوش باز پذیرفت و چند نسل بعدش داود از ذریه «روت» غیریهودی (یا یهودی تازه وارد) پا دنیا گذاشت.

ولی اگر نومی روت را از خود رانده بود و روت هم سماجت بخرج نداده بود ما داود را نداشتیم و اگر داود نبود سلیمان نبود و مزامیر نبود و معبد مقدس نبود و دوره طلانی بنی اسرائیل نبود...

با این حساب آیاتو هنوز بر این عقیده هستی که خط مشی دروازه های بازو آسان پذیرفتن دیگران به کیش خودتان هویت و اصالت قوم یهود را در خطر می اندازد؟

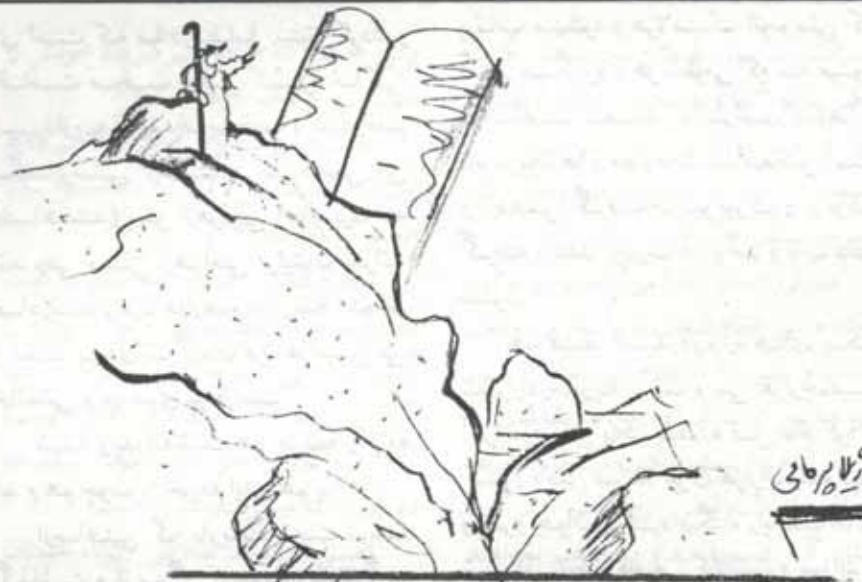
•••

پاتریک دهانش خشک شده بود و بهیجان آمده نمیتوانست جلو خودش را بگیرد.

ناگهان از جا بلند شد و ساندویچ نصفه کاره ای را که در دست داشت توی بشقاب گذاشت و رو بمن گفت:

به هم کیشان مُشکل پسند خودت یاد آوری کن که «روت» داود و سلیمان را به ملت یهود هدیه داد. حال قدری سخت گیری را کنار بگذارید و به تازه وارد ها و «مُشتاقان پیوستن به آئین یهود» میدان و مجال بدهید شاید باز هم امثال روت در بین آنها پیدا شود...

بعد بدون خدا حافظی از در بیرون رفت و من عرق پیشانی خودم را پاک کردم.



را مرتکب شدند.

گفتم فراموش نکن پیشوایان صدریهودیت (باقلیل بودن جمع خود) این ترس را داشتند که اگر قبایل و امت های پر جمعیت و غریبه را به یهودیت بپذیرند بتدریج هویت و اصالت خودشان را از دست بدهند و در اوقیانوسی از آداب و رسوم تازه وارد ها غرق شوند و اثری از آنان باقی نماند.

گفت اشتباه میکنی: مسیحیت که با ده دوازده نفر ماهیگیر و کاتب و باج بگیر (حواریون مسیح) شروع شد و امروز بیش از ششصد میلیون پیرو دارد کجا هویت خودش را از دست داد؟

اسلام که با ایمان آوردن همسر محمد و دامادش علی و بیعت آوردن گروه قلیلی از اصحاب شروع شد و امروز یک قوم هفتصد میلیونی است کجا هویت خودش را از دست داد؟

مقصودم سرکوفت زدن نیست شما با ششصد هزار نفر شروع کردید و خداوند ۳۵۰۰ سال هم بشما وقت داد ولی با فلسفه «درهای نیمه بسته» و راه ندادن مُشتاقان به ضمه خودتان حسابی جا ماندید.

جالب اینجا است که در این بحبوحه یک بیوه زن گمنام یهودی و عروس غیریهودی او به همه شما و زعمای شما

پیش نوشت «ثبوت خدا وجود یهودیان است» (اشاره به معجزه دوام آوردن آنان) او اضافه میکند که ما (اروپا و امریکا) مسیحی هستیم ولی همیشه از یهودیان خواسته ایم که مثل مسیح رفتار کنند و وقتی سیلی بگونه راست آنها زده میشود گونه چپ خودشان را هم ارائه میدهند!

او یهودیت را الماس همه مذاهب میدانند یعنی همانطور که یک قطعه ذغال قرن ها در اعماق زمین تحت ملیون ها خروار فشار قرار میگیرد و تبدیل به الماس میشود مذهب یهود هم تحت فشار قرن ها بصورت الماس مذاهب درآمده است و سر دوام پیروان آنها همین است.

او با حال اعجاب آمیخته بانأسف میگوید: در صحرای سینا خداوند با دادن ده فرمان بزرگترین هدیه تاریخ بشریت را به فرزندان یعقوب داد ولی یک فرمان را فراموش کرد!

گفتم کدام فرمان
گفت: فرمان یازدهم: «برو و دنیا را با ملامتت به آئین خود درآور...» شاید هم او این فرمان را فراموش نکرد و درک آنرا بعهده سردمداران قوم برگزیده خودش گذاشت و خیال کرد پیام «نگفته و پنهانی» را درک خواهند کرد ولی آنها غافل ماندند و یکی از دردناک ترین خیبط های تاریخ درختان ۳۵۰۰ ساله خودشان

ZAD

The Greatest Furniture

1012 S. ROBERTSON BLVD.
LOS ANGELES, CA 90035
TEL-PH (213) 657-2677

(213) 652-6666
TELEX: 181306 ZAD LSA
FAX: 1 213 659-7370



This is MERONI's Job
GUARANTEE HAND CRAFTED

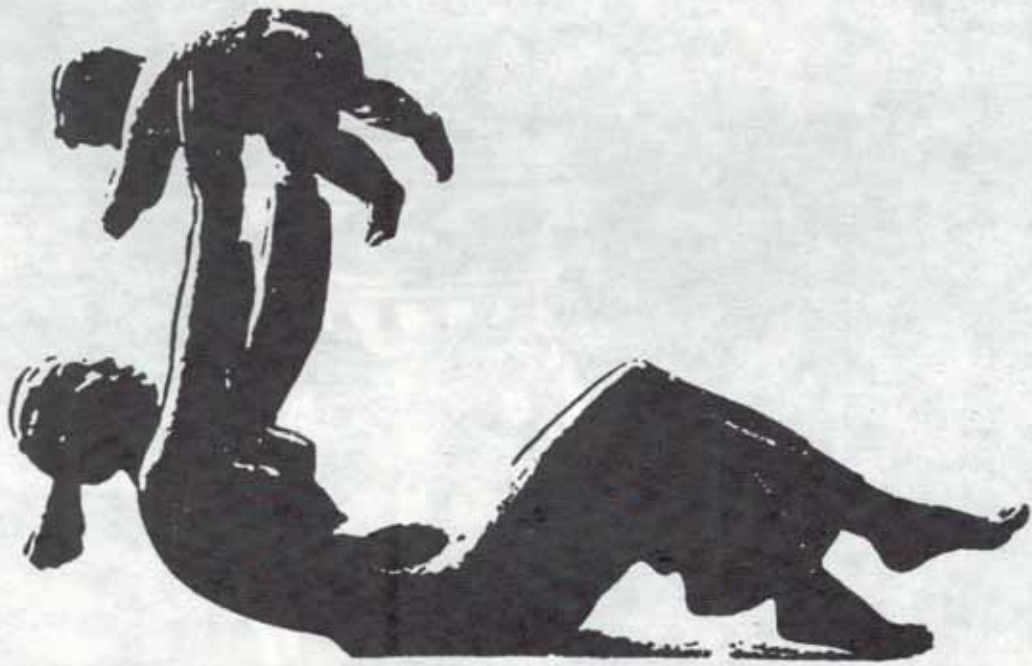
That's Why HE IS NO. 1

**FRANCESCO MERONI
E FIGLI**

1-20030 SEVESO (MI) ITALIA
Corso Garibaldi, 58/60
Phone (0362) 50-16-63
Telex 326215 Meroni I



دکتر آونر منظور



جراح متخصص بیماریهای زنان، زایمان و نازائی

دانشیار دانشکده پزشکی UCLA

جراحی میکروسکپی - لیزر

8883 W. PICO BLVD.

(213) 855-7071

مطب: ساختمان پزشکان سیدرز ساینای

تلفن: ۷۰۷۱-۸۵۵ (۲۱۳)

دفتر وکالت

الکساندر هارونیان

وکيل رسمي و ادکستری آمریکا

امور مهاجرت، تجاری، ملکی، تصادفات و تنظیم وصیتنامه

Alexander Haroonian
Attorney At Law

3580 Wilshire Blvd., Suite 2080
Los Angeles, CA 90010

(213) 380-8888

مؤسسه حسابرسی و خدمات مالی

C.P.A. حمید فانی

C.P.A. بیژن رامینه

عضوانجمن حسابداران خبره امریکا و کانون حسابداران خبره کالیفرنیا
بابت بیش از ۱۵ سال سابقه کار با مؤسسات بزرگ بین المللی

- مشاوره و برنامه ریزی مالیاتی برای اشخاص و شرکتها
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی
- تهیه صورتهای مالی جهت استفاده مدیریت، بانکها و سایر مؤسسات اعتباری
- ثبت و نگهداری دفاتر مالی و طرح و تنظیم و سرپرستی سیستم های حسابداری
- تنظیم و رسیدگی به برآورد پیش بینی صورتهای مالی اشخاص و شرکتها
- مشاوره و بررسی در مورد خرید و فروش شرکتها و اخذ وام

RAMINEH & FANI
HAMID FANI
Certified Public Accountant

10850 Wilshire Blvd., Suite 800
Los Angeles, CA 90024

(213) 474-0106

سوراخ اول، سوراخ دوم...



سوراخ اول

نیست و بدان گوشواره ای نیاویخته؟ دیوید مکشی کرد- نه اینکه گوشواره به گوش او یختن را برای مرد عیب بداند، ولی چیزی در زندگی او و تربیت زمینه ای او بود که نمیگذشت این اندیشه به راحتی از مجرای تصمیم گیری ذهنی اش عبور کند. مثل چلوکباب، دیوید چلوکباب را بیشتر از هامبورگر دوست دارد و خورش قورمه سبزی را به گولاش ترجیح میدهد اما از آش ماست نفرت دارد. «داود» در تبدیل شدن به «دیوید» نصفش این ورگبر کرده و نصفه دیگرش آن ور. دو هوائی شده- ذو حیاتین!

برگردیم سر سوراخ گوش داود یا دیوید (دیوید میگوئیم و شرقیه را می کنیم). دیوید برای هر کار عجیب و غریبی که کرده بود یا میکرد دلیلی داشت ولی اگر گوشش را سوراخ میکرد، شاید پدرش او را از خانه بیرون میکرد. در تصورش نمی گنجید که میرزا عبدالله خان به چنین پیشنهادی حتی گوش بدهد، چه رسد باینکه با آن موافقت کند. اما سوزان، دوست دختر دیوید، دست بردار نبود...

دیوید یک هفته است در بیمارستان خوابیده. گوشش را که هفته قبل سوراخ کرده بود چرک کرده. اما بخاطر گوشش او را به بیمارستان نبرده اند، دماغش (بیخشید بینی اش!) شکسته. در آخر چه؟ مشت محکم میرزا عبدالله خان پس از اطلاع از سوراخ گوش!

میرزا عبدالله خان هم یک هفته ای است در بازداشتگاه بجرم آزار فرزند پشت میله هاست و بقول یکی از دوستانش، آفتاب راه راه می خورد. راستی در این بلبشو، شما حق را به چه کسی میدهید؟

میرزا عبدالله خان پسری دارد بنام داود که اینجا اسمش شده است دیوید. دیوید هفده ساله است. قد بلندی دارد. درسش بد نیست. بحرف پدر و مادر، هم گوش میکند و هم نمیکند- باین ترتیب نه سر بر اه است و نه از راه بدر رفته. دیوید بچه سر به نیمه راهی است!

دیوید پارتی رفتن را دوست دارد. موهایش را بلند کرده. میرزا عبدالله خان باو میگوید: «سلمانی پنج دلار است، من پولش را میدهم. برو سرت را کوتاه کن بلکه شکل آدمیزاد پیدا کنی.» دیوید موهایش را کوتاه نمی کند با وجود این، هر دو هفته یکبار برای مرتب کردن موهایش دست کم سی چهل دلار خرج میکند. عبدالله خان از این موضوع خبر ندارد، و گرنه شریک میزند! فوتبال را دوست دارد- نه فوتبال خودمان، فوتبال امریکائی را. میرزا عبدالله خان میگوید: «این چه فوتبالی است همه مثل حیوانات جنگلی می پرند به جان هم؟ حیف فوتبال خودمان نیست؟» دیوید «فوتبال خودمان» را نمی شناسد- یعنی می شناسد، اما با اسم «ساکر» و از آن خوشش نمی آید.

سرزائوی شلوارجین دیوید پاره است و نشیمن گاهش نیز! پدرش سر این موضوع تیرش بزنی خودش در نمی آید و میگوید: «این مد است یا بی ناموسی؟» کلمه «ناموس» برای دیوید از آن گفته های نامانوس است. هر چه برایش تعریف می کنند متوجه نمی شود. دیوید خیلی امریکائی شده است.

دیوید امریکائی شده، یکروز که با دوست دخترش خلوت کرده بود، باین پرسش او رو برو شد که: از چه رو گوشش سوراخ

سوراخ دوم

چون میدانست که ویدا بالاخره کارخود را خواهد کرد، مانده بود بلا تکلیف که چطوری از میرزا آقا جان اجازه این کار را بگیرد. التماس کنان به ویدا گفت: «آخر من چطور جرأت می‌کنم که این موضوع را بابایابابا در میان بگذارم» و پاسخ شنید که: «بگذار به عهده خود من!»

وقتی ویدا موضوع سوراخ دوم را با پدرش در میان گذاشت، آنی بود میرزا آقا جان برخیزد، کمر بندش را بکشد و بیفتد به جان ویدا - اما خودداری کرد. بخود نهیب زد که: «اینجا جای این غلط‌ها نیست - آرام باش مرد!» و به ویدا گفت:

- اصلاً حرفش را هم نزن!

- چرا؟

- برای اینکه، این کار، کار دخترهای نانجیب است. فهمیدی چرا؟

- نه نفهمیدم! سوراخ گوش چه ربطی به نجابت دارد؟ و اگر دارد پس من همین‌طور هم نانجیب هستم چون گوش‌هایم در حال حاضر هردو سوراخ است!

- ربطش اینست که نباید این کار را بکنی. یعنی چه روی حرف من حرف می‌زنی.

و بعد میرزا آقا جان جوش آورد، عربده کشید، از ته دل آرزو کرد که این مملکت بی صاحب سر بگذارد و پا هوا کند. که دیگر دخترها هرکاری دلشان میخواهد می‌کنند. مگر می‌شود گوش زن دوتا سوراخ داشته باشد؟ و... هفته بعد، ویدا گوشش را سوراخ کرد.

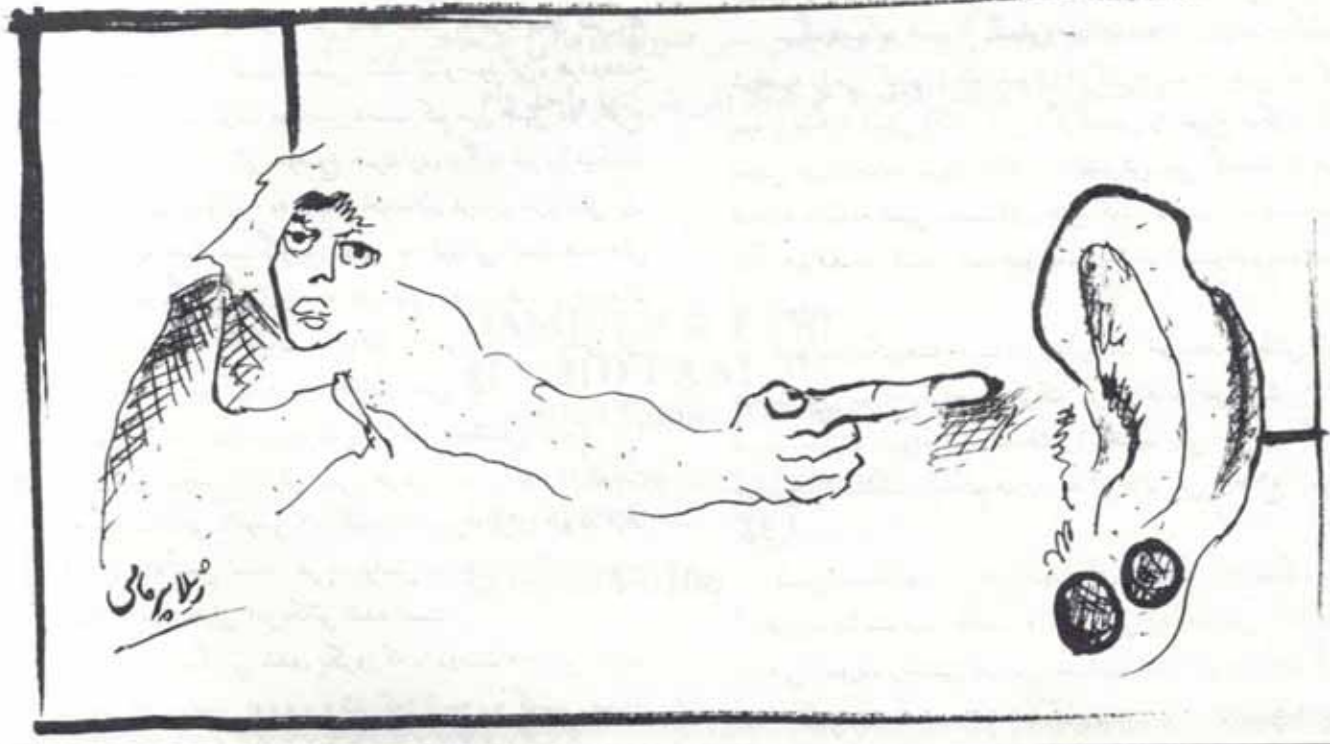
وقتی ویدا کوچولو به زبان آمد، یکی از اولین چیزهایی که از مامانش خواست این بود که گوشش را سوراخ کنند تا به آن گوشواره بیاو یزد. سارا خانم، مادرش، اینقدر ذوق زده شد که دل توی دلش نبود تا میرزا آقا جان از مغازه به خانه بیاید و شیرین زبانی دخترشان را با او در میان بگذارد.

وقتی میرزا آقا جان داستان را شنید، چنان ویدا کوچولو را در آغوش کشید و حین بوسیدن چلانید که عربده بچه به آسمان بلند شد.

روز بعد، بچه رانزد و یکتورباخان قابله (که گوش هم سوراخ میکرد) بردند و گوش‌هایش را سوراخ کردند.

تا اینجای داستان، نزدیک به ده سیزده سال پیش در تهران اتفاق افتاد. حالا ویدا کوچولو دیگر «کوچولو» نیست - بزرگ شده. خیلی هم بزرگ. ماشاله نسبت به سنش (که پانزده سال است) خیلی بیشتر نشان میدهد. حالا ویدا خانم شده. ویدا خانم، همراه با پدر و مادرش، پارسال به آمریکا آمد. فکرش را بکنید، از آن حال و هوای مرد سالاری و ناچیز شمردن زن به این جنگل بی درو پیکر.

وقتی ویدا خانم به آمریکا آمد، یکی از اولین چیزهایی که از مامانش خواست این بود که گوشش را یک سوراخ دیگر هم بکند تا بتواند به هریک از گوش‌هایش دوتا گوشواره بیاو یزد. بهناز خانم، مادرش، اینقدر وحشت زده شد که زبانش بند آمد و



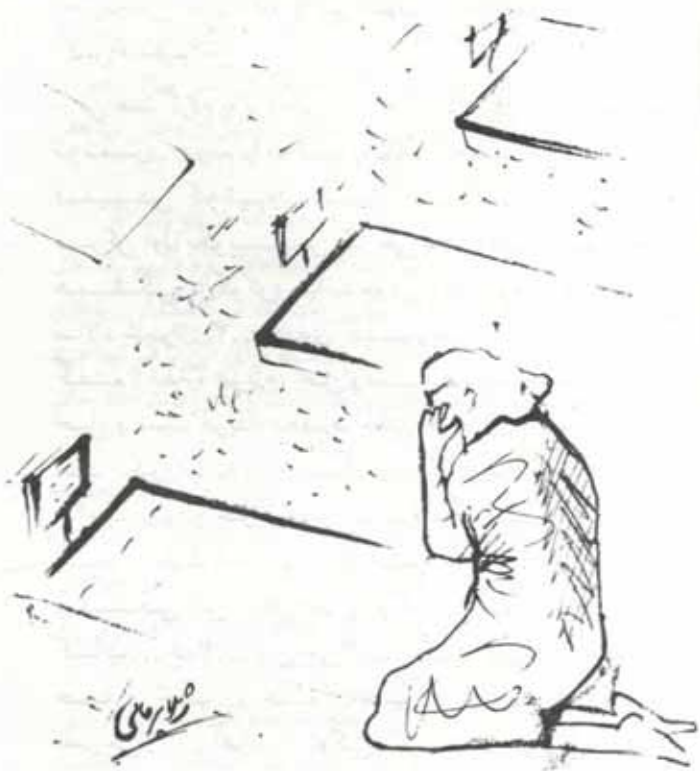
که اینقدر گردن کش و خود برتر بین باشد یا ذات برتری طلب
اوست که اورا تا باین حد متکی بخود کرده که فکر میکند جامع
جمیع علوم انسانی است؟ من سالهاست او را می شناسم و
هنوز هم که هنوز است نتوانسته ام کلاف سردرگم شخصیت
عجیب و غریب او را در مغز خودم باز کنم و همانطور که عرض کردم
این درست همان چیزی است که اندیشه یک قلم بدست را
قلقلک میدهد.

حالا با در چنته داشتن این معرفی کوتاه، میرویم سراصل
مطلب که چه باشد؟ گفتگوی بنده با ورز. تعریف میکرد که
در مراسم ختم یکی از دوستانش از او میخواهند که سخنرانی کند-
چرا که این دوست را خیلی خوب از سالهای پیش می شناخته.
بقیه را از زبان خودش بشنویم:

«پشت میز خطابه که قرار گرفتم، در حالیکه تابوت دوستم
در کنارم قرار داشت، از همه کارهای خنده داری که در طول عمرش
انجام داده بود سخن گفتم. حضار بشدت می خندیدند و
گاهگداری هم قطره اشکی گوشه چشمی میدیدی. پس از اتمام
مراسم تدفین همه حضار را به نوشیدن شامپانی دعوت کردم تا
نزول دوستم را به منزل جدیدش گرامی داریم.»

فکرش را بکنید، آدم در عزای دوستش آنقدر دلک بازی
در آورد که جمع مشایعت کنندگان نزدیک باشد از خنده روده
برشوند و بعدش هم واصل شدن آن دوست عزیز را به نیستی
باجامهای باده جشن بگیرد و اسمش را هم بگذارد منزل نو
هبارگی! حالا شما این طرز فکر بسیار ناخوشایند را داشته باشید
تا برویم سراغ خودمان. ما ایرانیان انباشته از احساسات زود
جوش، تا کسی مان میبرد- چه یهودی اولاد موسی ابن عمران
باشیم، چه مسیحی یازرتشتی یا مسلمان شیعه اثنی عشری، - اول
از همه شیون سرمیدهم، بعد جانم برایتان بگویم پیراهن
جرمیدهم سپس نوحه میخوانیم، بعد مردهایمان کراوات و پیراهن
و کت و شلوار و جوراب و کفش مشکی می پوشند و زنهایمان هم
رووسری و لباس و کفش و جوراب سیاه در مراسم تدفین هم خود
زن و خود کُشش برقرار است تا نوبت به «نشستن» و به عیادت
رفتن برسد که هردوستی که بیاید جمع عزاداران باید برخیزند و
جیغ و داد راه بیاندازند که: «آخ بمیرم براش، پریروز بود اینجا
داشت مثل شاخ شمشاد راه میرفت ها. ور پرید. یکهو ور پرید.»
پس از این اظهارات جگر خراش، سایر حضار نیز به جمع عزاداران
می پیوندند و درد کرمصیبت اورا یاری میدهند و مجلس دید و
بازدید که قرار است برای تسلی و آرام کردن صاحبان عزاباشد
تبدیل می شود به صحرای کربلا!

من که عقلم قد نمیدهد. لطفاً شما بفرمائید کدام یک از این
دو شیوه برخورد بایکی از بارزترین واقعیت های زندگی
هر انسان- یعنی مرگ- منطقی تر است؟



منزل نو

با ورز دوست امریکائیم به گفتگو نشسته ایم- گفتگوی
جالب. قبل از اینکه گفته های او را بشما در میان بگذارم،
بگذارید کمی از ورز بشما بگویم.

مردی است ۷۳ ساله. پسر مرد نه ها، مرد. مردی بلند بالا و
درشت اندام که هر روز صبح زود برمیخیزد، نزدیک به دو ساعت
ورزش سنگین میکند، یک روز تمام کار میکند، آنهم کاری
پر مسئولیت چرا که صاحب کارخانه ای بزرگ و ثروتمندی
بزرگتر است. شب زود می خوابد، همیشه با صدای بلند می خندد،
با صدای بلند سلام میگوید و با صدای بلند وسط حرف شما
میدود و هر چه شما میگوئید را نفی میکند چون بعقیده او، جز او
کسی حق اظهار عقیده ندارد. میدانید چرا؟ چون ورز نفسش
از جای گرم درمیآید و پشتش به کوه احد است و دوستان یک
لاقبائی چون من کاری نداریم جز اینکه نزد او بنشینیم و به
شکر فشاننی هایش گوش بدهیم. شما قطعاً می پرسید:
«مگر مجبوری مرد؟» یا به خودتان میگوئید: «حتماً چیزی می
ماسد که آقا تحمل ورز را میکند!» ببخشید که مجبورم برای
چندمین شمارا با خودم بد کنم و نظرتان را نپذیرم. اینطور نیست.
ورز شخصیتی بارز دارد. شخصیتی که مثل خوره به جان اندیشه
یک قلم بدست می افتد و امانش نمی دهد. کنارش که نشسته
ای، از خود می پرسی: آیا پول زیاد با او این اعتماد بنفس را میدهد

آخر فحش خانم «ن» را می شنود. به دنباله سخنان خانم «ن» گوش میدهم:-

- من غلط کردم به توفحش بدم. نه بابا این کلفت مکزیکه است. تونمیری جونم را به لبم رسونده. رحمت به اون دوتا کلفت فیلیپینی که تهرون داشتم... خب نگفتی شام چی بود، نه صبرکن اول بگو ببینم پیش غذا چی بود- همون کشک بادمجون همیشگی با کوکو و کباب چوبی و ماست و خیار و نرگسی و سالاد شیرازی؟! دیدی گفتم. من صد بار تا حالا بتو چی گفتم؟ نداره عزیزم، اصل و نسب نداره و با پول هم که نمیشه اصل و نسب خرید- مخصوصاً وقتی خرج کردن هم بلد نباشی. خب بگوزن، یه پاته جیگری، یک رون قورباغه ای، یه خاویاری، یه چیز آبرومندی سرسفره میگذاشتی نه این آشغالها. خب، اونوقت شام چی داد؟ حتماً همون دهاتی بازی های همیشگی اش: منقل علم بود و کباب برگ و کوبیده و جوجه کباب... نه؟! پس چی؟! بگو تو بمیری!... دیگه؟! ... خب... خب... خب... ای بابا چه غلط ها!

دسر چی؟! آهان... اوکی... یا... اوهوم... خب... قربونت برم، خوبه دور از جون نترکیدید. چی؟!.. صبحانه هم داد؟!.. کله پاچه و مخلفات؟ به، پس خوش گذشته. حالا چه خبر بود که اینقدر سنگ تموم کار گذاشته بود؟ وای تولد خانوم بود؟ چه حسرت ها! حتماً هدیه هم بهش داد... بگو تو بمیری!... بنز سیصد بود یا چهارصد و پنجاه؟!... یه مثلی بود میگفتند: «خلایق هرچه لایق»، اینو باید عوضش کنند، بکنند «خلایق هرچه نالایق»، قربون خدا برم باین قسمت کردنش... آره بابا، همچون آدم بدی هم نیست، بعضی وقتها هم خیلی خانومه- اما خب، دماغش باید حتماً عمل کنه! واسا ببینم، حالا چند سالش شد؟ و او یلا سراین حرفها کنند. اگه اون چل سالش باشه، من هنوز به دنیا نیومدم! شیرین شیرین پنجاه و پنج شش را داره. اول پسری و معرکه گیری! قربون خدا برم، تاده پونزده سال قبل از انقلاب شپش تو جیب آقا چارقاب میانداخت و خانم هم شیشش گرو بشش بود، حالا بیا و تماشا کن دوتا دوتا خواننده به تولد خانوم دعوت می کنند. گفت:

«یارب روا مدار گدا معتبر شود گرم معتبر شود ز خدا بی خبر شود» حالا قضیه اینهاست. حالا داشته باش تا کلید بنزش را بندازه توی دسته کلید طلا و بیاد هی جلوی چشم ما تکون تکون بده... آره پس چی، من این زنو خوب می شناسم... صبرکن صبرکن، انگاری یکی داره زنگ میزنه... میخوای بری، باشه منم کاردارم. بعد بهت زنگ میزنم... قربون شکل ماهت برم... سی یو... چاو...

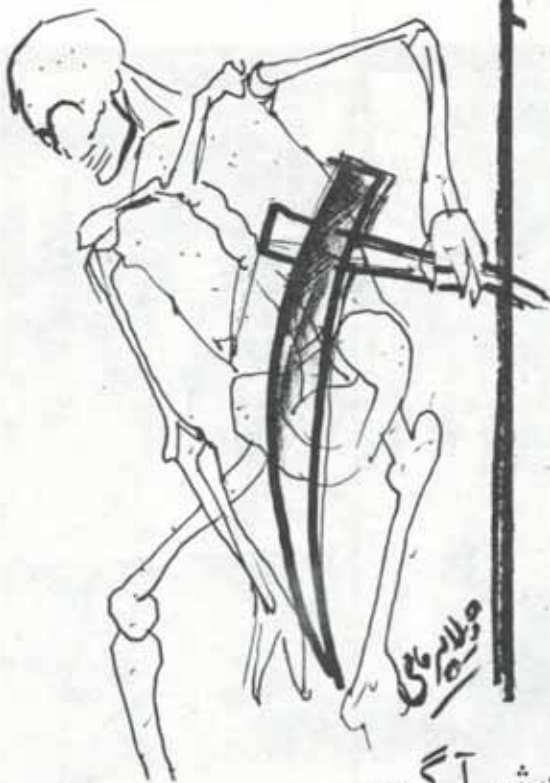


خانم «ن» دارد با تلفن صحبت میکند:

- ... چند تا مهمون داشتند؟ ... مرگ من، دو یست سیصد تا؟ چه غلط ها! نمردیم و دیدیم که مرده هم بعله! خواننده کی بود؟... هردوتا؟ بگو تو بمیری!... آره بابا، ما هم دعوت داشتیم اما تولد پسر سرکنسول بلغارستان بود- آخه میدونی، این روزها شوهرم و بچه ها با بلغارستان بیزی نس میکنند، اینه که خیلی هوای مارا دارند، مرتب توی مهمونی های خصوصی شون هم دعوتمون می کنند. خب، بگو ببینم کیا بودند... اوهوم... آهان... دیگه... خب. اونهم بود؟ شنیدم مثل خرس شده، راسته؟ من بمیرم؟ پنجاه پوند بالا رفته؟ اوه مای گاد! حتماً همون لباس سرخه راه راه را هم پوشیده بود... دیدی گفتم! انگار شوهر گردن کلفتش سر راه نشسته پول نداره براش چند دست لباس آبرومند بخره. تازه بخره هم. اینطور که این خانوم روز به روز گنده میشه، حتماً یک روز درمیان هم باید لباسهای تازه شو بده آلتیشین (غش غش می خندد و ناخنش را می جود)... کسی اوعد رو خنط؟ نه من نگه میدارم. ببین کیه.

خانم «ن» را تیرش بزنید خونش در نمی آید. از خانم «الف» که دیشب مهمانی داشته و دعوتش نکرده سخت دلگیر است. از خودش تعجب می کند که چطور در جاداستان تولد پسر سفیر بلغارستان را از خود در آورده است. باحالتی عصبی با کف دست به سرزانویش می کوبد و با صدای بلند به خانم «الف» فحش های چارواداری میدهد:-

- زنی که خرس رقااص اکبیری خجالت هم نمی کشد! مرده شور ریخت کثافتت رایبره... در این بین، خانم مخاطب او به روی خط برم میگردد و قسمت



پیش آگهی

مرد نشسته بود و داشت چای می نوشید که اجل رسید و گفت: «بده جانم را!» مرد به اجل پرخاش کرد که: «استکان چای نیمه کاره مانده - همینطور خیلی کارهای دیگر در زندگیت من. درسیستم خداوند بزرگ، قربانتش بروم، چیزی باسم پیش آگهی یا اطلاع قبلی وجود ندارد که آدم به یکباره اینطور غافلگیر نشود؟»

مرد با اجل بحث و گفتگوی بسیار کرد و از او خواست تا نه فقط او را اکنون نبرد بلکه در آینده هم، هرگاه نوبت بعدی او رسید، قبلاً او را آگاه سازد.

سالها بعد، روزی مرد نشسته بود و داشت انگور میخورد که اجل دوباره رسید و گفت: «بده جانم را!» مرد با شگفتی گفت: «مگر قرار نبود که قبلاً خبرم کنی؟»

اجل پاسخ داد: «صد تا خبر برایت فرستادم - بدست نرسید؟»

مرد گفت: «نه بخدا! کی تو خبر دادی و باچه وسیله ای؟»
اجل گفت: «بوسیله خودت - چروکهای آنی که روی چهره ات دواندم، موهایت را که یکی یکی سفید کردم و بعد ریخت و کله ات طاس شد. فشارخونت را که بالا بردم. شکمت که نیمه و جب پی آورد. زانوهایت را که دیگر نای راه رفتن ندارد. میرزایحیی همسایه ات که از بالکن به زیر افتاد و مرد. نصیر همکارت که به یکباره قلبش از کار افتاد و مرد...»
انگوری به گلوی مرد پرید و او را خفه کرد!

خانم «ن» گوشی را آرام روی تلفن گذاشته و محکم با مشت به روی آن میکوبد و با فریاد میگوید: «سلیطه، منو دعوت نمیکنی؟» و بعد روی میل افتاده سیگاری آتش میزند، دوباره ناخن هایش را می جود، زیر لب به خانم «الف» فحش میدهد و اشک توی چشم هایش جمع می شود.

خانم «ن» تکه کاغذی برداشته روی آن می نویسد:-

خانم «الف» با آقای «ب» رابطه نامشروع دارد. زن آقای «ب» با شوهر خانم «پ» رو بهم ریخته اند و گاهگداری با آقای «ت» هم بیرون میرود. آقای خانم «ت» برای این با هم نساختند که خانم «ت» به آقای «ث» نظر داشت و آقای «ث» به خانم «ج» چراغ میزند...

خانم «ن» می نویسد و می نویسد تا می شود دو صفحه کامل. آن وقت این دو ورق کاغذی را برداشته به خیابان میدود. به مغازه سرگذر که ماشین فتوکپی دارد رفته و از این اثر مالخویلیانی خود ده تا فتوکپی میگیرد و به نشانی ده نفر از مهمانان مهمانی که او بدان دعوت نداشته میفرستد.

شما فکر میکنید که تا این لحظه که بنده خدمت شما هستم و دارم این سطور را قلمی می کنیم چند نسخه از این دو صفحه کاغذ در سطح جامعه کوچک مانکنی و توزیع شده باشد خوب است؟

همینقدر بگویم که در کمتر خانواده ای است که صحبت از «آن نامه» نباشد و نسخه هائی که خود ما مردم به شما بر نخورد- تکرار میکنیم: «خود ما مردم»، دوباره فتوکپی کرده و پخش کرده ایم دست بدست نگرند.

اگر تحمل بر نژاد پرستی و تعریف از خود نشود، باید بگویم که ما مردم باهوشی هستیم و بدون آنکه نیاز به توضیح و موعظه باشد، همه ما بر این باوریم که اینگونه حرکات ناشی از کم ظرفیتی است و از آن بوی مشمش زکننده نسویه حسابهای شخصی میآید. اما اگر این باور ماست، از چه رو خودمان آتش بیار چنین معرکه هائی می شویم؟

اول از خانم «ن» شروع میکنیم. خانم «ن» بیمار است چرا که از همه آشنایانش توقع دارد که در همه میهمانی های خود، او را دعوت کنند، صدر مجلس بنشانند و حلوا حلوایش هم بکنند و اگر این کار را نکنند، نه فقط آبروی دوست صاحب خانه بخت برگشته در خطر است، بلکه همه مدعوین میهمانی هائی که او بان دعوت نداشته در معرض اتهام رابطه نامشروع بایکدیگرند.

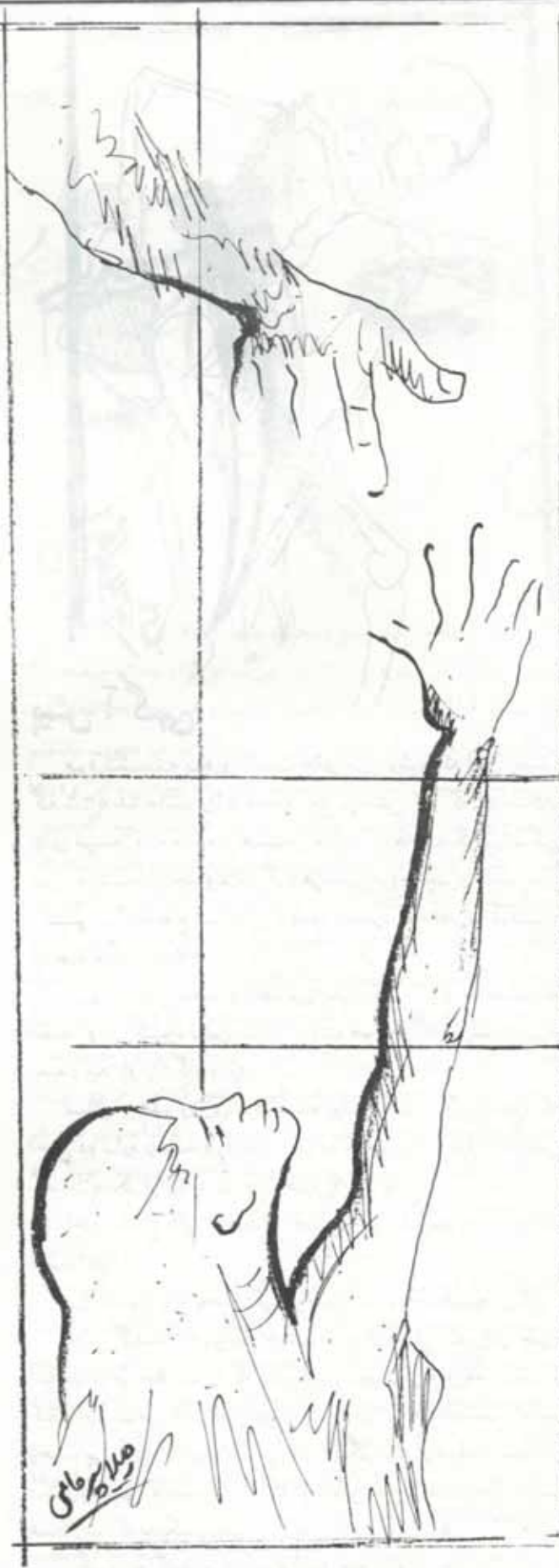
اما میدانید از خانم «ن» بیمارتر کیست؟ اگر گفتید؟ حدستان کاملاً درست است. بیمار جامعه ای است که با علم به بی سزوه بدون اینگونه شایعات، نه تنها به گسترش آن دامن میزند، بلکه یک کلاغ راهم چهل کلاغ میکند. جامعه ای که بیکار است و از آن بدتر (باعرض پوشش) بیمار.

درگذرگاه عشق

دوستی گفت: روزگاری بود که تو از عشق می نوشتی اما روز و روزگار گونی ترا پرخاشگر کرده است - ترا چه می شود؟ گفتم، هر چرخش و گردشی که در قلم من است از عشق نشط میگیرد - حال اگر شیوه گویش دگرگون شده، آنرا به حساب دگرپرسی فکری بگذار. گفت: من از خود تو میگویم، آنکه در اندرون است.

شعر زیر که «درگذرگاه عشق» نام دارد، متأثر از این خرده گیری است - البته با گوشه چشمی به آنچه بر رابطه های امروزی در این وانفسای غربت میگذرد.

گذری به روزگاری که گذشته نام دارد
گذری به پهندشتی زخیال و وهم و رویا
گذری به پشت اکنون که زدست رفته دیگر
نه که رفته، مرده باشد
نه که در بستر ایام، سرنهفته خفته باشد
گذری به دشت طغیان و خروش و خشم و عصیان
گذری به تنگنایی که در آن ذلیل ماندیم
تو مرا بنام خوانندی
تو مرا بخوبش خوانندی
تو ستبر و پای برجا
تو بسان سنگ خارا
سرجای خویش ماندی
و من شکسته درهم
و من نشسته در غم
نه توان رفتنم بود و نه نای بازگشتن
آنچه بین من تو، ناگهان شعله کشید،
عشق نه! عشق نبود
عشق فاخر تر از آن است که نامش بنیم
عشق نه! آذر خشی؟ شاید
یا خود آتش بود؟
آری آری، آتش!
آتشی پایا که، تابه امروز هنوز
شعله اش رقصان است
گذری به روزگاری که زدست رفته، اما
شکوه ای از آن نداریم و شکوه و مستی آن
چو شراب ناب با ما است
چو سراب و خواب پایاست.





گالری آنتیک

ANTIQUÉ GALLERY

نمایانگر هنردست هنرمندان

وآمیزه ای از خلاقیت دست گذشتگان

2025 Ave. of the Stars
Century Plaza Hotel
Los Angeles, CA 90067

بامدیریت: شناسا

(213) 556-3283



موسسه مالیاتی و حسابداری

بیژن کهن زاد

عضوانجمن حسابداران داخلی آمریکا

● بابر خورداری از سالیان دراز همکاری با موسسات مالیاتی

و حسابداری بین المللی

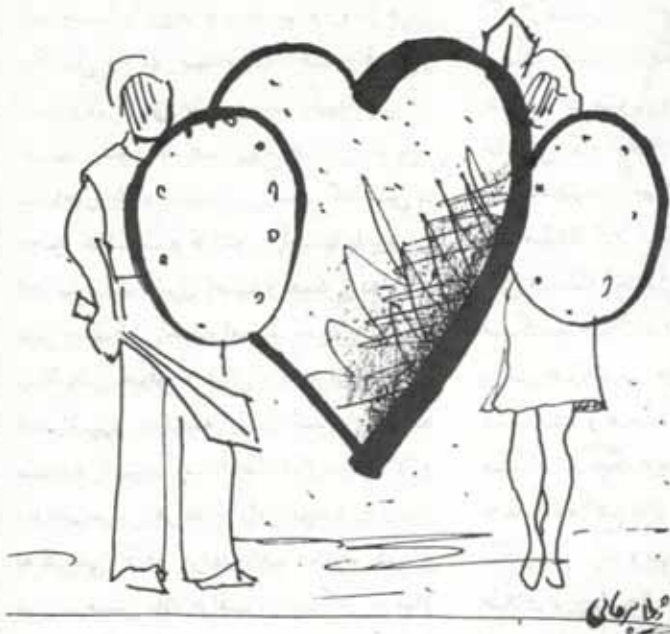
● تهیه و تنظیم اوراق مالیاتی آخر سال اشخاص و شرکتها

● پذیرش امور حسابداری و دفتری شرکتها

پیشرفته ترین سیستم با تخفیف مناسب و بهترین سرویس در محل شما

10850 Wilshire Blvd. #800
L.A., CA 90024

۶۸۰۰-۴۷۰-۲۱۳



هنر پاسداری از عشق

عشق از زبان نویسنده نام
آورفرانسوی «آنتوان دوسن
اگزوپری».

بی نهایت عمیق و مؤثر است. از چشمان دو جوان نور عشق و امید تراوش میکند، اما در چشمان والدین آنها برق غرور و شادی بچشم میخورد که گاه و بیگاه یک نگرانی موزی بر آن سایه میفکند. پدر و مادرها با ارزشترین دارائی خود را با غرور فراوان عرضه میکنند، شادمانند که این وجود عزیزتر از جانشان سرو سامان میگیرد اما این شادمانی با نگرانی آمیخته است، آیا این عشق جاودانی خواهد بود؟ آیا این دو جوان قادر خواهند بود آشیانه ای پرمهر و بادوام بنا نهند؟ و نگرانیهایی خاص همه پدر و مادرها در چنین شبهایی، نگرانیهایی بجا.

در فیلمهای هالیوودی ازدواج پایان ماجراست، در زندگی واقعی ازدواج یک آغاز است. آغازی که اکثراً زیباست چون عشق بر آن پرتو افکن است، اما این ازدواجها گرچه اکثراً آغازی مشابه دارند اما مسیر و پایانشان بس متفاوت است. گروهی عاشق شدن را هنرمیدانند

جوان، آمیخته با روحانیت محیط کنیا و صدای پر جاذبه ربای و طنین گرم او که دعاهای آسمانی را بر زبان جاری میسازد چنان قدرت صاعقه آسانی دارد که شیفتگان عشق و افراد با احساس را چون صاعقه زده ها برجای خود میخکوب میسازد. تلاقی عشق زوج جوان فضای کنیسا را سرشار از انرژی مثبت میکند، غلیان احساسات و قدرت شگفت انگیز این انرژیهای مثبت چون ماده ای مخدر در وجود من رسوخ میکند، برای لحظاتی طولانی از جهان مادی جدا شده، احساس سبکی مطلق میکنم، اینجا است که قدرت روحی و انرژی مغزیم شدت میگیرد و با چشم دوختن به چشمهای عروس و داماد و خانواده های آنها قادر میشوم با آنها رابطه فکری برقرار سازم. آنها لحظاتی بی سابقه را تجربه میکنند و چنان تحت تأثیر عظمت ماجرا قرار دارند که از خود بیخود میشوند و احساسات واقعییشان بلامانع از نگاهشان تراوش میکند. این احساسات

آیا لحظاتی زیباتر، هیجان انگیزتر و موثرتر از لحظاتی که پیمان زناشویی دختر و پسر جوانی بسته میشود، وجود دارد؟ من هر بار در چنین مراسمی شرکت میکنم چنان تحت تأثیر واقع میشوم که بسختی احساساتم را مهار کرده و از فروریختن اشکهایم جلو گیری میکنم. این مراسم بخصوص زمانی که در محیط روحانی و پاک یک عبادتگاه برگزار میشود حالتی ملکوتی تر بخود میگیرد. مدعوین روی صندلی هائی که دو طرف گذرگاهی باریک قرار دارد نشسته اند و خانواده عروس و داماد و خود زوج جوان را که از این گذرگاه عبور کرده و به طرف خوپای گلباران شده میروند تحت نظر میگیرند. گروهی تنها به لباسها نظر دارند، قیمت لباسها و ارزش جواهرات آنها را ارزیابی می کنند. گروهی دیگر سعی بر آن دارند که جذبه این لحظات زیبارا تا سرحد امکان احساس کرده و شادمان شوند. در چنین موقعیتهائی شور و عظمت عشق دو

درحالیکه چیزی نیست بجز واکنش طبیعی انسانها در رو برو شدن با جنس مخالفی که جسماً یا روحاً و یا جسماً و روحاً هر دو مکمل وجود آنهاست. هنر واقعی، پاسداری از این عشق و زنده نگهداشتن آن است. آنچه که همه زوج های جوان باید بخاطر داشته باشند این است که عشق با وجود عظمت و قدرتش از آسیب پذیرترین احساسات بشری است و تضمین دوام آن بس مشکل است اما غیرممکن نیست. زناشویی موفق و عشق با دوام از جهتی به هنر آشپزی مشابه است. شما برای اینکه بتوانید آشپزی کنید ابتداء نیاز به مواد لازم دارید. سپس هر کدام از این مواد لازم را باید به طریقی آماده کرده، باهم مخلوط کنید و بپزید. سپس باید مراقب باشید که این مواد در حال طبخ نسوزد. حرارت را باید مرتباً نظارت کنید، چاشنی غذا هم اگر کم شود غذا بی مزه است و اگر زیاد شود تند یا شور و یا تلخ. ازدواج موفق هم نیاز به مواد لازم دارد: عشق، تفاهم، احترام متقابل، رابطه جنسی سالم، هم دلی، هم زبانی، و غیره و غیره... رد و بدل کردن این احساسات هنر ظریفی است مشابه مخلوط کردن مواد و طبخ آن. گاه در این مسیر اختلاف عقیده ها و یا مشکلاتی بروز میکنند که در هر زناشویی وجود دارد این مسائل حالت

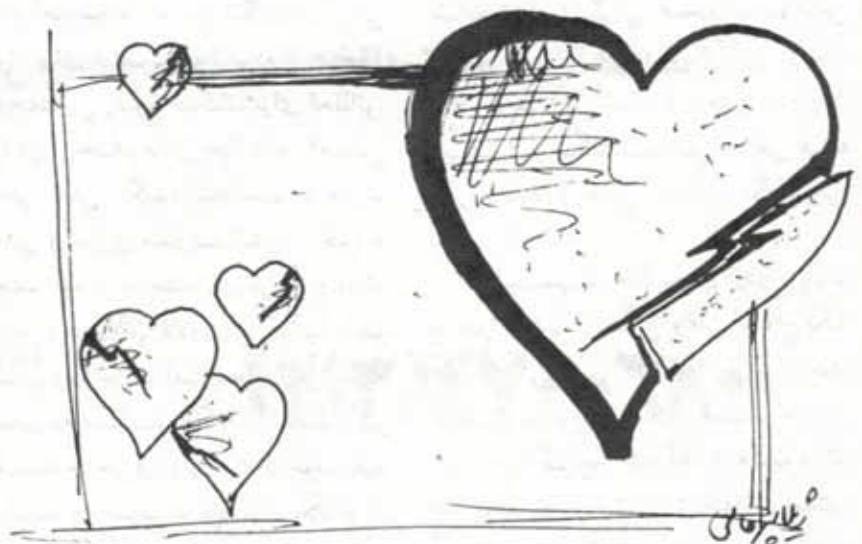
حرارت اجاق را دارد، اگر تحت کنترل ماباشد زن و شوهر را بهم نزدیکتر میسازد، اگر از کنترل مابخارج شود و باعث شود عنان اختیار را از دست بدهیم و پرده حیارا بدریم، آن عشق رو به نابودی میرود و چون غذائی که از حرارت بیش از اندازه میسوزد بوی نامطبوعش فضا را پر میکند.

مقاله این شماره خود را از این جهت به این مسئله اختصاص داده ام که احساس میکنم جوانان امروزی تنها اشکال را بر سر راه زناشویی موفق، یافتن زوج مناسب میدانند و همینکه زوج دلخواه خود را مییابند دیگر هیچ تلاش و کوششی برای حفظ تفاهم با او و دوام عشق مشترکشان بکار نمی برند و بهمین دلیل است که آمار طلاق در جامعه ما رو به افزایش سریع است. نسل من گرای امروزی چنان خود خواه است که فقط به ارضای خواستها و نیازهای خود میندیشد، دستگاه گیرنده اش قوی است و دستگاه فرستنده اش بسیار ضعیف است. برای گرفتن محبت، توجه، احترام، هدیه، ابراز عشق، هم دلی و غیره... آمادگی کامل دارد اما برای ارسال این موهبتها به شریک زندگی، زحمت چندانی بخود نمی دهد، آنچه را بر خود نمی پسندد بر همسرش می پسندد و همین رعایت نکردن عدالت باعث

درد سر میشود. اگر بخوایم هنر عاشقی یا بهتر بگویم هنر پاسداری از عشق را بطور کامل در این مقاله بیان کنم مثنوی هفتاد من میشود. چرا که این هنر ریزه کاریهای بیشماری دارد.

البته مهمترین راز بقای عشق حفظ احترام متقابل است. زمانیکه اختلافی بروز میکند طبیعتاً هر کسی آرامش عادی خود را از دست میدهد، کسانیکه در چنین موقعیتهائی عنان اختیار را از دست میدهند و شروع به بد دهنی میکنند، بدون اینکه در آن لحظات متوجه باشند عشق مشترکشان را به نابودی میکشند، در بسیاری از چنین مواردی ازدواج ها ادامه یافته است اما بطور قطع بدون لطف و صفای قلبی. من ازدواج را به یک کاسه چینی تشبیه میکنم، بی احترامیها و پرده دریا هر کدام این کاسه چینی قیمتی را دچار ترک میسازد، البته میتوان این ترک ها را بند زد و مانع شکستن کامل کاسه شد اما کاسه بند زده هرگز به زیبایی کاسه سالم نیست و اگر به آن تلنگر بزنید هرگز صدای خوشی که از کاسه سالم بر میخیزد از کاسه بند زده بر نخواهد خاست. بهتر است در بحران عصبانیت از بحث کردن پرهیزید، چند ساعت بعد یا روز بعد که آرامش خود را باز یافتید میتوانید مسئله را مجدداً مطرح کرده، مشترکاً ریشه آنرا کشف کرده و به حل آن بپردازید. در چنین مواقعی بخاطر داشته باشید که هدف شما حل این مسئله است نه مقصر جلوه دادن شریک زندگیتان و کوباندن او. زندگی زناشویی مسابقه کشتی نیست.

شاید بهتر بود ابتداء عشق را توصیف می کردم بعد راه دوام و بقای آنرا. چرا که بسیاری کسانی که در شناخت عشق دچار اشکال هستند. هنوز هم دیر نیست بیائید عشق را زیر ذره بین قرار دهیم. عشق زیباترین احساس بشری است، متأسفانه گروهی بر این تصورند که ازدواج باعث



هزارگل سرخ مشابه اورا فقط در یک باغ مشاهده می کرد. بخود میگوید: من تصویری کردم دارای یک گل بمانند هستم و خود را غنی احساس می کردم، حال متوجه میشوم که دارای گلی بسیار معمولی هستم....» غمگین و ناراحت روی علفها دراز میکشد و های های می گیرد.

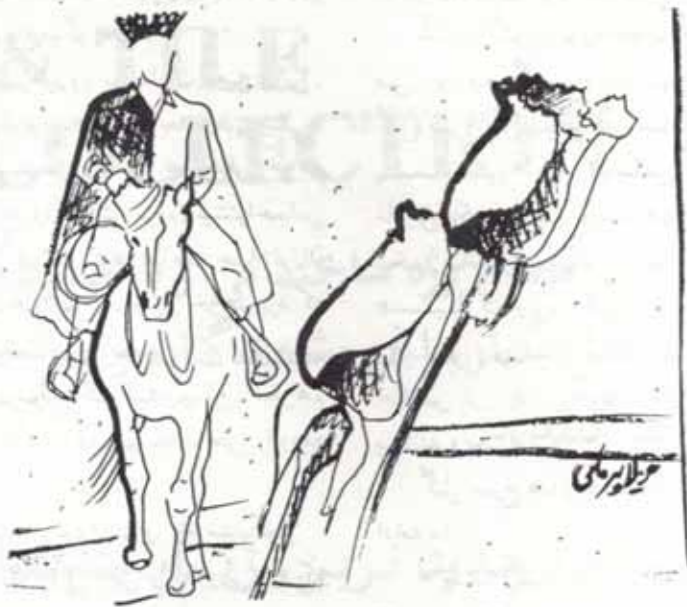
اینجاست که روباهی سر میرسد اما نزدیک نمی شود. شازده کوچولو که حیوان را زیبا می بیند از او خواهش میکند که جلوتر بیاید و باوی همبازی شود تا غم خود را فراموش کند. روباه چنین پاسخ می دهد: «من نمی توانم با تو همبازی شوم. من رام نشده ام.» شازده کوچولو با تعجب معنای رام کردن را جویا میشود. از این سؤال روباه پی میبرد که پسرک غریب است. شازده کوچولو توضیح میدهد که از کره دیگری است و نیاز شدید به یک دوست دارد مجدداً معنای رام کردن را جویا میشود. روباه چنین پاسخ می دهد: - رام کردن کلامی است فراموش شده بمعنای «پسوند برقرار کردن»...

- پیوند برقرار کردن؟

- البته. تو فعلاً برای من پسر کوچکی هستی مشابه صد هزار پسر کوچولوی دیگر. و من نیازی بتو ندارم. تو هم نیازی به من نداری. من برای تو روباهی هستم شبیه صد هزار روباه دیگر. اما اگر تو مرا رام کنی، به یکدیگر احتیاج خواهیم داشت. تو در این دنیا برای من یکتا و بمانند خواهی شد. من برای تو در این جهان یگانه خواهم شد.

- حالا می فهمم، یک گلی هست.... تصور کنم مرا رام خود کرده است....

- شاید چنین باشد. زندگی من یکنواخت است. من مرغ هاراشکاری کنم و شکارچی ها مرا شکاری کنند.



دارد و در واقع تنها سکنه آن کره بشمار می آید. کره ای به بزرگی یک خانه. در این کره دو کوه آتشفشان روشن، یک کوه آتشفشان خاموش و چندین گیاه متفاوت وجود دارد. زیباترین گلی که در این کره بچشم میخورد گل سرخی است که تخمش را باد به این کره آورده است. شازده کوچولو با تمام وجود به این گل سرخ زیبا عشق می ورزد و شبانه روز در فکر محافظت از آن است. مکالمات او با گل سرخش شباهتی به راز و نیاز دو دل داده دارد. شازده کوچولو را تصور بر این است که گل سرخ او گلی است یگانه و یکتا و شبیهش در هیچ کره دیگری وجود ندارد. خلاصه می کنم پس از چندین شازده کوچولو برای پیدا کردن دوست و شناختن چیزهای تازه مجبور به ترک کره خود میشود و برای چندی به یک سفر دور و دراز می رود. از کرات مختلف دیدن کرده، به کره زمین می رسد. روزی بر حسب اتفاق به یک باغ گل سرخ می رسد و هزارها گل سرخ زیبا، عیناً شبیه گل سرخ عزیز کرده اش می بیند، مات و مبهوت و مغموم میشود. احساس میکند موجود بسیار بدبختی است. گل سرخ او گفته بود که نظیرش در عالم وجود ندارد و اکنون او هزاران

مرگ عشق است و این تصور نابجا را به جوانان نیز القا کرده باعث گریزان شدن آنها از ازدواج میشوند. اشکال این افراد اینست که عشق واقعی را به درستی نمی شناسند. آنها عشق را کشش جنسی بسیار شدید بین دو جوان میدانند، رابطه ای جنسی، هوس آلود، و چون رابطه های جنسی در ابتدای آشنائی، وجود را بیشتر به آتش میکشد و به مرور آرام تر میشود آنها بر این عقیده اند که عشق زن و مرد پس از مدتی با هم بودن به سردی می گراید. گرچه رابطه جنسی صحیح و پرشور یکی از ارکان بسیار مهم عشق بشمار می آید اما تنها رکن محسوب نمی شود، و تب و تاب یک رابطه جنسی را عشق تصور کردن اشتباه محض است. پس عشق را چگونه میتوان توصیف کرد. بسیارند کسانی که این سؤال برایشان مطرح است. پاسخ ها متعدد و متفاوت است. اما زیباترین پاسخی که من برای این افراد دارم در قسمتی از کتاب «شازده کوچولو» "LE PETIT PRINCE" نوشته نویسنده نامی فرانسوی «آنتوان دو سن اگزوپری» آمده است. این کتاب ANTOINE DE SAINT-EXUPERY داستانی است بسیار لطیف و تخیلی. داستان شاهزاده موطلائی کوچکی که در کره بسیار کوچک دور دست سکونت

تمام مرغها شبیه هم اند، و تمام انسانها شبیه بهم. در نتیجه من کسل و بی حوصله میشوم. اما اگر تو مرا بخود مأنوس کنی، زندگی من نورو گرمی پیدا میکند. من با صدای پائی آشنا میشوم که با صدای پای دیگران متفاوت است. از صدای پای دیگران به زیرزمین پناه می برم. صدای پای تو چون نوای موسیقی مرا از زیرزمین به بیرون می خواند. راستی بین! آن مزرعه های گندم را می بینی؟ من نان نمی خورم. گندم برای من بی فایده است. مزرعه های گندم برای من یاد آور هیچ چیز نیستند. و این غم انگیز است. اما موهای تو بزرگ طلا است. وقتی تو مرا رام خود کنی اتفاق فوق العاده ای رخ خواهد داد! گندمی که بزرگ طلا است، تو را بیادم خواهد آورد. و من صدای باد را لا بلای گندمها دوست خواهم داشت....

دو باره ساکت میشود، مدتی طولانی شازده کوچولو را برانداز میکند و میگوید: - خواهش میکنم، مرا رام خود کن! - دلم می خواهد اما وقت چندانی ندارم. باید دوستانی برای خودم دست و پا کنم و چیزهای مختلفی بشناسم. - توقف چیزهایی را خواهی شناخت که با آنها انس گرفته باشی. انسانها وقت شناختن هیچ چیز را ندارند. همه چیز را حاضری از تاجرهای می خزند. اما چون تاجر رفیق وجود ندارد، انسانها بدون رفیق مانده اند. اگر دلت می خواهد رفیقی داشته باشی، مرا رام خود کن!

شازده کوچولو می پرسد: - چه باید کرد؟

رو باه جواب می دهد: - باید خیلی صبور باشی. کمی دورتر از من روی علفها می نشینی. من از گوشه چشم تو را نگاه می کنم و تو کلامی بر لب نمی آوری. محاوره و مکالمه سرچشمه سوء تفاهم است... اما هر روز می توانی کمی نزدیکتر بنشینی....

روز بعد شازده کوچولو دوباره بازمی گردد. رو باه میگوید: - بهتر است هر روز ساعت معین بیایی. مثلاً اگر ساعت چهار بعد از ظهر بیایی، من از ساعت سه احساس خوشحالی خواهم کرد. هر چه زمان پیش برود، بیشتر احساس خوشحالی خواهم کرد. ساعت چهار لرزان و نگران خواهم بود، و پی خواهم برد که برای خوشبختی باید بهائی پرداخت. اما اگر هر موقع که شد بیایی، نخواهم دانست که به قلبم چه ساعتی را وعده بدهم....

نویسنده داستان برای رام شدن فعل S'APPRIVOISER را بکار می برد که بجز رام شدن بمعنای مأنوس شدن هم هست. و منظور نویسنده هم همین است، وقتی رو باه میگوید مرا رام خود کن منظور اصلیش اینست که مرا بخود مأنوس کن. و انس و الفت یکی از ناب ترین باارزشترین و دلگرم کننده ترین احساسات بشری است. گرایش جسمی و روحی وقتی با انس و الفت عجین شد مبدل به عشق واقعی میشود.

خلاصه داستان اینکه شازده کوچولو رو باه را رام خود میسازد. و بالاخره لحظه فراغ هم فرامیرسد و رو باه بی نهایت متأثر و غمگین میشود و میگوید: - آه، من گریه خواهم کرد.

- تقصیر خودت بود، من راضی به ناراحتی تو نبودم، خودت خواستی که رامت کنم....

- البته.
- اما تو می خواهی گریه کنی.
- البته.
- پس هیچ بهره ای نصیب تو نشد!
- چرا، من بهره می برم، از رنگ گندم.

سپس رو باه اضافه می کند: - دو باره به دیدن گل سرخ ها برو. متوجه خواهی شد که گل سرخ تو در این عالم بیمانند و یگانه است. وقتی برای خدا حافظی یا من

برگردی، رازی بتو هدیه خواهم کرد. شازده کوچولو به دیدن گل سرخ ها می رود و میگوید: - شما هیچ وجه شبیه گل سرخ من نیستید. شما هنوز چیزی بشمار نمی آئید. هیچکس شما را بخود مأنوس نکرده است. و شما هم هیچکس را بخود مأنوس نکرده اید. شما همانطوری هستی که رو باه من قبلاً بوده. او فقط رو باهی بود مشابه صد هزار رو باه دیگر. اما من او را رفیق خود ساختم، و حالا او بیمانند و یکتا است.

گل سرخ ها رنجیدند و شازده کوچولو ادامه داد:

- شما زیبا هستید اما دچار خلاء، کسی حاضر نیست بخاطر شما بمیرد. البته یک رهگذر معمولی تصور خواهد کرد که گل سرخ من شبیه شما است. اما او به تنهایی مهمتر از همه شماست، چون من او را آبیاری کرده ام. چون من او را زیر حفاظ شیشه ای قرار داده ام. چون من اطراف او حفاظ کشیده و از آن نگهداری کرده ام. چون بخاطر او حشرات اطرافش را کشته ام. چون پای درد دلها و شکایتهای او نشسته ام. چون بخود بالیدنها و حتی بعضی مواقع سکوتهای او را شاهد بوده ام. چون او گل سرخ من است. بعد بطرف رو باه باز میگردد و میگوید:

- خدا حافظ.
رو باه پاسخ می دهد: - خدا حافظ و این راز من. راز بسیار ساده ایست: تنها با قلب میتوان درست دید.

شازده کوچولو این جمله را تکرار میکند تا آنرا بخاطر بسپرد. و رو باه ادامه می دهد: - انسانها این واقعیت را فراموش کرده اند. اما تو نباید آنرا فراموش کنی. تو برای همیشه مسئول چیزی خواهی بود که بخودت مأنوس کرده ای. تو مسئول گل سرخ خودت هستی....

و شازده کوچولو این جمله را هم تکرار می کند تا خوب بخاطر بسپارد.

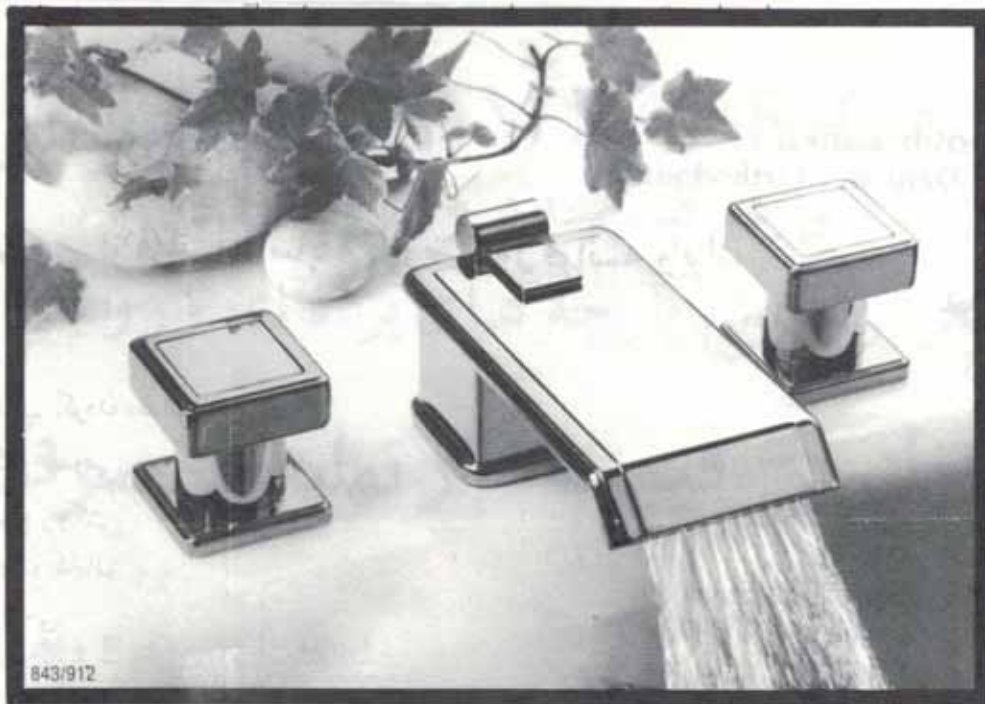


BATH & TILE COLLECTION

قبل از هرگونه پروژه ساختمانی و یا تغییر دکوراسیون منزل
و یا محل کار با فروشندگان و طراحان با تجربه ما
مشورت کنید.

و شاهد مدرن ترین، زیباترین لوازم تزئینی: حمام،
آشپزخانه، آئینه، دستشوئی، شیرهای زمینی و مجموعه کاملی
از: وان، جاکوزی، سنگ مرمر و قفل های زمینی و دهها
لوازم جالب دیگر باشید

قیمت های ما را با عمده فروشی مقایسه کنید.



آدرس: ۸۶۶۵ ویلشر بلوارد - بین لاسینگا و رابرتسون تلفن ۶۵۹۸۵۴۰

دکتر جمشید الیست

جراح و متخصص بیماری های کلیه و مجاری ادرار، عقیمی و ناتوانی جنسی مردان

تلفن ۲۴ ساعته در بوری هیلز و مطب ولی ۰۳۲۲-۲۷۸ (۲۱۳)

به دارای برد تخصصی جراحی کلیه از امریکا

* رئیس بخش جراحی بیمارستان وست ساید

9400 Brighton Way, #409
Beverly Hills, CA 90210

* رئیس بخش جراحی کلیه بیمارستان بوری هیلز

(213) 278-0322

M. Yagoub-Zadeh
General Dentistry Orthodontics

دکتر منصور یعقوب زاده

متخصص از فرانسه با سابقه تدریس در فرانسه و ایران



ارتودنسی

• ردیف کردن دندانها و زیبایی

• دندانپزشکی عمومی

• انواع روکش

• روت کانال

• ترمیمی

• باندینگ

• جراحی فک و دهان توسط جراح متخصص

11859 Wilshire Blvd., Suite 505
West Los Angeles, CA 90025
(213) 478-3132



خدمات بیمه

بهروز میمند

مشاور در کلیه امور بیمه

BEHROOZ MEIMAND
INSURANCE SERVICES

8909 West Olympic Blvd., Suite 204
Beverly Hills, CA 90211

(۲۱۳) ۶۵۷-۷۲۲۷

(213) 657-7227

HOLIDAY FABRICS

وارد کننده و فروشنده

بهترین انواع پارچه های پرده ای و رومبلی

با نازلترین قیمت، از تولید بمصرف

411 E. Olympic Blvd.
Los Angeles, CA 90015
Between Maple & Wall
(Downtown L.A.)

(213) 689-9600

رفرمیست کیست؟



ملیت در برابر مذهب

از: دکتر هوشنگ ابرامی

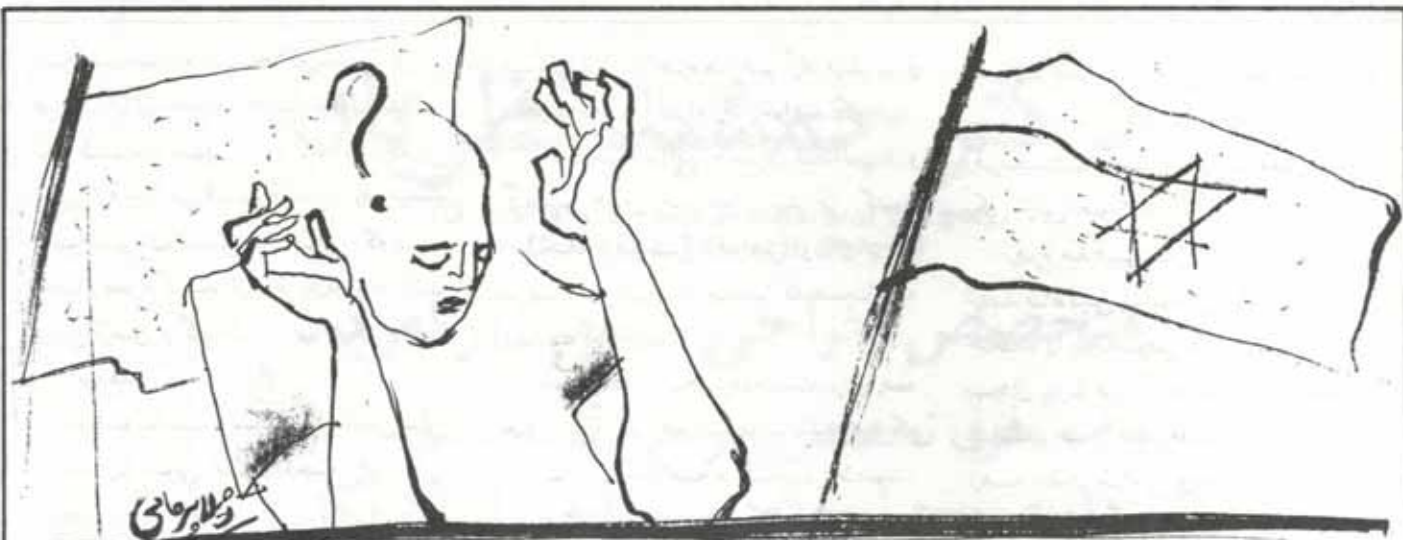
درون‌گرایانه گتوئی است. مندلسون رفرم مذهبی را برای نجات اجتماع یهودی امری لازم میدانند و ارتدکس داخل گتورا نمی‌پذیرد. او عقیده دارد که درعصراو اگر یک جوان یهودی را بین گزینش کتاب جمهوری افلاطون و کتاب تلمود آزاد بگذارند بیشک اولی را برخواهد گزید. به نظر او گتو از جهت قوانین جاری مذهبی حکومتی در حکومت دیگر است.

بررسی کلی عقاید مندلسون نشان میدهد که در پس رفرم مذهبی یهود، علل ملیت نقش اساسی دارد. او زبان آلمانی را بر زبان یدیش برتر می‌شمرد و کار انقلابی اش ترجمه تورا به زبان آلمانی است. کار انقلابی، زیرا که تا آنهنگام تورا جز به خط عبری به خط دیگری نوشته نشده است. به اعتقاد مندلسون بین فرامین الهی که جنبه جاودانی دارند با دستورات و مقرراتی که ساخته و پرداخته رهبران

عقاید و اعمال او نشان میدهد که وی اصلاح مذهب را، نه صرفاً برای خود مذهب، بلکه از برای حفظ و بقای جامعه یهود خواستار بود و از اینرو گاه و پرا مصالح اجتماع قوم یهود نیز نامیده اند.

مندلسون، فرزند عصر روشنگری یا «هسکالا»، آرمان و هدف خویش را بر این قرار میدهد که فرد یهودی از زندان گتو آزاد شود و با شهروندان دیگر همزیست گردد. او میگوید اگر یهودی آلمانی همچنان در گتو بماند محو و نابود خواهد شد، از میان خواهد رفت و یا به فسیل بدل خواهد گردد. وی اعتقاد دارد در زمانی که ظلمت قرون وسطانی رو به نیستی گذاشته و بازرایی اروپا آغاز گردیده خطاست اگر مذهب همچنان در دست زعمای خشکه مقدس درون گتو باشد، به عقیده وی آنچه از یهودیت مورد تحقیر تمدن نو شکفته غرب می‌توانست باشد همین زندگی

همزمان با زایش نهضت حسیدیسیم در اروپای شرقی، جنبش رفرمیسم نیز در اروپای غربی شکل می‌گیرد و اندک اندک یهودی از انزوای مطلق گتوئی بیرون می‌آید. اما این زیر و رو شدن شیوه زندگی اجتماعی کاریک سال و دو سال و یک دهه و دو دهه نیست و همه چیز به آسانی و سهولت انجام نمی‌گیرد و آزادی از گتوهای خوفناک در بسته به بهای تزلزل رسوم و سنن مذهبی که انسان یهودی قرنها به ستون استوار آن تکیه زده بود تمام میشود. در ایامی که مسیحیان اروپای غربی با نهضت «مارتین لوتر» و پیدایش مذهب پروتستان روبرو میشوند، موسی مندلسون متفکر یهودی مقیم برلین و پدر بزرگ فلیکس مندلسون آهنگساز معروف نیز عقایدی را در زمینه تحول مذهب یهود ارائه میدهد که پایه جنبش نوین میشود. گرچه مندلسون را «لوتر یهودیان» خوانده اند اما



مذهبی است تفاوتی بارز باید قائل شد. وی میگوید که دستورات و قوانین و تعلیمات خشک و دست و پا گیر، نه تنها مانع رشد مذهب است بلکه جامعه یهودی را نیز به سیر قهقرائی می برد. چنین اظهاراتی در زمان وی، جرأت و جسارت بسیار می خواهد. وی حتی پای رافراتر میگذارد و میگوید تعلیم و تربیت فرد یهودی از احکام ربای ها و حخامیم جدا باید باشد و در آموزش مذهبی تنها به اصول دین باید اکتفا کرد. مندلسون معتقد است که با پیروی از عقاید او، در جامعه دموکراتیک نسلهای بعد از وی جایی برای یهودی درگتو نخواهد بود و یهودیان با دیگر افراد ملت هم طراز خواهند بود.

مرز مشخصی که مندلسون میان دستورات ابدی در تورا و احکام و قوانین موقتی دیگر می کشد اساس رفرم را در یهودیت میگذارد. در واقع عقاید مندلسون را واکنشی نسبت به تعصبات خشک و افراطی پیشوایان مذهبی درون گتو ها باید دانست که بهیچ روی انعطاف ندارند و تقدیر ارا حاکم بر خود و قوم خود میدانند و از برای رستگاری، تنها ظهور ماشیح را انتظار می کشند.

نظرات مندلسون مبنی بر اینکه انسان یهودی با تعدیل در اعتقادات سرسختانه مذهبی خویش، از جامعه بسته خود بیرون بیاید و با ملت در آمیزد یکبارزه از قوه به فعل

در نمی آید و در کشوری دیگر از ارو پای غربی که انقلابش دنیائی را منقلب کرده است عملی میشود. و این کشور، فرانسه است.

شماره یهودیان فرانسه در آستانه انقلاب از پنجاه هزار میگذرد- با نخستین آوای انقلاب تب ملی گرایی رو به بالا میرود. نیروی ناسیونالیسم، دژ مستحکم باستیل را فرو میریزد و در میدان لافایت پاریس با گردن زدن مردان قدرت جوی خون جاری می کند. فریاد فرانسه! فرانسه! سینه آسمان را میشکافد و سرود ملی دلها را می لرزاند. همه برابر میشوند، لا اقل بظاهر.

فرانسه اولین حکومت ارو پائی توین است که به یهودیان تابعیت ملی عطا می کند و به آنان حقوق مدنی و سیاسی می بخشد. انقلاب فرانسه آرمان مندلسون آلمانی را به تحقق می پیوندد- یهودی فرانسوی عضوی از جامعه میشود. درهای گتوی فرانسه چون درهای باستیل گشوده شده است. برابری یهودی با دیگر فرانسویان دیری نمی پاید. از طرفی هنوز در آثار نویسندگان بزرگ، یهودی آدمی ربا خوار و پلید و حریص معرفی میشود و از طرف دیگر ارتجاعیون خواستار لغای حقوقی میشوند که پس از انقلاب به یهودیان داده شده است. آنان حتی خواهان تبعید یهودیان میشوند اما پیش از آنکه ورق به گذشته برگردد ناپلئون

ظهور می کند.

امپراطوری ناپلئون فضا را برای عملی شدن عقاید مندلسون و هم طراز کردن فرد یهودی با دیگر افراد ملت در حد کمال آماده میکند و به پیروان مندلسون امکان میدهد که نهضت رفرم مذهبی را به هدف برسانند. پنداست که چون خطه فرمانروائی ناپلئون محدود به مرزهای فرانسه نیست، این جنبش بر تمامی یهودیان قلمرو امپراطوری او اثر می بخشد. ناپلئون را بعنوان آزادی بخش یهودیان، تالی کوروش کبیر دانسته اند. او که خود یک ناسیونالیست قهرمان است به صراحت میگوید: برای فرانسوی یهودی همه چیز اما برای یهودی بعنوان یهودی هیچ چیز!

رفرم مذهبی، یهودیت را از قالب سنگ شده دین درمی آورد و بر آن جامه ملیت می پوشاند. حمله و انتقاد رفرمیستها، بخصوص جوانان انقلابی از «دگماتیسم» مذهبی رو بفزونی میرود. ناپلئون برای آنکه سیاست خویش را در مورد یهودیان علنی کند بسال ۱۸۰۶ مجلسی از صد و دوازده تن از بزرگان یهودی پیا میدارد که فقط هفده تن از این عده «ربای» متمایل به عقاید ارتدکس هستند و در هراخذ آرائی اجباراً در اقلیت قرار می گیرند. اکثر اعضای مجلس را رفرمیستها تشکیل میدهند.

در این شورای سرنوشت ساز سئوالات مهمی درباره مسائل اجتماعی و مذهبی

یهودیت مطرح میشود که تصمیم نهائی هریک از آنها خود ممکنست تحول انقلابی تازه قلمداد شود. شاید بجای باشد که این شورا را مجلس قانونگذاری رفرمیستها بخوانیم. نخستین سه سئوالی که در این مجلس مطرح میشود مربوط به ازدواج است و پس از شور و گفتگو در باره هر کدام شورا رأی میدهد.

مسئله نخست اینست: آیا داشتن بیش از یک زن قانونی است؟ مجمع رأی منفی میدهد.

مسئله دوم می پرسد: آیا اگر حکم طلاق برای یک زوج یهودی توسط دادگاه فرانسوی صادر شود، این حکم از نظر یهودیت معتبر است؟ مجمع رأی مثبت میدهد.

مسئله سوم این نکته را مطرح می کند: آیا ازدواج یهودی را با غیر یهودی می توان جایز شمرد؟ مجمع رأی مثبت میدهد.

بدین ترتیب مجلس مزبور قدرت ازدواج و طلاق را از دست رهبران مذهبی یهود می گیرد و آنرا در اختیار دولت قرار میدهد. همین شورا تصویب میکند که یک جوان «فرانسوی یهودی» همپای هر فرانسوی دیگر باید برای کشورش بجنگد. این مجمع نیز تأکید میکند که پیشوایان مذهبی یهود هیچگونه قدرت حاکمیت ندارند و قانون یهود جز وعظ و تعلیم یهودیت و نیایش، هیچگونه قدرت و صلاحیت خاصی به ربای ها نداده است. این مصوبات، برای یهودیان اروپای غربی، در واقع تصویب تز موسی مندلسون است که رهائی یهودیان را از گتوهای متروک و منزوی و همزیستی آنان را با دیگران توصیه میکند.

نهضت رفرم مذهبی بر یهودیان اروپای شرقی خیلی کمتر اثر بخش میشود- می گویند همینکه ارتش ناپلئون بسوی روسیه تاخت یک یهودی دوان دوان نزد حاخام خود دوید و با سرور فریاد زد که «آقا! آقا! آزادی دهندگان دارند نزدیک

میشوند، بالاخره ما هم آزاد میشویم و دیگران با ما به احترام رفتار خواهند کرد»

حاخام بانندوه سری تکان داد و گفت: «بله. وضع خوبی پیدا می کنیم. اما خدا و قوانین و فرامین او را زیاد می بریم. من ترجیح میدهم که همچنان به یهودیت وفادار بمانیم»

اعتقادات یک رفرمیست برای همه یهودیان قابل قبول نمیتواند باشد چرا که کتب دعا خلاصه و گلچین میشوند. بسیاری از رسوم و سنن بکنار گزارده میشود و حتی اعتقاد به ظهور ناجی بزرگ و نیز تجدید حیات پس از مرگ روستی می گراید. اینست که مقاومتها برای گسترش تجدد مذهبی سخت می گردد و برخوردها وجدالها شدت می گیرد.

بهمان نسبت که یهودیان شرق اروپا سرسختی نشان میدهند، یهودیان امریکا که دردنیائی تازه زیست می کنند و تشنه تازگیهایند، جنبش رفرمیسم را با آغوش باز می پذیرند. رفرمیست امریکائی افراط گرایانه پیش میروند. یک رفرمیست پیشنهاد میکند بجای شنبه ها، یکشنبه ها تعطیل باشد. دیگری یک قطعه شعراز «براونینگ» را جایگزین قدیش می کند و سوومی میگوید اگر خانه یهودی از کنیسا دور است می تواند شبهای شنبه به نزدیکترین کلیسا برود. آنچه در اروپا بعنوان یک رفرم پیش آمده بود در امریکا بصورت رفرم رادیکال درمی آید. در این دیاردیگر گتوئی در کار است و نه بازمانده ای از آن.

گرچه نشر کتاب «دراصل انواع» داروین در اواسط قرن نوزدهم ضربه مرگباری بر مفهوم خلقت میزند و اعتقادات مذهبی را در برابر پرسش تازه ای قرار میدهد اما خواه نا خواه رفرمیستهای امریکا از افراط گریهای بیشتر باز می ایستند. موج تحول و تجدد اندکی به عقب برمی گردد. پیروان رفرم مذهبی برای خود

اصول و مقررات معینی را پایه میگذارند و بدان پای بند میشوند. تأسیس کنیسای رفرمیستها و اجرای مراسم معین مذهبی یکی از این اصول است.

رفرم مذهبی با همه زیانهای که از دیدگاه دین بر آن می توان شمرد این امکان را بخصوص در امریکا برای فرد یهودی پدید می آورد که یهودی اسیر گتو نباشد، عملاً عضو فعال یک ملت شود و از همه حقوق سیاسی و مدنی بهره برد و با پیشرفتهای سریع و چشمگیر خود در میدان اجتماعی و نیز با اکتشافات علمی و خدمات تحقیقی به جامعه بشریت بهره برساند.

چکیده سخن در برابر این پرسش که رفرمیست کیست آنست که اگر از مسائل عینی چون برهنه بودن یا نبودن سر بهنگام مراسم مذهبی و یا عدم مراعات کثورت که در زندگی روزمره معیارهای اصلی برای شناخت این چنین فردیست بگذریم، رفرمیست را کسی خواهیم شناخت که تنها به اصول بنیانی دین پای بند است و بسیاری از مسائل آنرا که ساخته و پرداخته شیوخ مذهبی میداند کنار میگذارد و لو آنکه این مسائل از نظر یهودی دیگر مهم قلمداد شوند. رفرمیست، معتقد نیست که فرد یهودی فقط کسی است که از مادر یهودی زاده شده باشد. به تغییر مذهب معتقد است و غیر یهودی را که یهودیت را بپذیرد نیز یهودی میدانند. رفرمیست در جامعه ای که بسر می برد قانون مدنی را، قانونی را که اکثریت افراد ملت تابع آنند، بر قانون مذهبی رجحان میدهد و در این زمینه با طرح مسائلی چون ازدواج و طلاق و ارث و مقام زن، با یهودی ارتدکس اختلاف بسیار پیدا می کند. نکته آخر اینست که یهودی رفرمیست با همه رفرمیستهای دیگر ممکنست صد درصد هم عقیده نباشد و در عقاید مذهبی این گروه شدت و ضعف های عقیدتی اندک نیست.

دکتر جمشید نظریان

Diplomate, American Board of Surgery
General & Thoracic Surgery

متخصص جراحی عمومی از امریکا

فوق تخصص جراحی قفسه سینه

دارای بورد تخصصی جراحی از امریکا

جراحی پستان، تیروئید، فتق، هموروئید، واریس، دستگاه گوارش و

فوریت های جراحی - جراحی قفسه سینه و ریه

Ceders Sinai Medical Office Tower

8631 W. 3rd St., Suite 815E

Los Angeles, CA 90048

مطب در سیدرساینای تاور

(213) 854-1174

تلفن ۲۴ ساعته

بوای مسین مختلف

گالری قربتی

انجام سفارشات پرموده

خط فارسی و لاتین

تهیه لوگو

کلاسهای نقاشی

و طراحی



16661 VENTURA BLVD. # 216

ENCINO CA. 91436

TEL: 818-907-9811

داروخانه هپس

دکتر آشر اسحق پور

آدرس: ۲۳۳ لاسینگای جنوبی
چند قدم پائین ترازو بلشر بلوار

HEPPS PHARMACY

233 S. La Cienega Blvd.
Beverly Hills, CA 90211
(1/2 Block South of Wilshire)
(213) 652-0550

- قبول سفارش و ارسال دارو به ایران
- قبول اکثر بیمه های درمانی و مدیکال
- تحویل دارو و سفارشات بطور رایگان در نزدیکی داروخانه
- لوازم بهداشتی و آرایشی

برای هموطنان عزیزی که بیمه ندارند
تخفیف کلی در نظر گرفته می شود

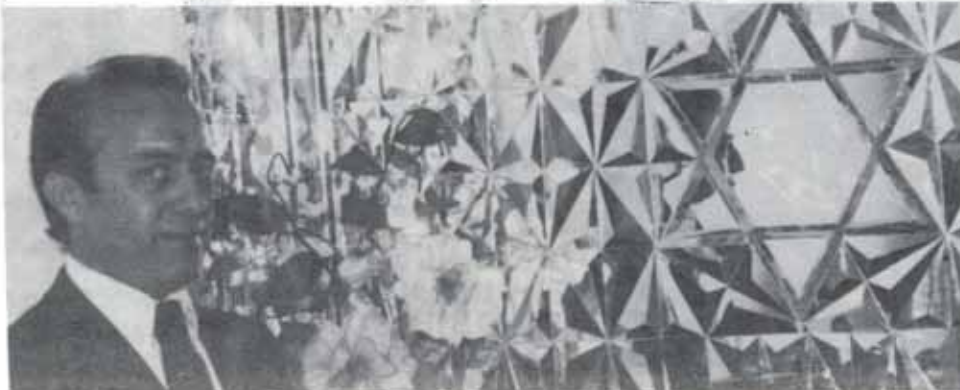
مؤسسه حسابداری و مالیاتی دکتر هوشنگ ابرامی

- * بیش از ۲۰ سال «تجربه و تدریس»
- * کلیه خدمات حسابداری و دفترداری و امور مالیاتی و تهیه و تنظیم
- اظهاری نامه های مالیاتی افراد، مشاغل و شرکتها.
- * طرح و نظارت سیستم های حسابداری

(۲۱۳) ۸۲۰-۹۷۴۰

آئینه کاری ریز برجسته با طرحهای اصیل ایرانی
زیر نظر استاد جوادی با ۳۰ سال سابقه

آئینه کاری



تلفن

(۸۱۸) ۹۰۱-۷۳۲۱

«دایناسی قدسی»

مطبوعات و رادیو تلویزیون و سینمای هرمملکی آینه تمام نمای افکار و روش زندگی مردم آن کشور است. و گویای این نکته: که جوهر زندگی و رابطه اجتماعی و فامیلی و خانوادگی هرمملتی بر مبنای شرایط و اصول متفاوتی بر پا شده که خود ریشه در قلب تاریخ و سنت های ملی و مذهبی و قومی دارد. از چنین رابطه ای عمیق و محکم، نمیتوان انتظار داشت که در اثر جابجائی و تغییر محیط باسانی نحت تا نیر شرایط مکانی قرار گرفته، در اسرع وقت با موازین جدید پیوند بخورد و بدون هیچگونه مقاومتی خود را با وضع موجود وفق دهد، چه رسد باینکه با یک گردش صد و هشتاد درجه ای نقطه مقابل آنچه که قبلاً بود شود!

از یکطرف آقایان ایرانی، پادیدن ناز و عشو و ادا و اصول خانمهای خارجی فریادشان بلند میشود که: ای بابا، اینها کجا و زنهای ما کجا، زنان ما رسم و آئین عشق و رزی را نمیدانند!

از طرفی زنان قدیم با حسرت شاهد آزادی بی درو پیکر زن خارجی بوده و در حالیکه با حیرت توی کوک رفتار و کردار خانم «آلکسیس» دایناسی و یا دیگر زنان این جنسی در فیلمهای آنجانی میروند و با خود میگویند: ما کجا و اینها کجا اگر این زندگی است پس ما تا بحال چه می کردیم! آنچه که این مهاجرین عجول فراموش کرده اند اینست که: از کجا آمده اند؟ فرزند و یا حد اکثر نوه چه کسانی هستند. اینان را بایستی بایک ماشین زمان مختصراً به چند دهه قبل (نه بیشتر) از زندگی خانوادگی و فامیلی برد و گذشته نه چندان دور را بیادشان آورد. شاید بفهمند از کجا به کجا رسیده اند و با احوالاً نرسیده اند! بهتر شده اند یا بدتر و با اصولاً فرقی نکرده اند و درجا زده اند! تحسینی است بر زن صبور و فداکار و باگذشت ایرانی که با کیاست خود به جامعه زندگی زناشویی آستر بود و هنوز هم هست و گوشزدی است بآن دسته از زنان ره گم کرده که بیپوده سعی دارند با بیای زن خارجی پیش بروند و از مزایای زندگی او بهره مند شوند بدون اینکه کفایت و کارائی و لیاقت و شایستگی او را هم داشته باشند. تجدید خاطره ایست کوناه، هر چند درد آور، ولی با حسرت باز، از نقش مرد در مسؤلیت ها و زحمات خانواده. و هشدار حسرت باز تر به همه که: متأسفانه همه را لولوبرد. چه آن یک را و چه این یک را....

قدسی خانم، با خاطراتش مرا در این تلاش بکمر، آموزنده، دردناک، باورنکردنی، جنجال برانگیز و خنده دار و گریه دار... پر شور و بکنواخت... و... یاری میدهد.

برای نقد بر از این نمونه زن یهودی ایرانی که پاک و مقدس است و فقط بیماری «قد قد» کردن دارد، و برای رضایت خاطر آندسته از هموطنانی که سبک آمریکائی بیشتر به مذاقشان سازگار است نام این نوشته هارا «دایناسی» میگذارم. هر چند کوچکترین شباهتی بین خانم «آلکسیس» فرمان اول فیلم دایناسی و «قدسی» خانم ما وجود ندارد... اما خوب بگذارید قد توی دل قدسی خانم آب شود که بالاخره او هم چون آلکسیس نامش درد دایناسی آمد. و از آنجا که خانم آلکسیس عطش پایان ناپذیری در مورد «مرد» داشته و هنوز هم، پس از چشیدن تمام موجودات مذکر قریلم! - نشنه لب است، در اولین قسمت این سریال همتهای او - البته فقط از نظر داشتن نقش اول!! - یعنی قدسی خانم را در بستر عشق می بینم - البته تا آنجا که شرایط و سانسور آقایان شوقاریان اجازه میدهد!! هر چند خود بخوبی آگاهند که توجه مشکلات و یافتن ریشه درد، به منظور گره گشائی، مستلزم حلاجی است که بی سروصدا نمیتواند باشد! و برای روشن شدن قضیه و پیدا کردن و نشان دادن دلائلی که واقعیت موجود را پدید آورده اند باید برده ها را کنار زد. چرا که حقیقت را تنها وقتی که عریان است میتوان دید. و برای همین است که من، تا آنجا که امکان دارد در نوشته هایم، برده بر افکارم میکشم و بارها چیز جبران این سانسور اجباری را بعهده چشم بصیرت خوانندگان نوشته هایم میگذارم. این شما و اینهم اولین نوشته از این سری.



قدسی خانم، برخلاف، خانم «آلکسیس» در تمام عمر فقط دست یک مرد به بدنش خورده بود! تازه آنهم کی؟ شب عروسی و بعد از ۴ ماه و بیست روز نامزدی رسمی که با آنها اجازه میداد تحت مراقبت شدید دیگران و درانظار نگران و هراسان خانواده همدیگر املاقات کنند. قدسی فقط چهارده سال داشت و هنوز سال تحصیلی تمام نشده بود. او شاگردتنبلی نبود و اگر امانش میدادند و تشویق میشد شاید استعدادش شکوفا میگردد. اما مادر او بعد از قدسی دو دختر دیگر هم داشت و نمیتوانست بیش از این صبر کند! این بود که از بین خواستگاران آنی که دوست و آشنا از روی خیرخواهی برای دخترش میآوردند بالاخره آقاسلیمان را پیدا کرد. پسر سالم و زحمتکشی بود و از سیگار و مشروب و الواطی بدور! آنروزها شرایط اساسی شوهرمناسب همین بود! و هنوز سرطان مادیات به جان مردم چنگ نینداخته بود! البته قدم اساسی تر هنوز می بایست برداشته شود. طبق رسم و رسوم قدیم و از آنجا که معنی اصلی ازدواج تولید نسل و ازدیاد فرزندان یهود است! داماد از لحاظ قدرت جنسی و باروری بایستی معاینه میشد!!- آزمایشی که خانمهای مغرب زمین، شاید بخاطر عدم اعتماد نسبت به دقت عمل لابراتوارهای امروزی، خود عهده دارش میشوند و در این مورد دکان تمام آزمایشگاهها را تخته کرده اند!!- بهر حال آقاسلیمان از این جوان هم موفق بیرون آمد و با اثبات مردانگی آنچنانی که با مردانگی به معنای گذشت و بزرگواری و جوانمردی از زمین تا آسمان فرق دارد. دهان همه را بست و دهان قدسی را آب انداخت. سن و سالش چنین ایجاب میکرد. در خوابها و رویاهای دخترانه اش دیده بود که بالاخره شاهزاده رویائی اوهم سراغش خواهد آمد. و آقاسلیمان هر چند

شاهزاده رویائی نبود، اما مرد بود و جوان بعلاوه تنها کسی بود که قانوناً و در عالم حقیقت میتوانست و اجازه رسمی داشت تا پاسخگوی نیازها و خوابهای شیرین و زنانه قدسی باشد. بیچاره قدسی. ازدواج را آغاز پرشور و پردوام و پرباریک رابطه همیشه عاشقانه میدید. و از اینرو تمام صحبت ها و جروب بحث ها و مته به خشخاش گذاشتن های خواستگاری، نامزدی، و... تا عروسی را صبورانه تحمل میکرد. و هر چند از مسائلی چون جهیزیه و یامهریه که لطف و صفای این پیوند را از بین برده و به تجارت شبیه ترش میکردند، دلخور بود اما با خوش بینی فکر میکرد که قضیه برای من ابداع نشده همه دخترهای قدیم اینطوری بخانه بخت رفته اند. رسم و رسوم چنین ایجاب میکند - و وقتی صحبت از رسم و رسوم است چه کسی بخود جرأت اعتراض میدهد - مادر آقاسلیمان که با ازدواج پسر، بند دلش داشت پاره میشد، همه جور توقعی از خانواده عروس داشت. حتماً بعنوان خسارت برای این صدمه جبران ناپذیر، و جدائی دلخراش!! خوب که نگاه میکردی زیر لفظی واقعی را او میگرفت تا بله را بدهد، جهیزیه کامل، میهمانیهای آبرومند و از همه مهمتر عروسی نجیب و سالم. با دلتنگی از رسم و رسوم زمان خود یاد میکرد و اینکه زنهای فامیل شوهر به ریاست مادر شوهر بدن لخت او را در حمام زنانه به دقت معاینه کرده بودند که نقص و ایرادی نداشته باشد تا بعد ها و بال گردن داماد شده و خرج روی دست او بگذارد!!! مادر آقاسلیمان از این عمل صدمه روحی فراوان دیده بود و دل خوشی از طایفه شوهرش نداشت اما اصرار داشت قدسی را در حمام زنانه ببیند!! و قدسی بیچاره خجالت میکشید. وانگهی حال و روزگارش فرق کرده بود. اما مادر داماد رضایت نمیداد. بالاخره قدسی باتو سری و تهدید

بایستکه: «برایت حرف در میآوردند و میگویند حتماً عیبی داری» با چبار زیر بار رفت. خیلی مسائل دیگر بود که بعد ها به قدسی جوان و بی تجربه تحمیل شد و اوهم صدایش در نیامد. در عالم بی تجربگی درک کرده بود که صدایش بگوش کسی نخواهد رسید و فریاد رسمی وجود ندارد. یکی از این مسائل وجود مادر آقاسلیمان بود بین قدسی و شوهرش. مدام خلوت آنها را بهم میزد. چه در خانه و چه در سینما، همه جا مثل سایه با آنها بود و هنوز هم سایه اش بر سر قدسی بیچاره است! بالاخره شب عروسی فرارسید. طفلکی قدسی را با الماس اشک آذین بستند و باطلای فراوانی که بعد ها پی برد رشوه یک عمر سکوت و بردباری و دندان بر جگر گذاشتن و بهای یک عمر اسارت و بردگی است آراستند. درباره شب زفاف چیز زیادی نمیدانست. آن مختصر و ناچیز را هم فقط حدس زده بود! هرگز نتوانسته بود بی پرده و روشن در این باره با مادرش صحبت کند. رویش نمیشد و مادرش هم اعتقاد داشت که در موقع لزوم خودش پی خواهد برد چه باید بکند!! فقط یک نکته حیاتی!! را با او گوشزد کرده بود که: تمام هستی و نیستی در هر دختر باین بستگی دارد که شب موعود سرافراز و سر بلند از حجله بیرون بیاید در غیر اینصورت ننگی خواهد بود که بردامن خانواده و فامیل... قدسی از وحشت بخود می پیچید که مبادا این چنین شود! نه خطائی از او سرزده و نه بروی مردی نگاه کرده بود اما شک و تردید برش داشت. میترسید. راستی اگر موجب سرافرازی نشود چه کند؟ دلهره و ترس، شرم و حیا و هیجان از شروع یک زندگی جدید که میبایست یک عمر دوام بیاورد! به قدسی آن عروس بچه سال فرصت نداد تا از اولین شب و یا بقول خودش از لذت عشق و عاشقی خاطره ای خوش داشته باشد. روز بعد... فردای حادثه...



یابقول بعضی ها «عشق ورزی» در این مکانیزم اساسی مورد و لزوم و از همه مهمتر تأثیری ندارد. پس میتوان نادیده اش گرفت، فراموشش کرد و یا اصولاً حذفش نمود چرا که وقت تلف کنی است. و آقاسلیمان چنان بدنبال درآمد و کاسی بود که وقت برای این کارها نداشت! دل او را در این مورد یعنی بیگانه شدن قدسی با عشق و عاشقی نباید نادیده گرفت. سهم او در این گناه و یا کوتاهی در خور توجه است. او هم مثل همه مردان قدیم طبعاً بغلط فکرمیکرد که: به زن نباید رو داد! و طبعاً کشیدن دست نوازش و یا محبت زبانی را هم به حساب رو دادن میگذاشت - در واقع رابطه فرماندار و فرمانبردار را بر رابطه دوستانه ترجیح میداد... و... حالا که کسی در نقش فرماندار قبولش ندارد - چه که فرمانبردار هم حالا برای خود کسی شده و زیردستانی پیدا کرده تازه قدر محبت دستش آمده بود و گدائی ناز و نوازش میکرد!! درد دلش تازه شده و فیلس بیاد هندوستان افتاده بود. به زنهای خارجی خیره میشد و با حسرت میدید که چطور لی لی به لای شوهرشان میگذارند- البته فقط «زنها» را میدید به مرد ها که میرسید سواد چشمانش یاری نمیداد!!- و آنوقت دلش آتش میگرفت و به قدسی سرکوفت میزد که: یکدفعه شد که دست محبت به سرو روی من بکشی!

بیچاره آقاسلیمان. بیچاره هم پالگی های او. عاقبت اندیش نبودند و بفکر ذخیره برای روزهای دشوار نیفتادند. و حالا میخواهند از حسابی برداشت کنند که فاقد اعتبار است و دلخور هم میشوند که چرا چک ها مهر برگشت میخورد! بجزرات میتوان گفت که: ما قوم «تجارت پیشه» ازدادوستد عشق بهره ای نبرده و نمی بریم!! و گرنه پاک باخته و ورشکسته نبودیم!

رسید و او نمیخواست اینطور باشد. او حریم خود را میخواست اما... خلوتی نداشت!! چشم تیزبین و نگران مادر شوهر او را حتی تابسترنناشویی هم همراهی و مراقبت میکرد و باو هشدار میداد که چه روزهایی یابتر بگوئیم چه شبهایی آقاسلیمان را بحال خودش بگذارد!!! حساب روزهای عادت ماهانه اش دست مادر شوهرش بود و هم او بود که با افکار و پندار و رفتار و کردارش این توهم را در قدسی بوجود آورد که او و شوهرش تنها یک وسیله تولید نسل هستند و ناز و نوازش، کلمات شیرین و صمیمیت های عاشقانه و سر بگوش هم فرو بردن و دست در دست هم داشتن و

که مادر و مادر شوهرش آن یک برای اثبات پاکدامنی و نجابت دختر و اخذ مدال پیروزی و سربلندی! و این یک برای برخ کشیدن مردانگی پسرو ادعای غبن!! تمام قوم را از آنچه که در اطاق خواب قدسی گذشته بود باخبر کردند دیگر قدسی بیچاره از هر چه رابطه و تماس زن و مرد و عشق ورزی و ناز و نوازش بود شرمش میشد و حالش بهم میخورد! و هر بار که با شوهرش خلوت میکرد بنظرش میرسید که همه او را نظاره میکنند. هر دفعه که میخواست دستی به عنوان نوازش به سر روی شوهرش بکشد رویش نمیشد. فکرمیکرد همه دارند او را نگاه میکنند و یاخبر بگوش همه خواهد

دکتر ایرج دردشتی

متخصص بیماریهای قلب و عروق
دارای برد تخصصی در بیماریهای قلب و عروق داخلی

2080 Century Park East, Suite 1010
LA, CA 90067

آدرس

(213) 552-9200

اشگ خدا

مجموعه ۲۶ داستان اثر

نوراله خرازی (نوری)

بزودی منتشر خواهد شد. کلیه درآمد حاصله از این کتاب بمصرف امور فرهنگی و خیریه خواهد رسید.

افتتاح مطب جدید در منطقه انسینو

15720 VENTURA BLVD. SUITE 606
ENCINO, CA. 91436

دکتر هوشنگ پاکدامن

مشاوره در امور:

- جلوگیری از افسردگی و اضطراب
- سازش با محیط
- ترک اعتیاد مواد مخدر و الکل

- مشکلات عاطفی
- کسب اعتماد به نفس
- مشکلات بزرگسالان و نوجوانان

تلفن ۲۴ ساعته: ۲۸۰-۳۵۰۲ (۲۱۳)

9025 WILSHIRE BLVD. #309
BEVERLY HILLS, CA. 90211



با گارانتی یکساله

Security Systems

بامدیریت ایرانی پرویز

- سیستم حفاظتی جهت منازل، دفاتر و شرکتها
 - سیستم تلویزیونی، دوربین های مدار بسته و چشم الکترونیکی
 - سیستم اتوماتیک بسته و باز شدن درب
 - سیستم های حفاظتی و اعلام خطر به اداره پلیس، آتش نشانی، سنترال استیشن و باسرویس ۲۴ ساعته امنیتی و دهها پروژه ایمنی دیگر
- تلفن آسانسور و سیستم های تلفن برای شرکت ها و دفاتر

A-1 Security Systems شماره آسوده خاطرمی کند

6229 Lubao Ave.
Woodland Hills, CA 91367

(818) 999-5685

چاپخانه پرسایز پرینتینگ PRECISE PRINTING

طراحی ، دیزاین

بروشور و چاپ سرکاغذ ، انواع پاکت ، صورت حساب ،

کاتالوک ، کارت ویزیت ،

فورمهای اداری ، لیبل ، منوی غذا ،

فلایر ، بلیط ، مجله ، پوستر ، کتاب ،

مهرلاستیکی و تایپ ست انگلیسی و فارسی

و کلیه امور چاپی شما را با نازلترین قیمت انجام میدهد

آدرس: ۸۸۸۳ وست پیکو بلوارد

(بین دوهینی و رابرتسون)

شماره تلفن: ۸۸۸۳-۸۵۸ (۲۱۳) و ۸۸۸۴-۸۵۸ (۲۱۳)

در حاشیه گزارش



«گروه تحقیق در مسائل خانوادگی»

میآموزیم، آرام آرام، که درین برهه از زمان و در این برکه غریب، چگونه به زندگی خود ادامه دهیم. در چارچوبه خانواده ها، بحث و جدل های ناشی از نا آشنائی با روند زندگی در غربت، جای خود را به درک مشکلات و تفاهم بیشتر بین آحاد افراد خانواده داده و ناهمواری هائی که بعد از دیگری فرا راه ما قرار میگرفت، بتدریج سائیده شده و از بین میرود.

وقتی به تحلیل علل این دستاورد اجتماعی می نشینیم، درمی یابیم که یکی از بزرگترین دلایل این پیروزی زنان ما بوده اند. زنانی که با ناهنجاریهای رفتاری همسران خود مدارا کرده اند- چون درک کرده اند که از نوبر پا داشتن کاخی فرو ریخته، مشقتی نیست که براحتی برای مردی که همه مال و منال خود را باخته قابل تحمل باشد. زنان ما در کنار مردان خود ایستاده و بجای آنکه خود نیز سربار غم و نگرانی شوهرانشان باشند، زیر این کوله بار توان فرسا را گرفته و فشار بار آنرا بر شانه های مرد خود کاهش داده اند.

چنین است که نسبت خانواده های مستقر در آرامش (چه مالی و چه معنوی) در میان مردم ما بمراتب از دیگر جوامع ایرانی مهاجر در این دیار بیشتر است. ما این توفیق را مدیون آموزشهای سنتی یهودی

میباشیم و از بابت آن شکر گزاریم. معینا اگر بگوئیم که ما جامعه ای صد درصد مبرا از مناقشات خانوادگی داریم، نهایت غلو و گزافه گوئی است. ما نیز با اشکال مختلف برخورد هائی که مشخصه این سرگردانی و زائیده ضربه تغییر شیوه زیست است، روبرو هستیم - اما همانطور که در بالا گفتیم، میزان آن - در مقایسه چندان زیاد نیست. اما همبستگی بیش از حد ما و نزدیکی فوق العاده یکایک افراد جامعه یهودیان ایرانی به یکدیگر (که نفساً یکی دیگر از ویژگیهای زیبای فرهنگ یهودی است) باعث می شود که خبر هرگونه ناهنجاری رفتاری بین افراد خانواده های ما، متأسفانه تا حدودی بیش از حد متعارف در میان جامعه شایع شده و بقول عوام برسر زبانها بیافتد. شاید هم همین مکانیزم (یعنی ترس از برسر زبان افتادن) است که باعث می شود طرفهای درگیر در جدالهای خانوادگی بدو طرف حزم و احتیاط را بگیرند و بعداً نیز با حوصله و مدارا به رفع و رجوع آن پردازند.

در گزارشی که اخیراً از سوی «گروه تحقیق در مسائل خانوادگی» وابسته به کمیته امور اجتماعی فدراسیون یهودیان ایرانی تهیه گردیده، در مورد اختلافات خانوادگی بین همسران یهودی ایرانی آمده است:

«... این بررسی ها بر مبنای پیشرفته ترین شیوه های آمارگیری توسط افراد بیطرف انجام گرفت. پرسشنامه هائیکه مورد استفاده قرار گرفت، با مشورت متخصصان کار آزموده تهیه و تدوین شده بود...»

... نتیجه گیریهای حاصل از این بررسی را میتوان بشرح زیر خلاصه کرد:-
۱- افسردگی های ناشی از ضربات برخورد های خانوادگی در مراحل اولیه استقرار خانواده ها در امریکا، بیشتر متوجه زنان بوده است تا مردان.

۲- گذشت زمان و آشنائی بیشتر با محیط جدید، باعث ایجاد تفاهات زیادی بین زن و شوهرها شده است.

۳- زنانی که گیرائی سریعی در درک محیط اطراف خود داشته اند خیلی زود تر از دیگر خانم ها از افسردگی هائی که در بالا به آن اشاره شد، رهائی یافته و زندگی آنان روندی طبیعی پیدا کرده است.

۴- آن گروه از زنان که هنوز از پوسته سنتی شیوه زندگی ایرانی خود بیرون نیامده و بطور عمده خانه نشینی را به مطرح بودن در متن جامعه و همکاری و هم فکری با همسرانشان ترجیح میدهند، هسته اصلی بسیاری از مسائل خانوادگی را تشکیل میدهند.

۵- آن گروه از مردانی که قدرت

در این خصوص، گروه تحقیق به فدراسیون یهودیان ایرانی و اعضاء آن قویاً توصیه نموده است تا با برپائی سمینارهای متعدد، از صاحب نظران بخواهند تا به تحلیل این مسائل نشسته و با بررسی این مسائل نزد آحاد افراد جامعه، در ریشه کن کردن آن بکوشند.

به همین منظور، فدراسیون یهودیان ایرانی بزودی اقدام به برگزاری یک سلسله سمینارهای آموزشی از این بابت خواهد نمود که تاریخ و محل برگزاری آن از طریق کنیساها و نشریه شوفار به آگاهی همکیشان عزیز خواهد رسید.

نمایند. بعنوان مثال گفته شده است که «چنانچه همسر شما در مغازه ایکه متعلق بشماست مشغول بکار است، و احتیاج به کمک دارد، از همکاری با او دریغ نورزید و با این عمل خود، نشان دهید که نسبت به مشکلات او همدردی دارید.»

در مورد روابط عاطفی از مردان و زنان یهودی ایرانی خواسته شده است که تا حد امکان به واکنشهای همسران خود، بویژه به عکس العمل های ناخود آگاه یکدیگر در برابر ناملایمات و ویژگیهای نا آشنای زندگی در غربت توجه نموده از برخورد پرهیزند.

هضم فکری فرآیندهای ناشی از دوگانگی تمدن ایرانی و فرنگی را ندارند نیز، مبتلا به نوعی افسردگی پنهان و ناخود آگاهی هستند که بیشتر بصورت پرخاشگریها و واکنشهای غیر منطقی، عصبی و غیر قابل پیش بینی خود را نشان میدهد.»

گزارش «گروه تحقیق در مسائل خانوادگی» وابسته به فدراسیون، با تکیه بر موارد ۴ و ۵ بالا، توصیه های متعددی ارائه داده است که اهم آنها عبارتست از اینکه از بانوان هم کیش خواسته شود تا کوشش خود را معطوف به همکاری و پشتیبانی از همسران خود در کسب و پیشه ای که دارند

دکتر مهناز طبیب زاده (یاشارال)

پزشک عمومی و خانواده

16661 Ventura Blvd., Suite 211
Encino, CA 91436

(818) 789-7893

- کلیه خدمات طب عمومی
- چک آپ باقیمت مناسب
- گواهی سلامتی ازدواج
- آزمایش تست سرطان مخصوص بانوان
- قبول بیمه تصادفات رانندگی
- فیزیوتراپی و نوار قلب

برای فروش در سن حوزه

فروشگاه گوشت کاشر با درآمد سالانه ۱۶۰۰۰۰ دلار این فروشگاه که تنها فروشگاه گوشت کاشر در منطقه خود میباشد، دارای اجاره ای بسیار مناسب و موقعیت محلی بی نظیر میباشد.

برای اطلاعات بیشتر با خانم شهلا برخوردار با تلفن های زیر تماس حاصل فرمائید.

عصر ب بعد ۶۹۷۶ - ۲۴۷ (۴۰۸)

از: سهراب سپهری

و پیامی در راه

روزی

خواهم آمد، و پیامی خواهم آورد.
در رگها خون خواهم ریخت
و صدا درخواهم داد:
ای سید هاتان پر خواب!
سیب آوردم، سیب سرخ خورشید.

خواهم آمد، گل یاسی به گدا خواهم داد.
زن زیبای جذامی را،
گوشواری دیگرخواهم بخشید
کورراخواهم گفت:
چه تماشا دارد باغ
دوره گردی خواهم شد،
کوچه هارا خواهم گشت،
جارخواهم زد:
آی شبنم، شبنم، شبنم...

از: عبدالله حکیم فر

من یکدم عمر، دایم انگاشتمی.
بر روی حباب، آرزو کاشتمی
افسوس که آرزوی باطل نگذاشت
تا فیض برم از آنچه خود داشتی



از: مولانا جلال الدین بلخی

منگر به هر گدائی، که تو خاص از آن مایی
مفروش خویش ارزان، که توبس گران بهایی

به عصا شکاف دریا، که توموسی زمانی
بدران قبای مه را، که ز نور مصطفائی

به صف اندر آی تنها، که سفندیار وقتی
در خیبر است برکن، که علی مرتضایی
بستان زدیو خاتم، که تویی به جان سلیمان
بشکن سپاه اختر، که تو آفتاب رای

چو خلیل رو در آتش، که تو خالصی و دلخوش
چو خضر خور آب حیوان، که تو جوهر بقایی

تو به روح بی زوالی، ز درونه با جمالی
نو از آن ذولجلالی، تو ز پرتو خدایی

ماوشما



• بشنوانه ما، مقالات، مطالب و نظریاتی است که صاحبان قلم و اندیشه برای نشر و شوفار می فرستند.

• در این صفحه نها به نظرات و نامه هائی اشاره می شود که نام نویسنده (و یا گوینده نظر)، آدرس و شماره تلفن آن ذکر شده باشد. از چاپ نامه های بدون امضاء و باباسخ به تلفن های بی نام خودداری می شود. در صورت تمایل نام شما نزد ما محفوظ خواهد ماند.

• مقالات و مطالبی که به دفتر شوفار نویسنده گان می رسد متعلق به شوفار بوده و در صورت لزوم تصحیح و تلخیص می شود. از چاپ مطالبی که باسط منی نشریه مغایرت داشته باشد معذوریم.

• تلفن شوفار ۷۷۳۰-۶۵۵ (۲۱۳) و آدرس ما بنت مجله چاپ شده است ☐

*** آقای مهندس ایرج صفائی طی نامه از** کوششهای کمیته جشنهای فدراسیون یهودیان ایرانی بویژه زحمات آقای اسفندی، رئیس این کمیته قدردانی نموده در مورد متن آگهی های مربوط به جشن های فدراسیون توصیه هائی نموده اند که به مسئولان مربوطه گوشزد گردید و مورد استقبال قرار گرفت. معینا توجه این دوست خواننده عزیز را به این نکته معطوف میداریم که آنانکه با یهودیان سرعناد و دشمنی دارند، بهر کار ما ایراد می گیرند و هرگونه احتیاطی هم که انجام بگیرد، باز بطریقی به آزار خود ادامه میدهند. میفرمائید نه؟ به گفته های خواننده دیگرما آقای طبیب نیا توجه فرمائید.

*** آقای بنیامین طبیب نیا می نویسد:** شخصی بنام شیخ جنتی قوم بنی اسرائیل را

خطرناکترین قوم روی زمین خطاب کرده و گفته هایش در نشریه ای فارسی زبان بچاپ رسیده.

آقای طبیب نیا پاسخی زیر عنوان «غرض ورزی با قوم بنی اسرائیل برای این نشریه می فرستند و نظریه شیخ فوق الذکر را رد می کنند- بلافاصله شخص دیگری به نوشته ایشان پاسخ میدهد که یهودی حق داشتن استقلال دینی و حکومتی ندارد و باید تابع اسلام باشد!!! حد نادانی را ملاحظه میفرمائید؟

*** آقای حائی ساسونی از تکراس می نویسد:**

«قبل از تأسیس مدرسه آلیانس در ایران، تدریس محدود به روحانیون و تنها در آموزش عبری خلاصه میشد. تشکیل مدرسه آلیانس در اصفهان، با شش اطاق برای پسران و چهار اطاق برای دختران آغاز شد و مسلمانان هم چون مدرسه نداشتند، عده ای از اعیان فرزندان خود را برای کسب علم بمدرسه آلیانس میفرستادند. اغلب این دانش آموزان مسلمان، بعد ها به مقام های حکومتی بالا رسیدند. ما پنج زبان فارسی، عبری، عربی، فرانسه و انگلیسی را باهم میآموختیم.

جامعه یهودیان اصفهان دارای انجمن و حبرا بودند و اشخاص با تجربه بکلیه امور اجتماعی جامعه رسیدگی میکردند. این انجمن مورد قبول مقامات دولتی نیز بود.»

آقای ساسونی دو مورد از خاطرات جالب خود را با ما در میان گذاشته اند که در آینده نسبت بدرج آن اقدام خواهد شد.

*** آقای الف - دانشگر مطلبی** درباره «شکم پرستی در ادبیات فارسی» برای ما فرستاده اند که در فرصت مناسب نسبت به درج آن اقدام خواهد شد.

*** خانم فروغ از اسرائیل ترجمه یکی** از آثار شالوم علیخم را فرستاده اند که از نظر ترجمه نیاز به مقداری حک و اصلاح دارد. امیدواریم بتوانیم از این ترجمه که حاصل کوشش یکی از دوستان ما از اسرائیل است استفاده نمائیم.

*** آقای سعید فروزان** نامه زیبا و بسیار خوش خط شما را با اشتیاق خواندیم. اعلام «آتش بس» از سوی شما طنز آمیز بود و از سرکم لطفی. آتش گشودن در حد ما نیست آنهم بسوی عزیزانی چون شما. تکرار میکنیم، برای ما بنویسید و از مردم خود بنویسید.

*** آقای دکتر احمدی مینویسد:** من یهودی نیستم ولی نشریه شما را با اشتیاق می خوانم و لذت می برم و علاقه مندم استراق سمعی را که میان گروهی از هم کیشان شما نمودم با شما در میان بگذارم. گروهی از دوستان یهودیم روی نیمکتی کنار اقیانوس آرام نشسته راجع به سرمایه گزاریهای خود گفتگو میکردند. همه از ساختمانهایی که خریده یا ساخته اند حرف می زدند جز یکی. وقتی از او پرسیدند تو روی چه سرمایه گزاری کرده ای، گفت فرزندانم که با تمام مشکلات مادی که داشتم، با یاری خدا هر چهار نفرشان را به مدارج عالی تحصیلی رساندم!

از این هموطن عزیز بی نهایت سپاسگزاریم.

آقای یحیی داود پور از اسرائیل می نویسد:

در دوازدهمین دوره کنست (پارلمان اسرائیل)، تعداد وکلای سفارادی بالغ بر ۳۸ نفر بود که از تعداد منتخبین سفارادی دوره قبل ۵ نفر بیشتر است. از این تعداد فقط یک نفر (آقای موشه کتساو) از مهاجرین ایرانی به اسرائیل بوده و بقیه از مهاجرین مراکشی، یمنی، عراقی و سوریه ای بوده اند.

آیا نگران رشد اطفال

خود هستید؟

غالباً مادران و پدران در حوالی دوران بلوغ به کمبود رشد قدی اطفالشان توجه بیشتری پیدا می کنند و اگر فرزندشان نسبت به همکلاسی ها کوتاه تر باشد درصدد برمی آیند که با درمان طبی به رشد اطفال خود کمک کنند.

بلندی قد افراد ناشی از عوامل مختلف، بخصوص عامل ارث است و هیچ راهی وجود ندارد که مثلاً یک بچه ژاپنی را که نژاداً کوتاه قد است، بلند قد نمود. گرچه ژاپنی هائی که چند نسل در آمریکا بوده اند با اینکه ازدواج هایشان هم در بین هم نژاد های خودشان انجام گرفته، از بقیه افراد خانواده که در ژاپن مانده اند، قدری بلندتر هستند (احتمالاً این تفاوت ناشی از عوامل تغذیه ای، محیطی و روانی است) ولی این اختلاف که از نظر آماری نشان داده شده است، در حقیقت بسیار ناچیز است. غالباً گفته میشود که مثلاً فلانی خودش و خانمش هر دو کوتاه هستند ولی پسریا دخترشان قد بلند شده است. با دقت بیشتر میتوان ژن بلند قدی را در پدر بزرگ ها و مادر بزرگ ها و یا حتی در اجداد فراموش شده جستجو کرد. بهرحال از نظر آماری شانس اینکه افراد بلند قد دارای فرزندان بلند قد تری باشند بیشتر است ولی در مورد یک زوج ممکن است صادق نباشد.

رشد طبیعی اطفال علاوه بر بلندی قد، نشانه سلامتی طفل نیز میباشد. از همان ابتدای تولد بیماریهای مزمن دستگاہهای حیاتی بدن (قلب - گردش خون - ریه -

کبد - کلیه - گوارش) و اختلالات غدد مترشحه داخلی (تیروئید - پاراتیروئید - غدد فوق کلیوی) و بیماریهای عمومی از عفونت های مزمن گرفته تا اختلالات ایمنی و تغذیه ای و کرموزومی مانع رشد طبیعی بدن میشوند و در این موارد است که با تشخیص بموقع و درمان میتوان مانع بروز اختلال در رشد طبیعی شد.

رشد اطفال در سنین مختلف معانی مختلفی دارد. وقتی که راجع به رشد طبیعی یک نوزاد صحبت میشود بیشتر منظور اینست که مراحل مختلف توانائی حرکتی، مثل نگاه داشتن سر و نشستن و ایستادن و راه رفتن را به موقع انجام داده است یا خیر. بحث در مورد جنبه های مختلف رشد جسمی و روانی و فکری در سنین مختلف از حدود این مقاله خارج است و در اینجا فقط رشد قدی اطفال مورد بحث است که در سال اول و دوم سریع بوده و بتدریج آهسته میشود و تا شروع بلوغ سیر آهسته ای طی میکند.

اما در دوران بلوغ کسی نمیداند چه میشود که ناگهان در حدود سنین یازده سالگی در دخترها و ۱۳ سالگی در پسرها، تغییرات فاحشی در اطفال بوجود میآید. محور هیپوتالاموس - هیپوفیز - گوناد (بیضه و تخمدان) که خاموش بود، بیدار شده و هورمون هائی ترشح میکنند که باعث تغییرات فاحش جسمی و روانی در نوجوانان میشود. علائم ثانوی جنسی زنانه و مردانه در دخترها و پسرها بوجود میآید و علاقه به جنس مخالف پیدا میشود. درست در همین موقع که تمایل به زیباتر بودن و برازنده تر بودن پیدا میشود، صورت پرازجوش شده و سبب آزار طفل میشود. گوناد، سل، دیابت و حتی عینکی شدن هم غالباً سن بالغ شدن را برای استقرار بر میگزینند. کم خونی و خستگی شایع بوده و مقارن همین تغییرات دروس مشکل و مفصل دبیرستانی بر خستگی

روائی طفل میافزایند و تحمل این همه تغییرات برای نوجوانان مشکل بوده و ممکن است روان او را در مانده سازند. طبیعتاً پدر و مادر هم در طی این دوره مشکل با اطفالشان شریک و با مسائلشان درگیر هستند. در خلال همین دوره بحرانی است که رشد قدی سرعت بیشتری مییابد و اهمیت این دوره در این است که این سالها آخرین مهلت برای دست یافتن به قد مطلوب است. بزودی فواصل باز استخوانی (اپی فیز) که امکان رشد را فراهم میکند بسته خواهد شد و رشد متوقف میشود.

مسئله بسیار قابل توجه در این دوره اینست که گرچه حد متوسطی برای شروع سن بلوغ وجود دارد ولی این حد متوسط میانگین سن های مختلفی است که بلوغ در افراد مختلف شروع میشود. بعبارت دیگر در برخی از اطفال بطور طبیعی شروع بلوغ زود تر و در برخی دیرتر از سن متوسط است. بچه هائی که زود بالغ میشوند رشد سریعشان زود تر شروع شده و موقتاً از هم سن های خودشان که هنوز بالغ نشده اند بلند تر میشوند. ولی بهمین نسبت رشدشان زودتر متوقف شده و برای دست یافتن به قد مطلوب عامل مثبتی به حساب نمیآید. اطفالی که بلوغ خود را دیرتر شروع می کنند رشد سریعشان به تعویق افتاده و از هم سن های خودشان از نظر قدی عقب میافتند و در این موقع است که پدر و مادر و خود طفل نگران میشوند که چرا میزان رشد متناسب با اطفال دیگر نیست. رشد سریع این گروه دیرتر شروع میشود و دیرتر به قد نهائی خود میرسند ولی نهایتاً قد آنها در مقایسه با اطفالی که زود تر بالغ شده اند مساوی و یا حتی بیشتر است چون مدت طولانی تری رشد کرده اند.

شناخت این واقعیت که عقب ماندگی رشد این اطفال مربوط به تأخیر در شروع دوران بلوغ است نهایت اهمیت را دارد و گرنه اگر طبیعی خواهد از راه آزمایشات

طبی و هورمونی و رادیو گرافی به دنبال علت عقب ماندگی رشد بگردد، مستلزم اتلاف وقت و پول و از همه مهمترینها روای و جسمی ناشی از این تحقیقات خواهد بود. تجویز دارو برای تسریع رشد گرچه موقتاً سرعت رشد را اضافه می کند ولی سبب زودتر بسته شدن اپی فیزهای استخوانی شده و رشد زودتر متوقف میشود و نهایتاً کمکی به بلند قد شدن طفل نمیکند

و مثل تمام داروهای دیگر بری از بروز عوارض نیستند.

البته ذکر این مطالب بدان معنی نیست که عقب ماندگی رشد را در اطفال سرسری گرفت و به امید اینکه مربوط به تأخیر در استقرار دوره بلوغ است، صبر کرد و دوران کوتاهی را که برای رشد باقی مانده است از دست داد، چون در مواردی که تأخیر رشد مربوط به عوامل دیگری غیر از

تأخیر در بلوغ باشد، درمان طبی نتایج مثبتی خواهد داشت.

امیدوارم که با خواندن این مقاله اگر نگرانی در مورد رشد اطفال خود داشته اید برطرف شده باشد و بهر حال اگر طفل شما سالم است ولی کوتاه قد، مهم اینستکه در مغز او چه باشد، فاصله آن تا زمین چندان مهم نیست.

فرشته آیشوتیز به ابدیت پیوست



در ماه دسامبر گذشته، خانم دکتر جین لاپرل در سن ۸۸ سالگی چشم از جهان فرو بست.

این بانوی دانشمند یهودی در سال ۱۹۴۴ به اسارت خون آشامان هیتلری درآمد و به آیشوتیز فرستاده شد و با دکتر منگله که از قصابان این اردوگاه بود و ادار به همکاری گردید. دکتر منگله که چند سال پیش بدلیل پی جوئی سازمانهای یهودی، رد او در آرژانتین بدست آمد ولی متأسفانه پیش از آنکه بدست عدالت سپرده شود، مرده بود کسی بود که به و یژه روی کودکان نوزاد یهودی شنیع ترین و

بیرحمانه ترین تجربیات پزشکی را انجام میداد. در آن زمان ما در مقاله ای مستند و مبسوط شرحی از جنایات او را منعکس نمودیم.

بهر تقدیر، خانم دکتر پرل همراه با چهار پزشک و چهار پرستار دیگر یهودی در قصاب خانه ای بنام بیمارستان که در آن ابتدائی ترین وسائل کمکهای اولیه نیز وجود نداشت و نه تخت خوابی بود و نه داروئی، بکارگماشته شد. بیماران او مصدومان شکنجه و گرسنگی های ممتد بودند. دکتر پرل بدون اینکه امکانات بیپوشی در اختیار داشته باشد، سینه های زنان را که در اثر ضربه های تازیانه پاره شده بود می دوخت.

خانم دکتر پرل در مصاحبه ای که در سال ۱۹۸۴ انجام داد گفت: «دکتر منگله بمن دستور داده بود تا اسامی کلیه زنان بارداری را که از داخل اردوگاه بمن مراجعه میکردند با او گزارش کنم تا پس از زایمان، نوزادان برای تغذیه صحیح و نگهداری های لازمه به اردوی مناسبتری منتقل گردند. در ابتدا من گفته های او را باور کردم اما بعداً متوجه شدم که او اعضای بدن این کودکان را زنده زنده از بدن آنان جدا نموده و به تن کودکان افلیج دیگری (که اعضای بدن آنان نیز جدا شده بود) پیوند میزند. پس از اتمام این تجربه های چندش آور و حیوانی، بدن های نیمه جان این کودکان بی گناه به

اطاقهای گاز برده شده و همراه با سایر یهودیان نابود میگردد».

برای نجات جان زنان باردار و نیز کودکان بی گناه آنان که هنوز پابابین دنیا نگذاشته بودند، دکتر پرل بر روی زمین آلوده بادهستانی که ضد عفونی نشده بود و بدون هیچگونه وسیله پزشکی، برای آنان عمل سقط جنین می نمود.

پس از جنگ جهانی دوم، خانم پرل رهسپار نیویورک شد و بعنوان پزشک زنان مشغول بکار گردید، اما عشق مفرط و علاقه ریشه ای و بنیادی او به یهودیت و مردم خود باعث گردید که در سال ۱۹۷۹ همراه با تنها دختر خود که حین جنگ نزد یک خانواده غیر یهودی پنهان بود - به اسرائیل مهاجرت نماید.

خانم دکتر پرل که تا یکماه پیش از درگذشتش در بیمارستان شترصدک بکار داد و طلبانه مشغول بود، بعد از آیشوتیز بیش از سه هزار کودک سالم بدنیا آورد ولی همیشه یاد کودکانی که برای جلوگیری از زجر کشیدنشان و نجات جان مادرانشان، مجبور به نابودی آنان شده بود، با او بود.

و با ما است یاد قهرمانان بزرگ خلق یهود چون دکتر پرل که در بلیشوی نابودی انسان بدست انسان نمایان، بار دیگر نشان دادند که یهودیت راستین دوست داشتن ارزشهای والای انسانی است و بس. روانش شاد باد.



(نیازمندیهای شوفار)

۱) دندانپزشک، منصوره ی: مایل به کار در مطب یک دکتر
 ۲) کارهای دفتری، کاترین س: دارای تجربه کاری در دفتر
 ۳) حسابدار، هوشنگ ف: دارای تجربه کاربانکی در تهران. آشنا به زبان انگلیسی.
 ۴) تکنیسین الکترونیک، روبین ک: دارای لیسانس در مهندسی برق. دارای تجربه در تهیه و طراحی

۵) خیاط، پری ا: با تجربه کافی در کارهای خیاطی و دوزندگی، مایل به کار در منطقه شرمین اوکس
 ۶) داروساز، همایون ک: دارای کارت «انترنی»، آشنائی کامل به زبان انگلیسی با ۱۸ سال تجربه کاری
 ۷) فلورا: مایل به کار بطور تمام وقت در منطقه ولی در کودکستان
 ۸) حسابدار، دارنیک گ: با تجربه کاری در ایران و آمریکا، آشنائی به کارهای سرمایه گذاری در املاک و غیره. دارای تجربه کافی با کامپیوتر
 ۹) مهندس، مانوم: دارای فوق لیسانس در مهندسی برق و امور بازرگانی. با ده سال سابقه کاری در آمریکا به عنوان مخترع و مشاور.

۱۰) مهندس شیمی، ج ن: با ده سال سابقه در مدیریت در کمپانیهای شیمی. کارهای اولیه را نیز در این رشته قبول خواهد کرد. مهاجر تازه از ایران.
 ۱۱) آشپز - شیرینی پزی - دکور انواع کیک: مایل به کار در منطقه ولی در روزهای هفته و آخر هفته.
 ۱۲) دفتردار، رابی هس: مایل به کار حسابداری و دفترداری در ولی.

کنیسیای نصیح ایسرائل

ترازنامه در ۳۱ آگوست ۱۹۸۸

دولار	۶۹۵۹۹	موجودی حسابجاری بانک
۷۰۵۰۹	<u>۹۱۰</u>	سپرده
		دارائیهای غیرمنقول
	۱۷۵۰۰۰۰	زمین و ساختمان
۱۷۷۸۳۳۶	<u>۲۸۳۳۶</u>	عملیات ساختمانی در دست اقدام
		کسرمیشود بدهی به بانکها بابت زمین و ساختمان
	<u>۵۵۰۰۰۰</u>	
	<u>۱۲۹۸۸۴۵</u>	

صورت دریافت و پرداخت و تغییرات وجوه نقدی

برای سال مالی منتهی به ۳۱ آگوست ۱۹۸۸

دولار	دریافتی طی سال مالی
۵۶۴۹۹۹	اعانه و خیریه (شامل خیریه، شهریه مدرسه و غیره)
۲۱۷۱۳۸	بابت جشن هفدهم آوریل ۱۹۸۸
<u>۳۱۷۸۴</u>	بهره های دریافتی
۸۱۳۹۲۱	مبلغ کل دریافتیها
۳۹۷۳۷۱	مبلغ پرداختی طی سال مالی
<u>۴۱۶۵۵۰</u>	باقیمانده

دارائیهها و بدهیهها در اول سپتامبر ۱۹۸۷

۶۹۹۰۰۰	• سپرده ثابت در بانک
۱۱۵۰۰۰	• اسناد دریافتی با بهره ۹٪
۹۱۰	پیش پرداخت - اجاره
۱۷۵۰۰۰	زمین و ساختمان
<u>۲۵۶۴۹۱۰</u>	

کسرمیشود بدهیهها

مازاد چکهای صادره نسبت به موجودی بانک
 بدهی به بانکها مربوط به خرید ساختمان

۷۶۱۵
<u>۱۶۷۵۰۰۰</u>
۱۶۸۲۶۱۵
<u>۸۸۲۲۹۵</u>

مازاد دارائیههای منقول و غیرمنقول نسبت به
 بدهیهها در ۳۱ آگوست ۱۹۸۸

<u>۱۲۹۸۸۴۵</u>

קרן קימת לישראל Jewish National Fund

برهیج یهودی پوشیده نیست که در نتیجه اغتشاشات اخیر در کشور اسرائیل بعلت آتش سوزیهای دشمنان بتعداد متجاوز از ۱۰۰۰ بار، ۴۰۰،۰۰۰ اکرا از درختهای ۲۰ - ۳۰ ساله جنگلهای سرسبز اسرائیل بآتش کشیده شده و این فاجعه عظیم باعث انهدام بیشتر جنگلهای اسرائیل شده است. سازمان صندوق ملی یهود JEWISH NATIONAL FUND از تمام یهودیان دنیا استمداد کرده است که در احیاء و بازسازی این جنگلها سهیم باشند. وظیفه ما یهودیان ایرانی هم کمتر از دیگر یهودیان دنیا نیست و لازم است در این امر خیر و حیاتی سهیم باشیم. غرس هر درخت فقط ۷ دلار است که تمام آحاد و افراد جامعه میتوانند به تعداد نفرات خانواده هر نفر ۷ دلاریا بیشتر بنام JEWISH NATIONAL FUND به نشانی های زیر پردازند. بدیهی است وجوه پرداختی از مالیات معاف است.

IRANIAN NESSAH ISRAEL CONG.
6404 WILSHIRE BLVD.
SUITE 1108
L.A., CA 90049

JEWISH NATIONAL FUND
6380 WILSHIRE BLVD.
SUITE 1008
L.A., CA 90048

IRANIAN JEWISH FEDERATION
6505 WILSHIRE BLVD.
SUITE 203
LOS ANGELES, CA 90048

SHARON CONSTRUCTION

شرکت ساختمانی شارون

- بمديريت مهندس هومن آهنکوب - آرشیستکت
- برای اجرای کامل پروژه های ساختمانی بتونی، چوبی و فلزی
- تهیه طرح و نقشه با اخذ پروانه های ساختمانی برای پروژه های
مسکونی، تجاری و تغییرات کلی و جزئی در امور ساختمانی موجود
و اجراء کننده پروژه های ضد زلزله

دفتر

(818) 360-5018

شماره پروانه

511340

تلفن ۲۴ ساعته

(818) 368-7335

Iranian Jewish Federation

West Side Jewish Community Center

5870 West Olympic Blvd
Near Fairfax Ave

فدراسیون یهودیان ایرانی سازمان جوانان

گردهمائی جوانان یهودی از طرف سازمان جوانان وابسته به فدراسیون
یهودیان ایرانی در تاریخ زیر برگزار می گردد



شنبه ۱ اپریل از ساعت ۹ شب

محل برگزاری برنامه باشگاه وست ساید جوئیش سنتر واقع در شماره
۵۸۷۰ خیابان المپیک غربی، نزدیک خیابان فرفکس می باشد

قیمت بلیط ۵ دلار

انجام مراسم قرعه کشی و اهدای جوایز ارزنده از طرف فدراسیون یهودیان ایرانی
با همکاری فروشگاه گلدن سیتی و گل فروشی امتی ویز
لطفاً برای تهیه بلیط و یا اطلاعات بیشتر با شماره تلفن های زیر
تماس حاصل فرمائید

فدراسیون یهودیان ایرانی ۷۷۳۰-۶۵۵ (۲۱۳)

آقای مهندس آریانا ۵۸۹۶-۸۵۱ (۲۱۳)

این برنامه فقط مخصوص جوانان یهودی است

پیکر تراش

یک گفتگو

از: هوشنگ ابرامی

یادآوری

خمیرمایه این نوشته یعنی پیوستگی جنگ جهانی دوم و نوزائی سرزمینی کهن چیز تازه ای نیست. فکری است که جسته گریخته پس از اعلام استقلال این سرزمین، بویژه از جانب جنگ زدگان مبارزی که از اروپای شرقی بدانجا کوچ کرده بودند نضح گرفت. مسئله مورد طرح، یعنی خیرو شر نیز چون قضیه جبر و اختیار قدمتی بس دیرینه دارد. نهایت آنکه ذهن آدمی بیشتر کوشیده است نیک و بد را متمایز از هم بشناسد و گمان او آمیختگی ایندو را با هم بندرت پذیرا بوده است.

- ۱ -



ایزابل است و افرائیم و کتاب «میکل آتر». ایزابل زیباست و معصوم. عصای سفیدی در دست دارد. گیسوان نرم و بلند و سیاه و یکدمت او به پشت کمرش جاریست. به روی نیمکتی نشسته است. افرائیم کنار اوست. توان بازیافته است و نیرومند. بالای میج دست چپ او اعدادی نقش بسته است.

افرائیم دستی به گیسوان ایزابل می کشد- آبشار سیاه
ایزابل - بوی خاک پدري چه نشه ای دارد! مستم کرده است.

افرائیم - سرانجام به شهر مقدس بازگشتم.

ایزابل - بخوان! بخوان میکل آتر من.

افرائیم کتاب را می گشاید و انگشت از میان آن برمی کشد. می خواند- «میکل آتر از خود بیخود شده بود. آهنگ تپش قلبش را می شنید. دمدم با آستین عرق از چهره می سترد. اشک شوق چشمانش را تر کرده بود. در یک دست چکش و در دست دیگر اسکنه داشت. ضربه هائی آرام اما تند و پیاپی بر پیکر مرمرین می زد و برجای هر ضربه به نرمی دست می کشید. موسی برسکونی نشسته بود و دو لوح فرامین الهی را بر زیر بازوی داشت. انگشتان هنرمند، همینکه سیمای موسی را نوازش داد گرمای نفس او را حس کرد. میکل آتر بناگاه پای پس کشید. رنگ از چهره باخت. زانوانش لرزید و به نفس نفس افتاد. موسی را زنده دید. پرهیت و خشم آلود و دل آزرده. پیکر تراش، ترسان و هيجان زده، فریاد آزدل برآورد: و اینک موسی سخن بگو!»

ایزابل - می شنوی؟

افرائیم - می شنوم. صدای موسی را می شنوم؛ همانگونه که او صدای

خدای را شنید. خاموش بمانیم.

موسی سخن میگوید- هان بشتوای قوم برگزیده سرکش. ای بنی اسرائیل، یهوه خدای تو این زمین نیکو را بسبب عدالت تو به تو نمیدهد تا آترا تصرف نمائی. بیاد آراز روزیکه از زمین فراغه رهائی یافتی تا بدینجا رسیدی چه عصیانگریها که نکردی. در حوریب خداوند را چنان به خشم آوردی که به ناپودی تو اندیشه کرد. من در آنوقت میان خداوند و تو ایستاده بودم تا کلام او را برای تو بیان کنم. پس از چهل شبانه روز از کوه فرود آمدم. گوه به آتش می سوخت و دولوح در دست من بود. آه که چه دیدم. به بت روی برده بودی. آتش خشم خداوند در وجودم شعله کشید.

هان بشتوای قوم گردنکش. زمانی که خدا ترا از قادش برنیز به سوی زمینی که بتو داد رهنمون شد عصیان کردی. ندای اورا نشنیدی و ایمان نیاوردی- خداوند گفته بود که شما را هلاک خواهد ساخت. نزد خداوند استدعا نمودم. گفتم ای یهوه این قوم را که از سرزمین فراغه بیرون آوردی هلاک مساز. بر سخت دلی این قوم و شرارت و گناه او نظر منما.

در صحرای خشک و بی آب و علف، خداوند از برای تو مانده آسمانی فرستاد تا زنده بمانی. گریبان شدی و زبان به شکایت گشودی. با شکوه هایت یهوه را به غضب آوردی و او ترا به بلای بسیار سخت مبتلا ساخت.

و بیاد آه ای قوم ناسپاس که بر من و بر ادرم هارون شوریدی و فریاد برآوردی که ایکاش در مصر میمردی و رو بسوی خداوند نمی آوردی تا از برای رسیدن به سرزمینی که یهوه به تو وعده داد در صحرا سرگردان شوی. یهوه خواست ترا به و با مبتلا سازد و هلاکت کند. من بار دیگر به

استغاثه پرداختم و به او گفتم ای قادر متعال اگر تو این قوم را هلاک کنی فرعونیان چه خواهند گفت. آیا نخواهند گفت چون خداوند نتوانست این قوم را به ارض موعود، به سرزمین شبر و غسل برساند در صحرا نابودش کرد! خداوند به رحم آمد و ترا آمرزید.

اما مگر سرکشها و نافرمانهای تو تمامی داشت؟ آنقدر تو به شکنی کردی که خداوند مرا خطاب کرده گفت ترا، ای قوم بنی اسرائیل، از برای گناهانت بسختی میاست خواهد کرد. مکانهای بلندت را خراب خواهد ساخت و شهرهایت را ویران خواهد کرد. بجای آنکه یکباره هلاکت کند، ترا در میان دیگر امتهای عالم خواهد پراکند و شمشیر را، بجای خوشه گندم در برابر تو خواهد رو یانند. در تمامی ایامی که تو در زمین دشمنان خود و یلان و و سرگردان شوی، ترا آنچنان ضعیف و کم توان خواهد کرد که از آوای افتادن برگ درختان به هراس افتی و بگریزی. یارای ستیز با دشمنان از تو سلب خواهد شد و در میان امتهای دیگر، بی آنکه در میان جنگ باشی، به خاک خواهی افتاد. چون آوازه یهوه خدای خود را نشنیدی تا هوشیار شوی پس خداوند ترا پیش دشمنان به زانو در خواهد آورد و اقوامی که از تو نفرت دارند بر تو حکومت خواهند کرد. در تمامی ممالک جهان به تلامطم خواهی افتاد. در میان قوما در بدر خواهی شد و در میان طوایف و ملل قلیل العدد خواهی بود.

نسلی بعد از نسل دیگر روزگار چنین خواهی گذراند تا کفاره گناهانت را باز پس دهی. آنگاه خداوند بر تو رحم خواهد کرد و ترا از میان جمیع امتهائی که ترامیان آنان پراکنده کرده جمع خواهد نمود و به آوارگی تو پایان خواهد داد.

ایزابل - گریه چرا میکنی؟ از شوق یا از شرم؟

افرائیم - نمیدانم. و تو چرا لرزه بر اندامت افتاده. هوای گرم و جانبخش اورشلیم که ترا در آغوش دارد. دستت را بمن بده.

ایزابل - آخرین کلام رهبر قوم مرا نگران قلب پر آشوب و مهربان او کرده است. تو شاید نشنیدی. اما من بخوبی شنیدم که گفت ای قوم بنی اسرائیل اگر بعد از وفات من سراز سرکشی بر نداری چه کس بین تو و یهوه خواهد ایستاد و از او طلب گذشت و بخشایش خواهد کرد؟

افرائیم - بگذار خواندن سرگذشت میکل آتر را برایت ادامه دهم.

ایزابل - نه دیگر تو خسته شدی. بگذار من بخوانم.

افرائیم - تو؟ تو بخوانی؟ چگونه؟ تو که ...

ایزابل - آرام باش.

افرائیم - آخر کدام کتاب را می خواهی بخوانی؟ چطور می خواهی بخوانی؟

ایزابل - کتاب زمان را. به یاری قهرمانانش. دیده برهم بگذار و در خود فرو رو تا مثل من صدای یک قهرمانان کتاب پر برگ زمان را بشنوی. می شنوی؟

افرائیم - می شنوم. صدای خشک و هول انگیز بنیامین پیرا می شنوم بنیامین - کجاست موسی نابار دیگر از خداوند شفاعت کند. در چنگال دشمن اسیریم. کلدانیان شهر را فتح کرده اند. بخت النصر سوار بر آزاره مست پیروزیست. رقص شلاق دستش در هوا، نشانی از شادی و سرمستی او دارد. در شهرتان نیست. مرده ها اینسوی و آنسوی بر زمین افتاده اند.

صدقی، سردار بنی اسرائیل، زبون و ناتوان در دست سلطان بابل اسیر است. بخت النصر فرمان میهد تا پسران او را پیش چشمانش سر ببرند و خودش را غل و زنجیر بسته به بابل ببرند. باردیگر به غلامی و اسارت بازگشته ایم. ضربات تازیانه های جلادان، پسران اسیران را پاره پاره کرده. رنگ پوستها از کبودی به سیاهی زده و خون کمرنگ و بی رمق بسختی ازگرده های شکاف خورده بیرون میزند.

ایزابیل - می شنوی افرائیم؟

افرائیم - می شنوم. صدای لرزان نامارامی شنوم.

نامار - سینه پدرم را یک سرباز مقدونی با دشته شکافت. چشم براه فرزند نخستم بودم که شوهرم سموتیل را اسیر کردند و به اسکندریه بردند. پسرم را یهودا نامیدم. یهودا هرگز پدر را ندید. به تنهایی بزرگش کردم. جوان شد و بیرومند سری نترس داشت. روزی هوا سخت غبار آلود شد. یورش سواران زخم خورده توفان بیا کرد. سربازان شکست خورده انطاکیوس از مصر بازمی گشتند تا باریختن خون ما آتش خشم خویش را خاموش کنند. شهر بوی خون و خاک گرفت. یهودا دست مرا در دست داشت. تنها گرمای انگشتان او بود که مرا زنده نگه میداشت. خانه باخاک یکسان شد و بیت المقدس بدست دشمن افتاد. سالهای آخر عمر مرا گذراندم که صدای پسرم را بازشنیدم: من یهودایم مادر برخیز. کشاورزان را از کشتزارها جمع کردم. به آنها جنگیدن آموختم و سه سال با دشمن جنگیدم تا معبد را از جنگ بیگانه رها کردم. بر خیز. درهای معبد گشوده است. مردم جشن گرفته اند. جشن حنوکا. شمعهها را روشن کرده اند و دورا دور معبد سرگرم رقص و سرورند. در چنین روزی، موهای یکدم سفید ترا که مثل برف دست نخورده در زیر نور آفتاب میدرخشد نمی توانم بدست خاک سپرم.

و من باز گرمای انگشتان یهودا را حس کردم که پلکانم را می بست.

ایزابیل - این گذشته من با همه تلخی هایش چه پر شور است.

افرائیم - گذشته تو؟

ایزابیل - گذشته من. گذشته تو. ما فرزندان پنج هزار و هفتصد ساله

زمانیم. چه گذشته اقیانوس واری!

افرائیم - هیچوقت زمین را در زیر پایم به این محکمی حس نکرده

بودم.

ایزابیل - گوش کن. این شوشای کاتب است که دارد می آید.

شوشا - خاک مقدس پهنه یکه تازی رومیانست. مجسمه گالیگولا قیصر روم بر سردر معبد بیت المقدس نصب شده. در میدان شهردر فاصله های کوتاه، در چهل و دو نقطه کنده های خشک هیزم را آماده کرده اند. چهل و دو مرد روحانی را بسوی کنده های هیزم میبرند. جامه ازتن آنها بدرمی کنند. یک بیک را از موی سر تا پنجه پا به روغن حیوانی می آلاینند و بعد حکم اعدام دسته جمعی آنها قرائت میشود. این چهل و دو تن محکومند که زنده زنده بسوزند. مشعلها را به کنده های هیزم نزدیک می کنند و محکومین را دست و پای بسته میان شعله ها جای میدهند - رومیان حاضر فریاد هلهله برمی آورند. هیرو دیس فرمانروای کشور یهودا بتماشای ایستاده است. جام شراب را بسلامتی قیصر روم سرمی کشد و مستانه می خندد. بسیاری از زنان و کودکان تماشاگرنفش زمین میشوند.

افرائیم - دلم گرفت. بس کن ایزابیل، کتاب زمان را برهم بگذار

ایزابیل - دل داشته باش. انکار گذشته انکار خویشتن است.

افرائیم - انکار نمی کنم. نمی خواهم شکوفه شادی در وجودم پژمرده شود. هنوز بیش از چهل و هشت ساعت نیست که خاک پدری ما استقلال خود را بازیافته.

ایزابیل - ریشه هارا بیاید بشتناسی تا این استقلال را به حساب اعجاز نگذاری. به تفنگت که آنرا بین من و خودت به لبه نیمکت تکیه داده ای نگاه کن. چرا ورق برگشته است. بگو. نمی گوئی؟ خاموش میمانی؟ پس گوش کن. به کلام هارون گوش کن.

هارون - من از شهر پارسیسم. پارسی، در زمانی که شهری بود کوچک با خانه هائی محقر و کوچه هائی باریک و بلند. در قلب یک زمستان سرد که سرما دل سنگ را میترکاند و سوز ساحل رود سن تا مقر استخوان نفوذ می کرد چندان واگن بار خود را که کتب مذهبی یهودیان بود بزمین ریختند و آنها را به آتش کشیدند تا نهیستان و ژنده پوشان دور آن جمع شدند و خود را گرم کنند. بدستور حکومت تعلیمات مذهبی قوم یهود بهر شکل، در سراسر کشور قدغن اعلام شده است و تمامی کتب یهودیان می بایست سوزانیده شود. یهودی اجازه ندارد کار دولتی داشته باشد. حق ندارد مالک زمین و آبادی باشد. نمیتواند بایک مسیحی در یک محل زندگی کند و از یک محل نان بخورد. با اینهمه، اینها در برابر آتش زدن یهودیان هیچ است. این عقیده را در شهر رایج کرده اند که «یهودیان را قتل عام کنید تا زندگی آخرت از آن شما باشد» هولوکاست از رویدادهای رایج شهر است. هر چند گاه یکبار، معمولاً در روز شنبه پایکی از اعیان مذهبی گروهی با مشعلهای فروزان به کنیسانی حمله می کنند و به آتش سوزی دسته جمعی می پردازند. و در حالیکه ضجه و ناله آدمهای داخل کنیسا بلند است و سعی دارند درو پنجره را خراب کنند تا شاید در میان شعله های آتش راه فراری پیدا کنند حمله کنندگان دور کنیسا دست در دست هم برقص و پایکوبی مشغول می شوند.

ایزابیل - چرا دست را از پشت کمر برداشتی؟

افرائیم - تا کمر تفنگم را بگیرم

هارون - چرا در زمان حیات من به سلاح دست عشق نمی ورزیدی؟ تفنگ نداشتی - مشتت را هم نمی توانستی گره کنی. در آنروز ما را با ارواح خبیثه و جادوگران در ارتباط می دانستند. هر بلائی که می آمد، و با، طاعون، خشکسالی، سیل، قحطی و گرسنگی آنرا از چشم یهودیان می دیدند و قتل عام تازه ای در میان ما براه می انداختند. در آنزمان، تو، افرائیم، ای سرباز دلیری باک که اینک پای برخاک اورشلیم داری کجا بودی؟

افرائیم - در پله ترس پنهان.

ایزابیل - و این صفوره است که دارد می آید

افرائیم - دست لطیف قشنگت را میان دودستم می فشارم. بوسه بر میسای زیبایت می زتم تمایم را بپذیر. ورق بزن. تند تر ورق بزن. تاب شتیدن ندارم. دیگر نمی خواهم بشنوم. بس است ایزابیل من.

ایزابیل - هوایت را دارم. از هر چند دریا، فقط یک قطره.



صفوره - من از سپاهان پارس می آیم. دیرگاهی نیست که زادگاه مرا به پایتختی این سرزمین برگزیده اند. تب مذهب بالا گرفته است. واعظان از صبح تا شام بالای منبرها داد سخن میزنند. ظاهراً با کارما کاری ندارند اما زندگی در کابوس ترس میگذرد. با مادرم از رهگذری میگذرم. اوزنگوله ای بی پای راست دارد. من هم دارم. دستور حاکم است. هر کجا میرویم باید پیشاپیش معلوم شود که هستیم تا زما دور شوند و نجس نشوند. «وصله جودی» برجامه هایمان کافی نیست. وقتی که ایستاده ایم زنگوله صدا نمی کند. ایستادیم. من دست مادرا را سفت چسبیده ام. از صورت او وحشت می بارد. آنطرف تر یک پیرمرد ریش سفید را دارند زجر کش می کنند. او هم مثل من و مادرم وصله ای به آستین دارد. یک پسرک سیزده چهارده ساله که تازه از نانوایی بیرون آمده ریگهای داغ را از زنان سنگگ جدا می کند و یخه پیرمرد را از پشت جلومی کشد و ریگها را به پائین می فرستد. آه از نهاد پیرمرد کهنسال برمی آید. یک شاگرد قهوه چی جلومی آید. دشنامهای رکبیک به پیرمرد میدهد و میگوید بگذار با آب آتش را خاموش کنم. و یکباره قوری چای داغ دستش را بر سر پیرمرد خالی میکند. صدای خنده مردانی که دورش جمع شده اند بهوا می رود. یکی ریش او را می گیرد و می کشد. یکی جامه از تن او می کند و یکی سقلمه و لگد به او میزند. مردی قلندر فریاد برمی آورد: آی مردم بیائید که امروز بجای عمرکشون جود کشون داریم. پیرمرد بروی زمین افتاده است.

افرائیم - افسوس! ترس! ترس! ترس! همه در خانه ها پنهانند. کشتار همکیشان من آغاز میشود. هجوم به خانه ها و بیرون کشیدن لاشه ها در کوی ها... ده ده و صد صد و هزار هزار. دستها برای دفاع خشکیده است. افرائیم - از سزاتانرا! از روم تا پطروگراد! هیچ چیز نباید عوض میشد؟ هیچ چیز!

ایزابیل - بگو یا کوف. آیا این تنها ظلمی بود که در زادگاه توبه قوم تو رفت؟ یا کوف - تنها!! منم هاز شماره فروست. آه که قزاقهای روس به نام حمایت از دین چه جنایتها بر قوم من روا نداشتند. تاریخ این سرزمین پر است از حادثه های شوم و شرم آور. یک روز قزاقان روسی در شهر نیروف شش هزار یهودی را به خاک و خون کشیدند. فرزندان را جلو چشم پدر مادرها مثله کردند. زنهارا پستان بریدند. بچه هارا زنده زنده به رودخانه پرتاب کردند و مردهارا با شمشیر سزرتن جدا... حادثه های بی شمار است.

افرائیم - ایزابیل! در میان اینهمه «قهرمانان بیم زده» آیا می توانی به سراغ یکی بروی که بزرگتر باشد، چوپان باشد و یا بنحوی یا خاک در ارتباط.

ایزابیل - هیچکس
افرائیم - آه خدای من! دستهای هیچیک از اینان چو بدست شبانی را در مشت نغشده و داس و بیل و غربال کشاورزی را لمس نکرده است. هیچکدام تعلق به خاک ندارند. همه پراکنده اند. امت در بدر سرگردان. اما این کدام قوم است که بدون تعلق به خاک بتواند پایدار بماند.

ایزابیل - باز هم؟ باز هم کمر تنگت را در دست گرفتی؟
افرائیم - حسودی ات میشود؟
ایزابیل - شاید

افرائیم - من باید تفنگم را دوست بدارم تا بتوانم حامی تو باشم. دیگر نمی خواهم ترسرایای برهنه در صف حمام گاز ببینم. من خاک این بهشت گمشده را می بوسم. آنزمان که بدین خاک تعلق داشتم به عظمت

افرائیم - ایزابیل! در میان اینهمه «قهرمانان بیم زده» آیا می توانی به سراغ یکی بروی که بزرگتر باشد، چوپان باشد و یا بنحوی یا خاک در ارتباط.

ایزابیل - اینها همه یاد های دوران گذشته زندگی من و تست. آیا باز بیادت بیآورم که ما فرزندان پنج هزار و هفتصد ساله خدائیم؟ به سخن یا کوف گوش فراده

یا کوف - تزار را ترور کردند. آلکساندر دوم کشته شد. فریاد یا مریم مقدس و یاعیسی مسیح همه جا شنیده میشود. یک زن یهودی را متهم به این توطئه می کنند. دندانها تیز شده و آتش خشم، شعله خیز است. شایعه قلع و قمع و قتل عام یهودیان بر سرز بانهاست. توطئه گران و نیز آن زن یهودی را اعدام می کنند. اما توفان فرو نمی نشیند. چنگالها متوجه

کوه موریا بودم. پیوندم که بریده شد رو به ناتوانی رفتم و سرزمینم بدل به شوره زار شد. حال که بازگشته ام باید نگهبان آن باشم. زمین را کشت خواهم زد و از گله ها شبانی خواهم کرد.. کتاب زمان را بستی؟ چه خوب! حال از خودت بگو عشق خوب من.

ایزابیل - و نام من ایزابل است. من از روشمی آیم شهر کنوی مبارز. زندگی من اوج دردهای قومی است... چه بگویم. کیست که نداند... پای پدر را در دل شب یک سنگ گترگ گرفت. ونوریک چراغ قوه به نشانه رفت و گلوله یک گشاپومغزاورا متلاشی کرد... مادر اسکتی بود درون پوستی تیره. سه شبانه روز بروی خاک جان می کند. جسد او را داخل پتو پیچیدم و به کمک دو نفر دیگر او را کشان کشان به گوشه دیگر بردم تا کنار اجساد دیگر جای دهم... دو برادر کوچکتر از خود داشتم. هردو از دست دادم. مثل دو دیدگانم. در گتو به شورشیان پیوسته بودند.

افرائیم - وای که تاریخ چه سهل و ساده از قیام گتو گذشته است. شاید بدین خاطر که گتوی مبارز گتوی پیروزشد. اما در همانجا بود که بذربسیاکی پاشیده شد. همانجا بود که یهودی محتاط بدل به یهودی قهرمان شد. گردن افراشت و تفتنگ درمشت گرفت. وای که برای این لحظه پر جلال که تهی از ترس بود، قوم من چه انتظار وحشتناکی کشید. قرنها انتظار! امکان خلق این لحظه پر شکوه را که بیار آورد؟

ایزابیل - چه می خواهی بگویی؟

افرائیم - هیچ! هیچ! بگو. از برادرانت بگو.

ایزابیل - دیگر آنها را ندیدم. شاید میان شعله های آتش سوزی گتو به زغال بدل شدند و شاید در کوره های آدم سوزی سوختند. و شاید... یکی از آنها همان جوانی بود که آنمرد جان سالم بدر برده از اردوگاه داخائو میگفت. او خود به چشم دیده بود. دیده بود که اس اس های پلیس چگونه برای تفریح و سرگرمی آدمها را شکنجه میدهند و کیف می کنند. جوان را لخت مادرزاد کردند. با ضربه های شلاق او را واداشتند تا در آب یخ بنشیند. بعد او را در آب داغ جوشان نشانند. پوستش که ترک برداشت شیشه ای از الکل صنعتی برویش ریختند و سر بازی با فندک دستش به او نزدیک شد.

افرائیم - و من افرائیم نام دارم و از بوداپست می آیم. از صف طولانی که جدایم کردند دیگر کسانم را ندیدم. اسارت و کار اجباری. کیسه های سنگین سمنت بردوشم مرا از نفس می انداخت. شانه هایم ناول زده بود. می سوخت. گرد نرم سیمان که به پوست زخم آلود می رسید آتشم می زد. چه نیاز است بگویم اینهار ایزابل. سرنوشت منم چون سرنوشت تست.

ایزابیل - بگو. داشتن همدرد آرام دهنده درد است.

افرائیم - دردها که تمام شد.

ایزابیل - تداوم زندگی من و توداوم قوم من و تست. تمام شدن دردها پایان زندگی است.

افرائیم - آنروزها جوانان سرد بود که بدن را بی حس و کرخت می کرد. برف همه جارا پوشانده بود. تنها بخاری که از سوراخهای بینی بیرون می آمد حکایت از زنده بودن ما می کرد. چه جان سخت بودیم. در جان هوای یخبندان، مطابق قوانینی که وضع شده بود هیچ اسیری حق نداشت دست در جیب کند، یخه کت خود را بالا بزند. دستها را بهم بمالد و یا

در دستهایش هاه کند. تخلف از هر یک از اینها مجازاتهایی سنگین داشت. روزی یکی از ما را به جرم برداشتن یک نه سیگار از کف اردوگاه گرفتند. لخت لختش کردند. دستهایش را از پشت باطناب محکم بستند و سرطناب را به بالای شاخه یک درخت کهن گره زدند. پاهای محکوم نیم متر از زمین فاصله داشت. ماصدای شکستن شانه های او را شنیدیم. بیپوش شد. پائینش کشیدند و سرش را در آب فرو کردند. نکانی خورد و مرد.

ایزابیل - قیامی مثل قیام گتوی ما نداشتید؟ هیچ مبارزه ای، هیچ مقاومتی، هیچ ایستادگی در میان نبود؟

افرائیم - در آرزوها و آرزوهای ما چرا. اما در عمل نه. با مرگ هر همکیشم احساس ضعف و زبونی در من نیز و بر مرگ میرفت. احساس نیاز به سلاح، احساس لزوم قوی بودن و قدرت داشتن در وجودم شکل می گرفت. ترسها مثل برف ها آب میشد و برای فردای مبارز آماده میشدم اما این تغییر روحیه کاریک روز و دوروز نبود. سرطان ترس به بهای سنگینی باید قطع میشد. ایزابل! چه صحنه های تلخی از نظرم میگذرد. آیا یاد آوری همان خاطره ها و پیشگیری از تجدید آنها نیست که این نیروی شگفت دفاع از سرزمینم را بمن بخشیده است.

ایزابیل - فریاد چرامیزی. آرام بگیر.

افرائیم - در کنار من؟ من در آن کشتی بزرگ هم کنار تو بودم.

افرائیم - عشق! بیباکی! خاک! زندگی چه شیرین است ایزابل من

ایزابیل - هنوز بیش از دوشبانه روز نمی گذرد که زندگی هزاران سال

گم شده خود را دوباره بازیافته ایم.

افرائیم - طنین سخنان تاریخی داود در فضا پیچیده است. گوش کن. داود - ما اعلام میداریم از همین امشب، از دقیقه ایکه دستگاه حاکمیت و قیامیت دولت بریتانیا در این کشور برچیده میشود و غروب روز شنبه پانزدهم می ۱۹۴۸ می باشد دولتی مستقل در ارض اسرائیل تشکیل یافته است.. مادست دوستی و یگانگی به طرف کلیه کشورهای هم جوار خود دراز کرده و به آنها صلح و دوستی پیشنهاد می کنیم.

ایزابیل - پیشنهاد صلح با گام استوار و دست قوی

افرائیم - وای بحال مردمی که نیرومند نباشند و بخواهند از دوستی و

انسان دوستی دم بزنند

ایزابیل - آیا واقعاً خفت و خواری قوم ما به پایان رسید

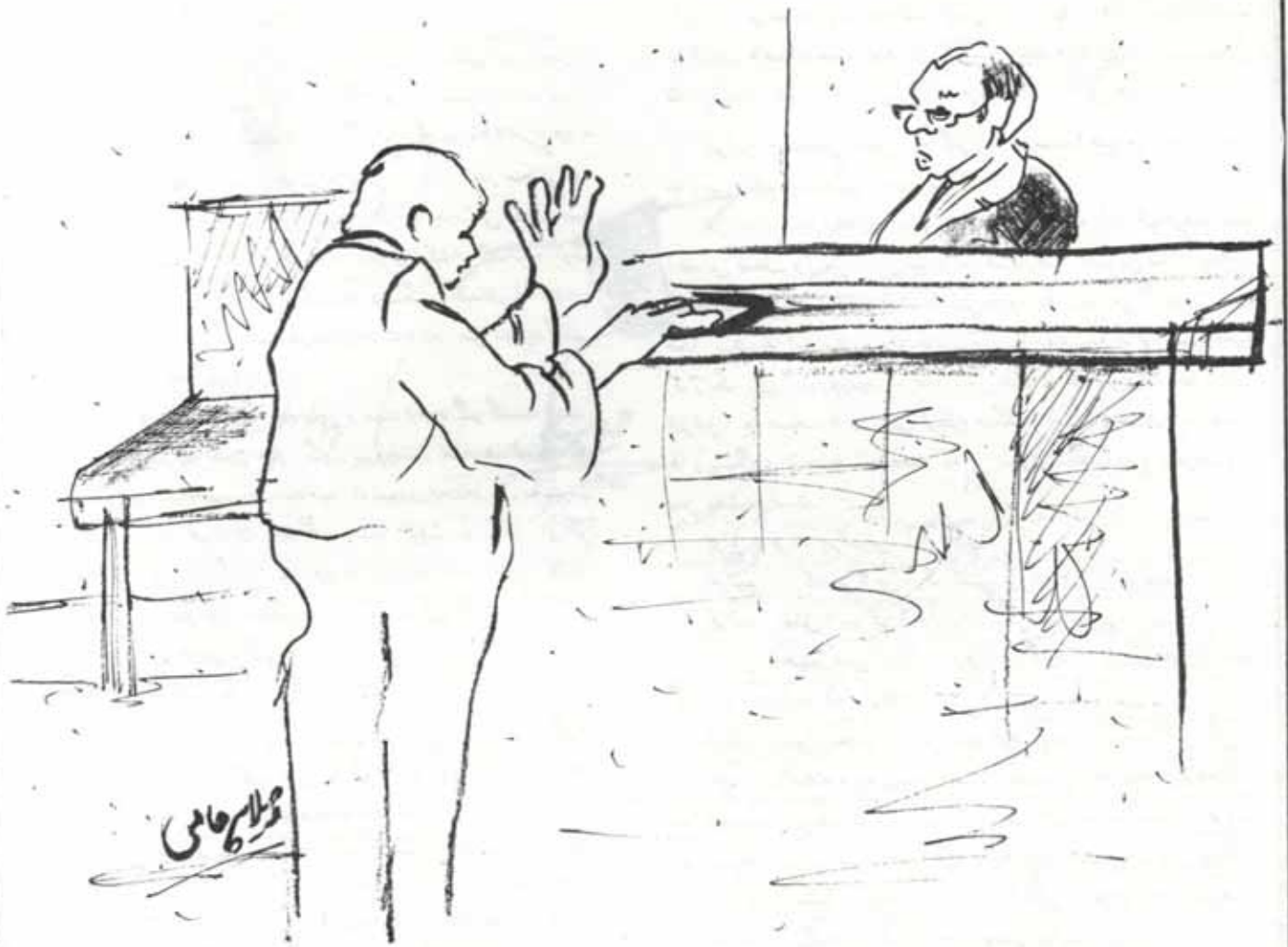
افرائیم - تا در این خاک مقدس نفس می کشی، تا دیگر جزه اقلیت ضعیف نیستی آری... ایزابل... میگویم که... میشنوی؟... چه عاملی ماریاباری داد تا به ایستیم. تا محکم و استوار به ایستیم. تا نیرومند و صلح دوست به ایستیم؟ خودمان؟ دشمن؟

ایزابیل - خواست خدا

افرائیم - اما در این پنج هزار و چند صد ساله گذشته...

ایزابیل - کفر مگو افرائیم

افرائیم - کفر نمی گویم. خود ما قیام کردیم. بعد از قیام یهودا، بعد از قیام برادران تو در گتو، این سومین و بزرگترین قیام ما بود. اما خدا چه وسیله ای را برای انگیزش این قیام برگزید. چه شد که ذلت و پستی و حقارت و بیچارگی جایش را به سربلندی و افتخار و شجاعت داد. چه شد؟



که آنرا از پاره حلیی های زیاله دانی و آهن قراضه ها ساخته در میدان شهر نصب و روی آنرا با گونی چرکینی می پوشانند.. صبحگاه مردم در میدان شهر جمع میشوند چون گونی کشیف را بر میدارند.. پرورد گارا! ... از درگاه با عظمت تو طلب مغفرت داریم.. مردم اول مجسمه را نمی شناسند. و چون دقت می کنند قیافه نکبت پیشوای نازیها را می بینند. مأموران شهرداری چند دقیقه بعد سر میرسند و مجسمه را می برند تا در تل آشفالهای شهر بیاندازند.

این جنایت عظیم بدست این مرد پلید صورت گرفته است. مردم درانتظار آنند که عدالت اجرا شود و متهم به اشد مجازات برسد. افرائیم بن مردخای جنایتکاری است که با احساسات ملت پیاخاسته ای بازی کرده است و برای خاموش کردن آتش خشم این مردم بلا دیده چاره ای جز به مجازات رساندن او نیست. سخن دیگری ندارم.

داور - آقای وکیل

وکیل متهم - میدانید که من نه به میل و خواسته خویش بلکه بطور تسخیری و کالت متهم را عهده دار شده ام. و چه دشوار است دفاع از فردی که مورد نفرت قرار گیرد. به دادگاه که می آمدم انبوه جمعیت

داور است با چکش چوبی دستش و دادستان با ادعانامه اش و وکیل با پرونده اش و متهم و منشی و اعضای دادگاه و خبرنگاران و تماشاچیان و گارد محافظ

دادستان - متهم، افرائیم فرزند مردخای متولد ۱۹۲۲ در بوداپست مقیم اورشلیم که مدعی است شغل اصلی او مجسمه سازیست مرد شرور است که در کالبد یک یهودی به خاک این سرزمین قدم نهاده است. این فرد که شاید یکی از بازماندگان نازیها باشد در تمام مراحل باز پرسی به عمل زشت خود اعتراف نموده و هیچگاه از کرده خود اظهار پشیمانی نکرده است. افرائیم پیکر تراش کافر است که کيفرش بر اساس قانون الهی هلاکت است. جنایت او یاد آور اعمال همان کسانی است که خود را پیرو موسی قلمداد کردند و چون موسی به کوه سینا رفت بتی از گوساله ساختند. و اینبار در این زمان که خداوند پس از قرنها در بدری و آوارگی به ما دیده رحمت دوخته، باز کسی به نام ما به بت تراشی و بت پرستی روی برده. آنهم چه بتی که ایکاش همان گوساله بود.

افرائیم در حدود فقط دو ماه پس از اعلام استقلال این کشور که همگان آنرا اعجاز خدائی خوانده اند، در یک نیمه شب، دزدانه و پنهانی مجسمه ای

در خیابان موج میزد. عده ای مشت گره کرده بودند و فریاد میزدند: «اعدام! اعدام!» یکی شانه مرا چسبید و با چشمان سرخ از حقه درآمده لحظه ای نگاهم کرد. زبانش چیزی نگفت. اما چشمانش گفت: «این نوبتی که می خواهی از او دفاع کنی؟ از متهمی که مابرای نابودی اش دقیقه شماری کنیم؟»

و من، اعضای عزیز دادگاه چگونه می توانم از چنین کسی که همه او را موجودی خبیث می شناسند دفاع کنم. تصور من آنستکه شیطان در جلد این مرد خاطمی رفته و موجب گمراهی او شده است. بسیاری از مصائب انسانی در ظلمت و تاریکی سراغ آدمی می آید. ظلمت ناشی از جهل یا ظلمت شبانه. متهم که احتمالاً به اختلال مشاعر دچار شده در دل شب، مجسمه ای را که تصادفاً به آن جانور رذل شباهتی داشته در میدان نصب کرده است. باید اندکی تامل کرد و از خود پرسید که اگر متهم ذره ای شعور میداشت این کار از او سر میزد؟ هرگز. از همین روی است که من اعتقاد دارم بایک متهم دیوانه رو برو هستیم و از دادگاه تقاضا دارم که افرائیم بن مردخای بجای دیار عدم به آسایشگاه بیماران روانی فرستاده شود، شاید که خداوند بر او رحم کند و سلامت عقلش را به وی باز دهد.

دادستان - از زمان دستگیری متهم تا این لحظه عملی که دلالت بر دیوانگی، جنون ادواری، اختلال مشاعر، عقب ماندگی فکری و فراموشی متهم کند از وی سر نزده است و من درخواست می کنم که محاکمه ادامه پیدا کند.

داور - افرائیم بن مردخای اگر مطلبی دال بر بیگناهی خود دارید بیان کنید.

افرائیم - در بند بودن چه مقیاس نیکی است. ارزش آزاد بودن را معلوم میدارد. راستی آزادی را که اینهمه بدان ارج میگذاریم با چه می منجم جز اسارت.

داور - خارج از بحث مطلبی نگوئید. کلاس درس ابتدائی نیست اینجا.

افرائیم - جسارت مرا خواهید بخشید. ولی برای یافتن حقیقت باید جسور بود، هزاران سال است که شما داور می کنید. که شما دارید دنبال حقیقت می گردید. که شما از متهمان می خواهید حقیقت را بگویند. که شما بر مبنای حقیقت می خواهید عدالت را اجرا کنید. اگر حقیقت را ندانید چگونه عدالت را برقرار خواهید ساخت. و حقیقت چیست؟ آنچه دروغ و نادرست نباشد. پس شناخت دروغ و نادرستی برای دستیابی حقیقت لازم است.

داور - چه می خواهید بگوئید؟ شما متهم هستید که در یک نیمه شب مجسمه مکروهی را در میدان شهر نصب کرده اید و چون احساسات مردم را با بازی گرفته اید باید به کیفر برسید. از خودتان دفاع کنید.

افرائیم - از خودم یا از حقیقت. خودم را فراموش کنید. فرض کنید که من اعدام شدم. آیا پس از آن حقیقت روشن خواهد شد.

داور - اما عدالت اجرا شده است.

افرائیم - و اگر محکوم سزا خاک بر آورد و رو بروی شما به ایستد و فریاد بزند که آقای قاضی من روح شمایم. من وجدان شمایم. بگوئید

چگونه عدالت را در از شناخت حقیقت اجرا کردید چه جواب خواهید داد. داور - شاید و کیبل شما درست می گوید. به سلامت روان شما بایاد شک کرد.

افرائیم - شاید آقای دادستان هم درست میگوید. این شماره های لعنتی خالکوبی شده بالای میج مرا آقای دادستان نمی بیند که مرا متهم می کند در «کالبد یهودی» رفته ام. یک هم قوم گریخته از بند خود را به بند کشیده اید تا مجری عدالت باشید، بی آنکه احساسات زخم خورده شما اجازه دهد که حقیقت پنهان شده را باز یابید.

داور - یکبار دیگر اختطاری می کنم. درد دادگاه درس ندهید. حاشیه نروید. تئاتر بازی نکنید و حرفهای تکراری نزنید. اگر دفاعی از خود دارید بگوئید.

افرائیم - من در برابر شما داور یهودی احساس غرور و سرفرازی می کنم. این کهن آرزوی من بوده است که اگر گناهکار باشم یک یهودی مرا محاکمه کند. چه شد که بدین آرزوی دیرینه رسیدم. چه شد که به سرزمین شهد و شکر بازگشتم و برای استقلالش جنگیدم. چه شد که «سفر داوران» کتاب مقدس رازنده می بینم. دو یست سال تمام حکومت سرزمین اجدادی بدست شما داوران بود. خطا کار یهودی در برابر داور یهودی. چه نعمتی! چه لذتی! مرا به محاکمه کشیده اید که چرا مجسمه آن موجود شوم را که برافروخته آتش جنگ جهانی دوم بود در میدان شهر بیا داشتیم. اما نمی پرسید چه شد که محکوم یهودی در برابر قاضی یهودی قرار گرفت. نمی پرسید که چرا محکوم رنجور و ترسان دیروز به یک مرد نیرومند مبدل شد. نمی پرسید چه شد که تفنگ به چنگ گرفتیم و خاک اجدادی را از چنگال یک امپراطوری بزرگ رهانیدیم. تاریخ فراموشکار نیست. این انسان است که فراموش می کند من اگر آن مجسمه را ساختم از برای آن بود که لااقل گوشه ای از سیمای تلخ تاریخ را برای خودم، برای همشهریم، برای فرزندان اسرائیل، فرزندان فرزندانشان و تمامی نسلهای بعد زنده نگه دارم. تا همه ما و همه آنها که بعد از ما خواهند آمد زیاد نبرند که اگر قوی و نیرومند باشیم، اگر تفنگ در مشت بگیریم و از خاک خویش دفاع نکنیم، و اگر رزمجو و مبارز باشیم همان سرنوشتی دچار خواهیم آمد که شش میلیون از ما بدست آن موجود شوم گرفتار آمدند.

من هیچگاه آقای داور، نمی خواهم از شخص خود دفاعی کرده باشم، میدانید که مرگ مردانه برای من دیگر چیز ترس آوری نیست تا با خاطر گریزانان زندگی را به نکت آلوده کنم.

داور - اینهمه جنایات جنگی را چگونه می خواهید توجیه کنید. حقیقت روشن است.

افرائیم - یک سویش. حقیقت همیشه دوسوی دارد. نیک و بد همیشه بهم آمیخته اند. درد بشریت آنستکه فقط بیک سوی حقیقت چشم می دوزد و یاد آور تعصبات ذهنی میشود. این یک اعتقاد قدیمی قومی است که میگویند روزی که خداوند قوم پراکنده را بخواهد به خاک نیاکانی بازگرداند او را کیفری سخت و بی امان خواهد داد.

داور - چه چیز شما را امید دارد تا سخنانی چنین گستاخانه به زبان آورید.

افرائیم - ایمان به حقیقت. اتفاقی باید می افتاد تا ترس و بزدلی را در وجود من می کشت و مرد مبارزم می کرد.

داور - این اتفاق که در طی قرون، از تئوس تا تزار، بارها روی داده بود. افرائیم اما هیچیک از آن کشت و کشتارها به اندازه فجایع اخیر پهنه ای گسترده نداشت. ریشه دارو همه گیر نبود. همه آنها رنگ محلی داشت. هیچگاه مردم ما از خاک آفریقا تا سرزمین رومیه بطور دسته جمعی بامصیبتی این چنین وسیع رو بر نوبوده اند میلیونها انسان بهلاکت رسیدند. این یک روی حقیقت است. روی دیگر آن آنستکه ملیونها انسان پراکنده باقیمانده مجبور شدند راه جنگ و مبارزه و دفاع از خاک را بیاموزند. می بینید آقای داور. در این حادثه، در این واقعه، در این فاجعه خیرهوش باهم آمیخته شده. مثل تمام ابعاد زندگی. مثل خود زندگی. جنگ جهانی با جنایاتی که به قوم من رواداشت روح طفیان را در من برانگیخت. بمن آموخت اگر می خواهم بماتم باید دلیر باشم. چه تفاوت شگرفی است بین مرگ آن یهودی که بقول خیلی از کسان چون بره به کشتارگاه رفت و آن یهودی که بخاطر دفاع از سرزمینش و دفاع از مردمش، خودش به خاک ریخته شد. آقای داور، من وقتی مجسم می کنم مادری را که در اطاق گاز، کودکش را سخت به سینه می فشرد تا شاید از خفه شدن او جلوگیری آتوقت تفنگ دستم را در این خاک پدری، با حرارتی بیشتری فشرم. وقتی بیاد می آورم که کودک معصوم همکیش من، نیم مرده نیم زنده، بدست دژخیم نازی در کوره آدم سوزی انداخته می شد بدل به قهرمانی قوی، نه، بدل به شیرینی خشمگین می شوم. من دیگر آن بره زبون نیستم تا در بابل و روم و بغداد و برلین و ورشو و بوداپست قربانی شوم. من اینک، در میدان نبرد، انسانی نترسم که خون عشق به خاکم و مردمم در وجودم می جوشد. من اینک سر بازی ام که سری نترس دارد.

داور - استقلال این کشور را به جنگ دوم ارتباط میدهید؟ روی خدمات هر متصل خط بطلان می کشید؟

افرائیم - هر متصل! چه بزرگمردی! چه راد مرد صاحب آرمانی! چه مبارز سخت کوشی! نمایشنامه «گتوی نو» او را خوانده اید؟ قهرمان گتو در پایان فریاد می زند: «برادرم! زمانی در خواهد رسید که ملتها زندگی را دگر بار به شما بازگردانند. آنگاه که دریافتید چگونه باید بمیرید و چگونه باید فدا شوید» اما او بمن نیاموخت که چگونه باید فدا شوم.

داور - مگر فعالیتها و مبارزات او نبود که به اعلامیه بالفور انجامید؟

افرائیم - اعلامیه بالفور! آنها خطاب به لرد روتچیلد بانکدار معروف. آنها در اواخر جنگ جهانی اول، زمانی که کاخ امپراطوری عثمانی داشت فرومی ریخت و انگلستان در جستجوی جای پای او بود. درست هنگامی که نیروی انگلیس در این سرزمین متمرکز شد. چه تصادف عجیبی! آقای لرد روتچیلد عزیز... دولت پادشاهی بریتانیای کبیر بانظر مساعد به تشکیل یک میهن برای ملت یهود در فلسطین می نگرد و در این راه از بهترین کوشش فروگذار نخواهد کرد. اما لرد روتچیلد گرمی، بهیچوجه هیچ اقدامی که موجب تغییر موقعیت اهالی فعلی ساکن فلسطین شود نباید انجام پذیرد. همراه با اردت خالصانه آرتور بالفور. چه اعلامیه زندانه ای. بریتانیای کبیر قسیم فلسطین شد. کشتی های مهاجران را برگرداند و

سر بازان رزمجورا بکشتن داد و رهبران قیام را به چوبه دار سپرد. وه که چه استقلالی!

داور - در مونس تراسیون سخنرانی نمی کنید. در دادگاه از خودتان دفاع می کنید.

افرائیم - اجازه بدهید قبل از آنکه حکم محکومیتم صادر شود حرفهایم را بنرم. من هیچگاه در تمام عمرم در از قومی ام این چنین از حضور در دادگاه سرمست نبوده ام. بظاهر پرگوئی می کنم اما تمام حرف من اینستکه جنگ دوم بزرگترین درس تاریخ را به قوم من داده است. اگر سرت را بنشین بگیری آنرا با تبر قطع خواهند کرد. استوار به ایست و بکوش که خود تیر را در دست داشته باشی. تیر را در یکدمت بگیر و دست دیگر را برای صلح و دوستی و برادری دراز کن. بدان که حیات ملی و استقلال و آزادی را هرگز دودستی تقدیم ملتی نمی کنند. باید مبارزه کرد. باید نهراسید. باید گفته کتاب مقدس را فراموش نکرد... «و موسی یوشع را خوانده در نظر تمامی اسرائیل به او گفت قوی و دلیر باش».. چه عاملی موجب شد که جهود ترسوی دیروز سر باز سرسخت قوی بدل امروز باشد.

داور - مشیت الهی.

افرائیم - مشیت الهی چه چیزها، چه کس را، چه جانور را وسیله تغییر روحیه قوم برگزیده اش قرارداد. شما در یک رو یداد فقط یک روی سکه را می بینید. تمام دفاع من، در این دادگاه، بر محور این نکته دور میزند که تاریخ و زندگی آدمی نشان داده است که نمیتوان بین نیک و بد خط و مرز معین کشید. آیا شما بین دو پاره شدن کشور آلمان و خلق کشور اسرائیل هیچگونه رابطه ای نمی بینید؟

داور - بی ربط سخن میگوئید. بیش از چند دقیقه بیشتر از وقت شما باقی نمانده. سعی کنید برای آخرین دفاع خود استفاده کنید.

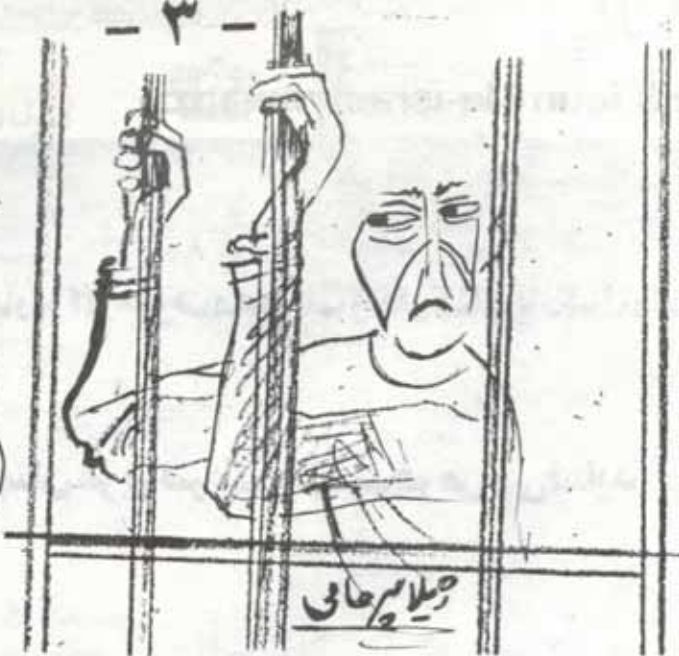
افرائیم - به حرف پیشین بازگردم. خود مطرح نیست. پای حقیقت در میانست. سبلی جنگ جهانی مرا از خواب گران بیدار کرد. بمن آموخت که چگونه مردانه به ایستم و مردانه بمیرم. بمن آموخت که باید سرزمین داشت و محافظت سرزمین بود. آه که تصلب دماغی و تعصب فکری چه بد دردیست. در این زمینه که طی اعصار و قرون چرایی پدیدان همیشه مورد آزار و شکنجه قرار گرفته اند عقاید بسیار گفته اند. اما کمتر واقعیت را در نظر داشته اند. یک اقلیت ضعیف طعمه یک اکثریت قوی است. خاصه آنکه دست و پای اقلیت را ببندند و به او اجازه ندهند خاک را ولو در سرزمین بیگانه شخم بزند، بکار و درو کند. وقتی اقلیت ضعیف نیرو ضعیف تر شد، هراقلیتی که باشد، پیداست که در برابر چنگال تیز حریف قرار خواهد گرفت و از ترس خواهد لرزید.

داور - حال که بایک اعجاز باور نکردنی به سرزمین اجدادیت بازگشته ای.

افرائیم - اعجاز! وای بر ما اگر بخواهیم در تجدید حیات ارض موعود روابط علل و معلول را زیاد ببریم و از اعجاز دم بزیم.

داور - حرف آخر

افرائیم - و حرف آخر اینستکه من دیگر نه تنها از افتادن برگ درختان بر زمین بهراس نمی افتم بلکه از افتادن بعب و نارنجک نیز ترس بدل راه نمی دهم.



افرائیم - تنهایی راتحمل کن شکوه آنرا درخواهی یافت. فراز تنهایی آغاز شکوه زندگی است. از آنجا چشم انداز پر جلال دیگری خواهی دید. تماشاگر خواهی شد. سبک خواهی شد. افکاری که مثل کنه به مغزت چسبیده ترارها خواهند کرد. غم و نگرانی و آرزو و ولع از وجودت رخت خواهند بست و از مرگ نخواهی ترسید.

ایزابل - نمیتوانم.
افرائیم - بدنیا لذت زندگی میروی پس رنج آنرا هم پذیرا شو.
ایزابل - سخنان، ای افرائیم هنرمندم، چه گزنده شده است.
افرائیم - خود را نمیتوانم بفریسم. چگونه می توانم از اینسوی ترا در آغوش بفرشم. چگونه می توانم با انگشتانم گیسوان سیاه بلذت راشانه کنم.

ایزابل - پس عشق ما مرد.
افرائیم - نه، استوار تر شد. عمیق تر شد. از لحظه ای که در این چهار دیواری محبوس شده ام بیشتر به تومی اندیشم. عاشق تر شده ام.
ایزابل - چه سود.

افرائیم - هنوز که نمرده ام. قلبم که آنهم در قفسه سینه ام زندانی است برای تومی تپد. روزی که رهایم کنند زندگی را چون تو، بیشتر دوست خواهم داشت.

ایزابل - و من همچنان باید صبر کنم؟ ناکی؟
افرائیم - تالحنه ای که این میله ها بین من و تو نباشد.
ایزابل - چه انتظار طولانی
افرائیم - انتظار هر چه طولانی تر باشد شهد عشق شیرین تر خواهد شد. عشقی که به آسانی بدست آید عشق نیست. گیاه بی ریشه است. جدائی ما، عشق را تا مویز برگهای وجودمان رسوخ خواهد داد.

ایزابل - این صدای پای کیست؟
افرائیم - نگهبان زندان
نگهبان - وقت ملاقات تمام است.

ایزابل است و افرائیم و میله های آهنین بین آندو. ایزابل یاد دوست بازش،

مثل آنکه بخواهد افرائیم را در آغوش بگیرد، دوتا میله ها را گرفته است. و افرائیم درون سلول خود عصای سفید او را در دست دارد.

ایزابل - دنیا را تا ریکتر می بینم
افرائیم - اما قلبت بخاطر عشقمان زیباتر می تپد. نیست ایزابل؟
ایزابل - عشقم به غم آلوده شده است.
افرائیم - تو آنسوی میله ها ایستاده ای و من اینسوی. اما کیست که زندانی است؟

ایزابل - نمیدانم. همینقدر میدانم که این میله ها تو را از من جدا کرده است.

افرائیم - و حالا همدیگر را بیشتر دوست داریم. عشقمان پاک تر شده است. و این نیست مگر بسبب همین میله ها

ایزابل - ایکاش این من بودم که به جای توبه زندان افتاده بودم.
افرائیم - تا آزادی از آن تو باشد.

ایزابل - آزادی در زندان!! نگرانم. نگران سلامتی روانت هستم.
افرائیم - ایکاش تنها یک تن حرف مرا می پذیرفت و آن هم تو بودی.
ایزابل - آیا سخن آزادی در زندان نشانه ناسنجیده گفتن نیست.

افرائیم - چه ناسنجیدگی! محبوس کردن من در این چهار دیواری مبادله آزادیهاست و نه از دست دادن همه آزادیها. من در اینجا، از قید و بند های پیچیده بشمار زندگی آزاد شده ام. من در این زندان دیگر ناچار نیستم، هر روز سر ساعت معین تکلیف معینی را انجام دهم. آزاد شده ام. از همه قید و بند ها خلاصی یافته ام.

ایزابل - و اگر به مرگ محکوم میشدی؟
افرائیم - از بند زندگی رها می شدم.

ایزابل - و من، جدائی تو را چگونه تحمل کنم؟ غم تنهایی! چه بیم

انگیز

בנק לאומי bank leumi le-israel

بانک لئومی

فرارسیدن نوروز و موعدنيسان را از طرف مدیریت و کارکنان بانک لئومی

به کلیه هم کیشان و هم میهنان عزیز تبریک و تهنیت عرض می نماید

۷۰۰۱-۲۷۸(۲۱۳)

۱۸۳۶-۹۰۶(۸۱۸)

دفتر خدمات بیمه

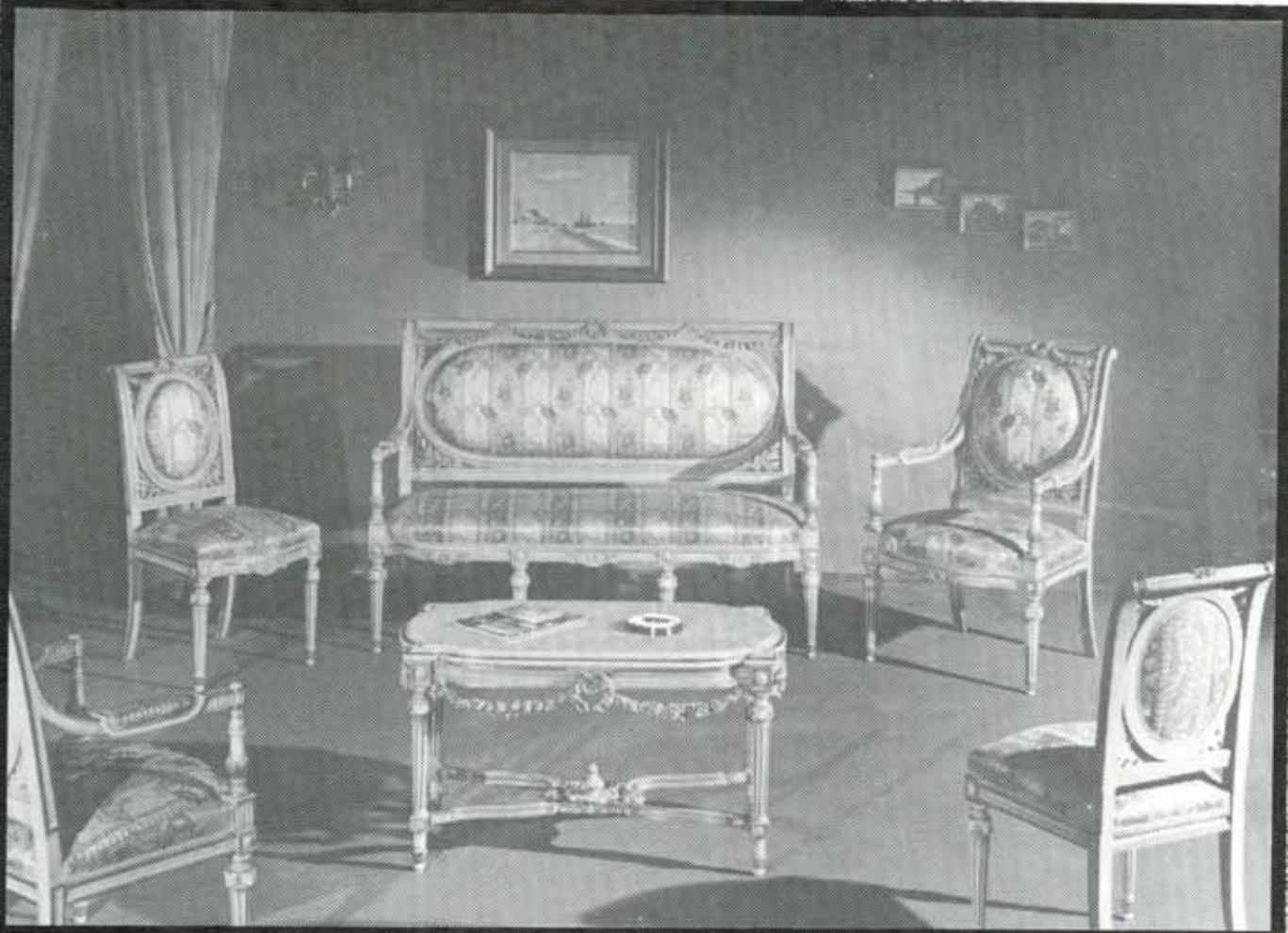
موسی خویان

۸۹۹۹-۷۰۲(۸۱۸)

۵۴۰۱-۶۵۴(۲۱۳)

فرام ایتالی
نمایشگاه مبلمان ایلولیان

FROM ITALY
ایلولیان، نامی بایش از ۲۰ سال اطمینان



شیک ترین مبلمان از ایتالیا

صدها نوع مبلمان، کلیه لوازم اطاق خواب، انواع میز و صندلی ناهارخوری، بوفه مدرن و استیل واردکننده مستقیم میل های استیل و مدرن از معروفترین و سرشناس ترین کارخانه های ایتالیا سفارشات شما از روی کاتالوگهایی که نظیر آنها را درجای دیگر نخواهید یافت، پذیرفته می شود

ظریفترین مبلمان جهان
کلکسیون جدید موعده پسخ رسید
مبلمان منزل و محل کار شما
آماده برای تحویل با بهترین کیفیت
و قیمت در سراسر دنیا
فروزای کاشر هدیه موعده پسخ از طرف
فرام ایتالی به شما مشتریان عزیز

موعده یم شالم

از نمایشگاه عظیم ما دیدن کنید و
بهترین هارا ارزانتر بخرید



FROM ITALY

615 N. Western Ave.
Los Angeles, CA 90004
(213) 466-6911

وقت تلف نکنید، آنچه می خواهید در «فرام ایتالی» خواهید یافت



CAR ACCIDENT
SLIP & FALL
WE HANDLE ANY & ALL

LAW OFFICE OF
DENISE BREAKMAN NAGHI

8501 Wilshire Blvd., Suite 315
Beverly Hills, CA 90211

(213) 657-2825

دفتر حقوقی دنیس ناچی

کلیه حقوق قانونی شما را در نظر گرفته و شما را در امر تصادف،
لیز خوردگی و افتادن، تصادف با موتورسیکلت و اتوبوس
و هرگونه صدمات روحی و بدنی کمک و یاری می کند

WE CAN:

- DO ALL INVESTIGATION
- OBTAIN MONEY FOR YOUR PAIN & SUFFERING
- GET YOUR CAR REPAIRED OR REPLACED
- HAVE YOUR MEDICAL BILLS PAID
- RECOVER LOSS OF EARNINGS
- ADVANCE YOUR COSTS

- ما انجام کلیه تحقیقات را بعهده می گیریم
- دریافت حقوق شما در اثر جراحات
- تعمیر و یا تعویض اتومبیل شما
- پرداخت صورتحساب درمان شما
- دریافت حقوق شما در طی مدت مداوا
- تعیین حق الزحمه در اولین جلسه

تلفن ۲۴ ساعته ۶۵۷-۲۸۲۵ (۲۱۳)

NON-PROFIT ORG.
U.S. POSTAGE
PAID
BEVERLY HILLS, CA
PERMIT NO. 236

SHOFAR
IRANIAN JEWISH FEDERATION
6505 Wilshire Blvd., Suite 203
Los Angeles, Ca. 90048
ADDRESS CORRECTION
REQUESTED: